

سیری در ادبیات عرب

۲

زندگی نامه

تألیف

محمد عبد الغنی حسن

ترجمه

امیرہ ضمیری

۸-۸
۱۰۶۶۲
ج ۱۱

۱۵۴۳



۸۰۰
بها : رتال



۱۱۱
کتابخانه
دبیری
م

۵۹۵۲۲



کتابخانه
دبیری
م



۸۰۸
۱,۴۹۲

اسکن شد

سیری در ادبیات عرب

۲

زندگینامه‌ها

تألیف: محمد عبدالغنی حسن

ترجمه: امیرۃ ضمیری



۹۵۴۳
۷۹/۱۱/۹



مؤسسه انتشارات امیرکبیر
تهران، ۱۳۶۲



عبدالغنی حسن، محمد
زندگینامه‌ها

ترجمه: امیرۀ ضمیری

چاپ اول: ۱۳۶۲

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران
حق چاپ محفوظ است.

تیراژ: ۷۷۰۰ نسخه

تقديم به سيمين بردبار
اميرة

فهرست

۹	مقدمه مؤلف
۱۱	فصل نخست: زندگینامه‌ها و چگونگی پیدایش آنها
۱۸	پیدایش زندگینامه‌نویسی در ادبیات عرب
۲۲	زندگینامه‌های خودنوشت
۲۶	فصل دوم: سیر - سیره نبوی - سیره شعری
۳۶	فصل سوم: انواع زندگینامه‌ها
۳۶	زندگینامه‌های عمومی
۴۱	زندگینامه‌هایی که برحسب اعصار مرتب شده
۴۳	زندگینامه‌هایی که تنظیم سنوی دارند
۴۴	زندگینامه‌ها در کتب تاریخ عمومی
۴۵	زندگینامه‌ها در کتب خط و شهرها
۴۷	طبقات در زندگینامه‌ها
۴۷	طبقات صحابه
۴۸	طبقات فقها
۵۰	طبقات مفسرین قراء
۵۰	طبقات محدثان و حفاظ
۵۲	طبقات نحویان
۵۴	طبقات شعرا
۵۶	طبقات صوفیان
۵۷	طبقات قضات
۵۸	طبقات اطبا
۵۹	طبقات فیلسوفان و حکما
۶۱	تاریخ شهرها و زندگینامه‌های بزرگان آنها
۶۶	فصل چهارم: در پیرامون زندگینامه‌نویسی

۶۶	زندگینامه‌های زنان
۶۸	تفصیل و اختصار در زندگینامه‌ها
۶۹	انصاف و کینه‌ورزی در زندگینامه‌ها
۷۱	تحقیق در زندگینامه‌ها
۷۳	توجه به تاریخ تولد و وفات
۷۴	منابع زندگینامه‌ها
۷۷	ترتیب اعلام در زندگینامه‌ها
۷۹	ضبط اعلام و تحقیق در انساب
۸۳	تلخیص و ذیل‌نویسی زندگینامه‌ها
۸۵	معاصر بودن و اثر آن در زندگینامه‌نویسی

مقدمه

تا آنجایی که می‌دانیم تاکنون کتابی که موضوع زندگینامه‌ها و سیر (سیره‌ها) را در ادبیات عرب بررسی کرده باشد تألیف نشده است. علی‌رغم اهمیت موضوع و شدت بستگی آن با پیشرفت تدوین تاریخ اسلامی که از زمان تدوین مغازی (= رزمنامه) و سیر آغاز و با تألیف سیره پیامبر و کتب طبقات ادامه یافته و از شرح حال هیچ صاحب علم، فن، یا پیشه‌ای باز نمانده است، و اکنون به‌جایی رسیده که می‌توان میراث ادبی اعراب را در این باب غنیتر و وسیعتر از میراث غرب شمرد.

در واقع اعراب و مسلمانان به‌نگارش زندگینامه‌های بزرگان و دانشمندان توجه بسیار داشتند و برای پیشرفت این هنر فعالیت بسیار کردند، و در طبقه‌بندی و ترتیب آنها تنوع بسیار بکار بردند که خواننده شرح آن را در این کتاب خواهد خواند.

توجه سورخان به‌جایی رسید که کتبی درباره تاریخ شهرها نیز تألیف کردند و بوجود آمدن، عمران، پیشرفت، آثار و تاریخ فتح شهرها را در این کتب ثبت کرده و سپس به شرح زندگینامه‌های عده بسیاری از ساکنان آنها پرداختند. از این نمونه دو کتاب ارزنده داریم که یکی «تاریخ بغداد» تألیف خطیب بغدادی و دیگری «تاریخ دمشق» اثر ابن عساکر است. این دو کتاب از جامعترین زندگینامه‌های اسلامی بشمار می‌آیند که تمدن اعراب در عراق و شام را به‌هم پیوند داده و تصویری شگفت‌انگیز از جوامع اسلامی ارائه می‌دهند که در این جوامع صاحبان ترجمه^۱ برای نشر علم و تجدید حیات تمدن اسلامی و تبادل عقاید و افکار در رفت‌وآمد بودند و بازده فعالیتشان تاریخ زندگی یک ملت گشته است.

تألیف زندگینامه‌های بزرگان شهرها تنها به پایتخت‌های بزرگ اسلامی نظیر بغداد، دمشق، حلب، قرطبه، غرناطه و قاهره اختصاص نداشت بلکه بسیاری از زندگینامه‌نویسان به تألیف درباره شهرهای کوچکتر نیز اقدام کردند. و آنچه از مجموع این تألیفات به‌دست اعراب رسیده در بین سلسل دیگر نظیر ندارد.

۱. «ترجمه» در اینجا اصطلاحاً به معنای «شرح حال» است، و «صاحب ترجمه» یعنی کسی که شرح حالش مطرح است. - م.

برخی از زندگینامه‌نویسان از روش ذکر اسناد در روایات تاریخی پیروی کردند و با این کار تألیفات خود را حجیم و طویل ساخته و آنها را انباشته از مطالبی کردند که بهیچ وجه به سیره صاحبان ترجمه بستگی ندارند. از طرف دیگر نویسندگان با ذکر اسناد همانگونه که محدثان در مورد نقل احادیث عمل می‌کردند، اخبار و حوادث تاریخی را مستند ساختند. گرچه بعدها مورخان خود را از قید ذکر اسناد رها ساخته و تنها به ذکر اخبار با اعتماد به آنچه پیشینیان انجام داده بودند اکتفا کردند. و منصفانه باید بگوییم که زندگینامه‌نویسان در تألیف زندگینامه‌ها به نقد و تحلیل پرداختند و تنها به ثبت وقایع زندگی بزرگان توجه داشتند. آنها به نقل از تألیفات یکدیگر می‌پرداختند بحدی که اغلب عبارات زندگینامه‌ها یکسان و شذیه شده‌اند. ولی از حق نیز نباید گذشت که این زندگینامه‌ها بسیاری از اخبار و وقایع زندگی صاحبان ترجمه و جنبه‌های مبهم زندگیشان را برایمان حفظ کرده‌اند و این کتب، نویسندگان معاصر را در ارائه تصویری واضح از شخصیت مورد نظرشان یاری می‌دهند. این اطلاعات در حکم وسایل و مواد اولیه برای یک نقاش است که از ترکیب آنها تصویری بوجود می‌آورد. و اینجاست که تفاوت یک نقاش با نقاش دیگر مشخص می‌شود و نویسنده‌ای بر نویسنده دیگر ارجحیت پیدا می‌کند زیرا آنچه که اهمیت دارد بوجود آوردن تصویر—یا شخصیت صاحب ترجمه—از ترکیب این مواد پراکنده است. ادبیات عرب از نگارش سیر که خود نوعی زندگینامه اما مفصل و جداگانه است نیز غافل نماند که از آن جمله‌اند «سیره رسول ص» اثر ابن هشام به روایت ابن اسحق، «سیره عمر بن عبدالعزیز» اثر ابن الجوزی، «سیره ابن طولون» اثر بلوی و «سیره صلاح الدین—ایوبی» اثر ابن شداد. هرچند که در ادبیات عرب سیر از لحاظ کثرت و تنوع به درجه اهمیت زندگینامه‌ها نرسیدند.

عصر حاضر در برابر این هنر که در ادبیات عرب قدیمترین مکان را دارد، بدون واکنش نماند و زندگینامه‌نویسان معاصر تحت تأثیر روشهای غربی، از نظر تجزیه و تحلیل شخصیتها و بیان تأثیر عوامل روحی و اجتماعی در آنها، به این هنر رنگ و جلوه‌ای دیگر بخشیدند. زندگینامه‌نویسان با مطالعه شرایط زمانی و اجتماعی صاحبان ترجمه از نظر میزان تطبیق آنان با محیط خود و همچنین با مقابله روایات برای روشن شدن حقیقت، و با در نظر گرفتن سبک نگارش و شیوه بیان مطالب بصورتی که بتواند تصویری واقعی از حقایق ارائه دهد، به تألیف زندگینامه‌ها پرداختند. برخی از ادبای معاصر به نگارش سیر پیشینیان از میان بزرگان اعراب و مسلمانان، اقدام کرده و آن را با روش تازه‌ای ارائه داده‌اند. این مطلب را در جای خود توضیح خواهیم داد.

در فاصله میان کتب طبقات و زندگینامه‌های نخستین و سیر و زندگینامه‌های عصر حاضر، تاریخی پر بار، درخشان و طولانی جریان داشته است. تاریخ این هنر ادبی دهها قرن را در بر می‌گیرد که امیدوارم در ارائه آن—با وجود امکانات محدود—موفق شده باشم زیرا که به نظر من این کتاب از جمله نخستین کوششها در این راه بشمار می‌آید و دیگران باید آن را دنبال کرده و به اتمام برسانند.

والله الموفق

محمد عبدالغنی حسن

فصل نخست

زندگینامه‌ها و چگونگی پیدایش آنها

زندگینامه‌ها در گذشته و حال - بررسی
جنبه‌های علمی و ادبی زندگینامه‌ها
علت پیدایش زندگینامه‌ها در ادبیات
عرب - زندگینامه‌های خود نوشت^۱
زندگینامه‌ها در گذشته و حال ، بررسی
جنبه‌های علمی و ادبی زندگینامه‌ها :

زندگینامه‌ها یکی از انواع ادبیات هستند که به شرح زندگی یک یا چند شخصیت می‌پردازند و ممکن است مفصل یا کوتاه و عمیق یا سطحی باشند که بستگی به عصری دارد که در آن نوشته شده‌اند و میزان معلومات نویسنده و قدرت او در ارائه تصویری روشن و دقیق از «صاحب ترجمه»^۲ با استفاده از تمامی معلومات خود و مطالبی که گرد آورده است.

هر قدر سبک نگارش زندگینامه‌ها - زندگینامه‌های خود نوشت و انواع دیگر - زیباتر و هر چه بیشتر به جامه بلاغی آراسته باشد جنبه ادبی زندگینامه نسبت به جنبه تاریخی آن بیشتر می‌شود ولی اغراق نویسنده در هنرنمایی ادبی و مبالغه او در بیان و توصیف ممکن است او را از واقعیت دور سازد زیرا که بیشتر به آرایش جملات توجه می‌کند تا به بیان اصل مطلب که باید هدف زندگینامه‌نویس باشد. برای نمونه از فرود^۳ سورخ و شرح حال نویسنده انگلیسی قرن نوزدهم دوست و نویسنده شرح حال کارلایل^۴ یاد می‌کنیم. آثار او به علت مبالغه در شرح و توصیف از لحاظ تاریخی اعتباری ندارند ولی در ادبیات انگلیسی مهم شمرده می‌شوند. به رغم آنچه در مورد فرق میان داستان نویسی و

1 . Autobiography

۲ . کسی که شرح حالش نوشته شود . - م .

3 . James Anthony Froude , (1818 - 1894).

4 . Thomas Carlyle , (1795 - 1881).

زندگینامه‌نویسی از نظر ارائه تصویر واقعی شخصیتها گفته شد، و با وجود اختلاف عقیده آندرمورو^۱ زندگینامه‌نویسی متأخر فرانسوی با فورستر^۲ داستان‌نویس معاصر، هنر زندگینامه‌نویسی تا حدی نیاز به فن بیان دارد تا بتواند انسانها را با تمام انگیزه‌ها و صفات خوب و بدشان زنده و پرتحرک تصویر کند.

زندگینامه‌نویسی به اندازه قدمت انسان سابقه دارد. بی تردید ظهور آن با پیدایش نگارش در میان اقوامی که نوشتن را می‌دانستند و آن را در مسائل زندگی و مسائلی که بعد از تکمیل ضروریات زندگی بوجود می‌آید، بکار می‌بردند، همزمان است. در واقع زندگینامه نوع معینی از تاریخ شخصیتهاست و چه بسا که همزمان و به سوازات تاریخ بوجود می‌آید. در میان یونانیان سورخان و زندگینامه‌نویسانی بوده‌اند که تاریخ با اقتضای آنان یاد می‌کند. آنها سرگذشت بزرگان را به منظور انعکاس چگونگی زندگیشان ثبت و تصویر کرده‌اند تا بتوان از آنها به عنوان سرمشقی که ایده‌آلیستها نیز در پی آنند استفاده کرد. پلوتارک^۳ کتاب سرگذشت بزرگان یونان و روم را به این دلیل نوشت تا نمونه‌ای برای زندگی سیاستمداران باشد. کتاب «اخلاق» ارسطو نیز به عنوان مقدمه‌ای برای کتاب «سیاست» نوشته شد و سوئیتونیوس^۴ برای ارائه الگویی از زندگی فرمانروایان قدیمی روم، کتاب «زندگی دوازده امپراتور رومی» را به رشته تحریر درآورد.

انگیزه‌های شخصی و روابط خویشاوندی ممکن است محرک زندگینامه‌نویس باشند، چنانکه در قرن اول میلادی تاکیوس^۵ مورخ رومی کتاب «زندگی آگریکولا» را تحت تأثیر علاقه و خویشاوندی با آگریکولا^۶ رهبر رومی نوشت که نمونه‌ای از زندگینامه‌نویسی در ادبیات قدیم بشمار می‌رود.

زندگینامه‌نویسی در اروپا به علت دوران تاریکی که در قرون وسطی بر آن سایه انداخته بود عقیم ماند درحالی که در همان زمان تاریخ اسلامی جای خود را در دنیا باز می‌کرد و اسلام - دین عرب و غیرعرب - در سرزمینهایی که به زیر بیرق اسلام در می‌آمدند گسترش می‌یافت. از قرن دوم زندگینامه‌نویسی در ادبیات عرب باب و بمرور زمان برانواع و تعداد آن افزوده شد تا حدی که سرآمد سیراذهای ادبی ملتها شد. برای اینکه این گفتار بدون دلیل مطرح نشده باشد انگلستان را مثال می‌آوریم که با وجود سابقه طولانی در هنر شرح حال‌نویسی، قرن‌ها در این زمینه را کد مانده بود تا اینکه در سالهای ۱۶۳۳ - ۱۷۳۰ میلادی سمیوئل پپیس^۷ انگلیسی خاطرات و یادداشتهای روزانه خود را

1 . André Maurois , (1885 - 1967).

2 . Edward Morgan Forster , (1879 - 1970).

۳ . Plutarch (۴۶ - ۱۲۰ ؟) ، زندگینامه نویس یونانی است ، اثر بزرگ او تحت عنوان حیات مردان نامی ترجمه رضا مشایخی فرهاد (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۶-۱۳۳۸) بفارسی در چهارجلد ترجمه و منتشر شده.

۴ . کاپوس سوئیتونیوس ترانکوئیلوس Caius Suetonius Tranguillus (۱۱۲ م)

۵ . تاکیتوس یا تاسیت Cornelius Tacitus (۵۵ - ۱۱۷ م).

۶ . Agricola (۳۸ - ۹۳) سردار رومی ، در سالهای ۷۷ - ۷۴ کنسول روم و در سال ۷۸ کنسول بریتانیا بود . تاکیتوس دامادش بود و شرح حال او را نوشت . - م .

7 . Samuel Pepys, (1622 - 1752)

به رشته تحریر درآورد که نخستین گام در پدید آمدن زندگینامه خودنوشت بود. در فرانسه، ریتز، مورخ قرن هفدهم خاطراتش را در سال ۱۶۷۲ نوشت و با این اقدام، زندگینامه‌نویسی در فرانسه حیات تازه‌ای یافت. به این ترتیب زسانی که هنر زندگینامه‌نویسی در انگلستان و فرانسه نصیح می‌گرفت، در ادبیات عربی اسلامی به‌نهایت رشد و تنوع موضوع و گسترش خود رسیده بود.

در قرن دوازدهم یعنی قرن‌ها قبل از اینکه پیپسی انگلیسی و ریتز فرانسوی خاطرات خود را بنویسند کتاب «الاعتبار» اسامه بن منقذ (۴۸۸-۵۸۴ ق) جنگاور عرب مسلمان نمونه‌ای عالی از زندگینامه خود نوشت بشمار می‌رفت و در همان قرن یکی از شعرای عرب به نام عماره بن علی یمنی [۵۶۹ ق] در کتاب «النکت العصریه» به شرح زندگی خود و دیگر شخصیت‌ها و وزرای اواخر عصر فاطمی پرداخت. در قرن هفتم هجری کتاب «وفیات الاعیان» ابن خلکان [احمد بن محمد، ۶۰۸-۶۸۱ ق] در میان کتب شرح حال بزرگان اعم از هر نژاد و فرهنگی، اثری ارزنده بشمار می‌رفت. زسانی که مورخان به کتاب پلوتارک که در آن شرح حال چهل و شش تن از یونانیان و رومیان گرد آمده بود می‌بالیدند کتاب ابن خلکان حاوی هشتصد شرح حال بود. این کتاب با ذکر تاریخ وفات و اطلاعات دقیق و محققانه بدون هیچ گونه اغراق و مبالغه‌ای به خواننده کمک می‌کند تا تصویری صحیح از زندگی نامداران و بزرگان بدست آورد. و سال‌ها قبل از انتشار زندگینامه‌های انگشت‌شمار ایزاک والتون انگلیسی^۲، یعنی در اواخر عصر عباسی و در دوران ممالیک و عصر عثمانی، زندگینامه‌نویسی در ادبیات عرب به اوج خود رسیده بود و کتبی در شرح و توصیف شهرها و قرون مختلف و بزرگان آنها و نیز شرح حال کسانی که در صفی مشرک بودند - مانند ناینیان یا مسلمانانی که اسم یگانه‌ای داشتند - منتشر شد. در طبقه‌بندی این کتب نیز تنوع بسیار بکار رفت که در فصل‌های بعدی کتاب بتفصیل شرح خواهیم داد.

در حقیقت زندگینامه‌ها در ادبیات عربی اسلامی - از لحاظ کمیت و تنوع، طبقه‌بندی و تقسیم موضوعات و رعایت این دوساله حتی در کتب تاریخ عمومی و شرح‌های لغوی، دقت در ثبت تاریخ تولد و وفات و تحقیق در مشخصات متشابه تا آنجا که زندگی اجتماعی صاحبان ترجمه اجازه می‌داد، شرح زندگی زنان و مردان نامدار و بزرگان شهرها و دول مختلف در کتابی جداگانه و آوردن نمونه‌ای از آثار آنان اعم از نظم و نثر - بر شرح حال‌های ادبیات خارجی چه در گذشته و چه در حال برتری دارند.

در تاریخ زندگینامه‌نویسی جهانی هرگز توجه و تحقیق در مشخصات اعلام آنطور که در زندگینامه‌های عربی رعایت شده دیده نشده است. حتی در این باره کتب جداگانه‌ای تألیف شده که در مورد آنها در بخش‌های بعدی این کتاب صحبت خواهیم کرد.

روش نگارش زبان عربی در گذشته موجب شده که در ثبت بعضی از مشخصات مانند اسامی شعری چون حباب، جناب، خباب... اشتباه و تصحیف رخ دهد ولی زندگینامه‌نویسان در مقابل این مشکل که به علت شباهت شکل حروف عربی پیش آمده است دست بسته تسلیم نشدند و برای رفع اشتباه و تصحیح اسامی، کتاب‌ها و فرهنگ‌نامه‌هایی نگاشتند

1. Cardinal de Retz, (1614-1679).

2. Izaak Walton, (1593 - 1683).

که از آن جمله است کتاب «المؤتلف والمختلف» آمدی [حسن بن بشر متوفای ۳۷۱ ق].
 ناگفته نماند که اروپاییان در قرون اخیر با اتخاذ روش واحدی که بکاربردن
 ویژگیهای آن از قرن هیجدهم میلادی به بعد معمول گردید عقب ماندگی خود را در این
 زمینه از ادبیات جبران نمودند. به عبارت دیگر با تألیف کتاب «زندگی شاعران» به قلم جانسن^۱
 و کتاب «شرح حال دکتر جانسن» به تحریر بازول^۲، روش تازه‌ای در تألیف زندگینامه‌ها پدید
 آمد. مورخان ادبیات جهانی کتاب اخیر را در نوع خود یگانه و یکی از شاهکارهای
 زندگینامه‌نویسی در تمام اعصار می‌دانند.

در قرن هیجدهم به علت پیشرفتهای جهانی جدید در زمینه‌های سیاست، تجارت و
 صنعت و رواج مفاهیم دموکراسی، همه مردم از نظر زندگینامه‌نویسان یکسان گشتند و آن
 دید مقدس در مورد پادشاهان، که فقط آنها انسانند و یا آنها بالاتر از مردمند، از میان
 رفت. رشد احساس مسئولیت در قبال تاریخ باعث گردید که زندگینامه تصویری راستین از
 صاحب ترجمه و مستند به کردار و گفتار او گردد و از آن زمان شاهکارهایی پدید
 آمدند چون «سرگذشت جلیج» از ولینگتن، «سرگذشت نلسون» از سوذی^۳، «زندگی والتراسکات» از
 لوکهارت^۴، «سرگذشت شارلوت برونته» از خانم هاسکل، «سلکه ویکتوریا» از ستریچی^۵، «بیسمارک
 و ناپلئون» از امیل لودویگ^۶، «زندگی شلی و بایرون» از آندره سوروا. نویسنده اخیر
 سخنرانیهایی در زمینه زندگینامه‌نویسی در سال ۱۹۲۸ در دانشگاه کمبریج ایراد کرده
 است، متن این سخنرانیها در کتابی گردآوری شده که از نظر زندگینامه‌نویسان قابل توجه
 است.

و چقدر گفته ستریچی مورخ و زندگینامه‌نویس مشهور انگلیسی درست است که
 می‌گوید: بدیهی است که تاریخ علم نیست همچنانکه تنها انباشتن حقایق هم نیست بلکه
 تاریخ بازگو کردن حقایق است. اگر حقایق مربوط به گذشته، هنرمندانه به هم آمیخته
 نشوند چیزی جز گردآوری و تصنیف نخواهند بود. بدون شک ممکن است تصانیف سودمند
 باشند ولی نمی‌توان آنها را تاریخ خواند.

در نیمه دوم قرن بیستم با انتشار کتاب «البعقریات» [= نوابغ] و تعدادی دیگر از
 زندگینامه‌های مرحوم عباس محمود عقاد [۱۸۸۹ - ۱۹۶۴]، «سرگذشت محمد و ابوبکر و

۱. سمیوئل جانسن Samuel Johnson (۱۷۰۹ - ۱۷۸۴) لغوی، نویسنده و منتقد
 انگلیسی، کتاب زندگی شاعران *The Lives of the English Poets* اودر (۱۰ جلد
 ۱۷۸۹ - ۱۷۸۱) منتشر شد که شامل انتقادات وی از ۵۲ شاعر مشهور انگلیسی می‌باشد.
۲. جیمز بازول James Boswell (۱۷۴۰ - ۱۷۹۵).

3. Robert Southey

۴. جان گیبسون لوکهارت John Gibson Lockhart (۱۷۹۴ - ۱۸۵۴).
۵. جایلز لینن ستریچی Strachey (۱۸۸۰ - ۱۹۳۲) زندگینامه‌نویس و ناقد انگلیسی
 است، اهمیتش بخاطر انقلابی است که در زندگینامه نویسی پدید آورد و این فن را از
 تفصیلات فاضل مآبانه و ملال‌آور و مداحیهای طولانی قرن ۱۹ پیراست. اقدام بنوشتن
 زندگی‌نامه‌هایی روشن و پرحرکت و انتقادی و هنرمندانه نمود.

6. Emil Ludwig (1881 - 1948).

عمر» از دکتر محمدحسین هیكل [۱۸۸۸ - ۱۹۵۶]، «عثمان و علی و بنوه» از دکتر طه حسین^۱ و سرگذشت صریح و جسورانه‌ای که میخائیل نعیمه [۱۸۸۹ -] درباره جبران خلیل جبران [۱۸۸۳ - ۱۹۳۱] نگاشته بود، تحولی در زندگینامه‌نویسی عربی پدید آمد و شرح حال بزرگان تاریخ اسلامی، صحابه و تابعین، خلفا و رهبران، پادشاهان و حکام، علما و ادبا بار دیگر با استفاده از روش‌های جدید بازنویسی شد.

زندگینامه‌نویسان معاصر حقایق تاریخی را از منابع و مراجع قدیمی گرفته و آنها را در قالبی دلپذیر و منطبق با مقصود ستریچی ارائه کرده‌اند، و شخصیتها را از نقطه نظر روانشناسی تجزیه و تحلیل کرده و اثر آنها را در محیط و بالعکس با هوشیاری و تیزبینی کامل نشان داده‌اند و عوامل فعال و مشترك میان شخصیت و محیط را شرح داده‌اند تا تأثیر هر کدام بر دیگری معلوم شود.

زندگینامه‌نویسان معاصر عرب حتی در نگارش شرح حال بزرگان دین، فقها و امامان به استفاده از این روش ملزم بوده‌اند که از آن جمله است کتاب شرح حال امام محمد بن ادریس شافعی [۱۵۰ - ۲۰۴ ق] که تنها نقل اقوال علما و راویان و ثبت آثار و نوشته‌ها و یا گلچینی از عقاید و اقوال او نیست، بلکه این کتاب مطالعه محیط زندگی و فقه مذهب امام شافعی است و تصویر زندگی اوست از میان گفته‌هایی که درباره‌اش نقل شده با تجزیه و تحلیل عواملی که هنگام تولد، رشد و آموزش، او را احاطه کرده بودند و مطالعه اثرات این عوامل در تشکیل شخصیت، کسب معلومات و گسترش مذهب اوست.

شیخ محمد ابوزهره^۲، عبدالحلیم الجندی و اسین الخولی [۱۸۹۵ -] نیز با تألیف شرح‌حالهایی از این دست، هنر زندگینامه‌نویسی را در مقام شایسته خود قرار داده‌اند. اسروزه زندگینامه‌نویسان متوجه شده‌اند که زندگی صاحب ترجمه لازم نیست یک تراژدی با آغاز و پایانی غمناک باشد تا اثری هنری و زیبا بشمار آید. اسکار وایلد^۳ به رغم زندگی دردناک و اضطراب‌آور و پریشانی که داشت گفته است: اگر زندگی ناپلئون بناپارت آن پایان غمناک را در سنت‌هین نداشت یک زندگی عادی و تهی از زیبایی می‌بود.

با این حال زندگینامه‌نویس ماهر و چیره‌دست ممکن است بتواند با مهارت ادبی خود از یک زندگی معمولی یک شاهکار در زمینه زندگینامه‌نویسی برای مردمی که غمهای زندگی آنها را به لرزه در نیاورده است بیافریند.

در زندگینامه‌نویسی عربی زندگی شهدایی چون علی بن ابی طالب و حسین (ع) موضوعی شد برای بوجود آوردن شاهکارهایی در ادبیات قدیم شیعه و در عصر حاضر

۱. طه حسین (۱۸۸۹ - ۱۹۷۳)، این کتاب تحت عنوان «علی (ع) و دو فرزند بزرگوارش» ترجمه احمد آرام، تهران، ۱۳۷۲ ق ترجمه و منتشر شده ترجمه‌های دیگری نیز از این کتاب بعمل آمده است.

۲. شیخ محمد ابوزهره زندگینامه‌هایی درباره «مالک»، «ابن حنبل»، «الشافعی»، «ابوحنیفه» «ابن تیمیه»، «ابن حزم» تألیف کرده است. استاد عبدالحلیم الجندی نیز زندگینامه‌ارزنده‌ای از ابوحنیفه به جا گذاشته، و استاد امین الخولی زندگینامه محققانه‌ای از امام مالک نگاشته است.

3. Oscar wilde, (1900-1854)

طه‌حسین و عقاد و عبدالفتاح عبدالمقصود نیز آن را یکی از موضوعات کار خود قرار دادند. اما این نویسندگان برای نوشتن زندگینامه شخصیت‌های دیگر مانند ابوبکر، عمر و خالد بن الولید نیاز به تراژدی‌های غمناک و سرگهای غم‌انگیز نداشتند.

و بار دیگر باید بینش دموکراتیک را در دگرگون ساختن این عقیده که زندگی بزرگان بیشتر از زندگی مردم معمولی ارزش جلب توجه زندگینامه‌نویسان را دارد، مؤثر دانست و به این دلیل سهم یک شهروند زحمتکش بیشتر از پادشاهان و حکام قرون وسطی گردید. در این راه زندگینامه‌نویسان مسلمان از دیگران پیشی گرفتند و توجهشان به ثبت زندگی پادشاهان و عاصمه مردم یکسان بود تا آنجا که نویسندگانی چون خلیل بن ابیک صفدی [۶۹۶-۷۶۴ ق] در کنار زندگینامه‌های بینایان به ثبت زندگینامه‌های نابینایان^۱ نیز پرداختند، و ابوبکر خطیب [احمد بن علی، ۳۹۲-۴۶۳ ق] شرح حال کریمان و آزدندان را نگاشت.

زندگینامه هر قدر که مفصل یا مختصر باشد باید سهم خود را از نظر پژوهش‌های علمی و مقایسه حوادث و گفتارها و ارزیابی آنها ادا کند تا از هرگونه تمایلات و تعصبات شخصی که ممکن است نسبت به صاحب ترجمه و یا برعلیه او داشته باشند عاری باشد. مثلاً وقتی که شرح حال حجاج بن یوسف ثقفی را می‌نویسیم باید از آنچه که رقیبان و مخالفان او گفته‌اند برحذر باشیم زیرا که کینه و عداوت انسان را وادار می‌کند تا قضاوتی نادرست داشته باشد.

عده‌ای از مورخان حجاج را به کافر بودن متهم کردند — که تهمتی ناروا است — در حالی که او با وجود قساوتش در قتل و کشتار به خداوند و پیاسر او شدیداً ایمان داشت. عمر بن عبدالعزیز خلیفه درستکار و دیندار، حجاج را به دورویی و نفاق متهم کرده و درباره او چنین گفته است: اگر همه ملت‌ها منافقان خود را گردآورند و ما تنها حجاج را بیاوریم از تمام آنها پیشی خواهیم گرفت.

مورخ یا زندگینامه‌نویس هنگام نوشتن شرح حال ابوحنیفه النعمان^۲ نیز باید متوجه طعنه‌های دشمنان و حسودان او باشد که این طعنه‌ها از اختلاف عقیده میان اصحاب رأی^۳ و اصحاب حدیث^۴ سرچشمه می‌گرفت. ابوحنیفه از بزرگان اصحاب رأی در شریعت اسلام بود و چون این مسأله برای اصحاب حدیث خوشایند نبود آنچه که دلشان می‌خواست به او می‌بستند. لذا زندگینامه‌نویس باید از این گفته‌ها برحذر باشد. پاره‌ای از این گفتارهای غرض‌آلود در کتاب «تاریخ بغداد» به قلم خطیب بغدادی آمده است.

۱. از میان کتب خوب معاصر درباره نابینایان، کتاب **فی عالم المكفوفین** اثر استاد دکتر احمد الشرباصی است که در آن زندگینامه‌هایی از بینایان معاصر نیز وجود دارد از جمله زندگینامه‌های شیخ احمد الزین، الصاوی شعلان و محمد الملائی.
۲. ابوحنیفه النعمان بن ثابت (۸۰-۱۵۰ ق).
۳. لقب عمومی آن دسته از فقهای سنت که در احکام فقهی رأی و قیاس را معتبر شناسند و قیاس کلی را گاه بر بعضی اخبار ترجیح می‌دهند.
۴. یا اهل حدیث، لقب عمومی آن دسته از ائمه و فقها و اهل سنت که در احکام فقهی متکی بر نقل اخبار و نص احادیث بوده‌اند، و از رأی و قیاس خودداری می‌کرده‌اند.

اسا سورخان، حفاظ^۱ و زندگینامه‌نویسان در برابر این گفته‌ها ساکت نماندند و ارزش و درستی آنها را برای مردم روشن کردند. از بین آنها ابن عبدالبرحافظ^۲، ذهبی^۳ مورخ و نویسنده «تذکره الحفاظ» و سیدمرتضی الزبیدی^۴ مؤلف «الجواهر المنیفة» را باید نام برد.

گاهی تناقض گفتارها درباره یک شخص و یا جنبه بخصوصی از زندگی او تا حد زیادی تعجب‌آور است و این مسأله نباید از نظر زندگینامه‌نویس محقق و پژوهشگر پنهان باشد. مثلاً فرود زندگینامه‌نویس انگلیسی — در شرح حال شگفت‌انگیز کارلایل — جین همسر کارلایل را به صورت زنی حساس و در عین حال بدشانس معرفی می‌کند که مجبور به ارضای خودخواهیهای شوهرش بوده تا او را در نظر زنان دوستدارش بزرگ جلوه دهد. در حالی که زندگینامه‌نویس دیگری به نام درو در کتاب خود زن کارلایل را به صورت زنی پرحرف، سلیطه و لجباز، زودرنج و سطحی و کارلایل را به صورت شوهری خوش خلق و وفادار تصویر کرده است.

در حقیقت اختلاف نظر در تمام موارد، در شرح زندگی نیکان و بدان و وصف احوال و افعال آنها همواره در شرق و غرب وجود داشته و هنوز پابرجاست. اما وقتی سرگذشت شخصیت‌های مختلف را می‌نویسیم باید با بیطرفی کامل جانب راستی، احتیاط و انصاف را نگه داریم.

۱. جمع حافظ است، [= نگه‌دارنده، نگهبان، و نام خدا]، در تاریخ اسلام، عنوان کسی که قرآن را در حفظ دارد (حافظ قرآن)، و همچنین عنوان کسی که در معرفت حدیث و اسماء رجال آن مهارت داشته باشد.

۲. یوسف بن عبدالله ابن عبدالبر (۳۶۳-۴۶۳ ق).

۳. شمس‌الدین ابی‌عبدالله محمد بن احمد الذهبی (۶۷۳-۷۴۸ ق).

۴. محمد بن محمد المرتضی الزبیدی (۱۱۴۵-۱۲۰۵ ق).

پیدایش زندگینامه‌نویسی در ادبیات عرب

سیره^۱ پیامبر اسلام نخستین و قدیم‌ترین زندگینامه اسلامی و وسیع‌ترین آنها بشمار می‌آید، و بیش از سایر سیره‌ها مورد توجه مورخان و نویسندگان قرار دارد، زیرا که زندگی پیامبر محور دین اسلام محسوب می‌شد و تکامل، گسترش و انتشار اسلام از طریق جنگ و فتوحات نیز به آن بستگی داشت. سیره نبوی را بخاطر ارج و مقامی که اعراب و مسلمانان برای شخص پیامبر و زندگی او قائلند، و به دلیل جایی که از دیرباز تا کنون در تاریخ و ادبیات گرفته در فصلی جداگانه مورد بررسی قرار خواهیم داد که شامل شرح و نقدهایی است درباره سیره پیامبر و اشعار آن و تلخیصهایی که از آن بعمل آمده است.

نویسندگان همزمان با توجهی که به نوشتن سیره نبوی مبذول می‌داشتند به تدوین حدیث نیز پرداختند ولی به دلیل اسکان آمیختن احادیث با قرآن که تشخیص آنها را از یکدیگر مشکل می‌ساخت، در دوران زندگی پیامبر اقدام به نوشتن احادیث نکردند. تدوین حدیث را می‌توان عاملی فعال در خدمت به بسیاری از علوم دانست که در کنار تدوین حدیث و برای دنبال کردن هدفهای مشترک پدید آمدند. تاریخ یکی از این علوم یاری‌دهنده بود. مورخان در رسالات مختلف به تدوین اخبار جنگها، فتوحات، زندگینامه‌های اصحاب پیامبر و جنگهای علی و معاویه پرداختند. این رسالات هسته نخستین برای تدوین تاریخ وسیع اسلامی بودند.

توجه نویسندگان به حدیث پیامبر بحدی رسید که به ابراز عقیده درباره راویان آن نیز پرداختند. ارزش راویان حدیث و جای آنها در سلسله اسناد، نویسندگان را برآن داشت تا در نقد و جرح و تعدیل^۲ آنان کتبی بنویسند و زندگی آنها را دقیقاً ارزیابی کنند. چنانکه کسی عادل تشخیص داده شود در زمره راستگویان شمرده می‌شود و هر که غیر از

۱. سیره یا سیرت [عربی، = شیوه و رفتار. جمعش سیر (sīar)]. در معارف اسلامی مرادف تاریخ، و مخصوصاً مجموعه اخبار و روایات راجع به احوال پیغمبر.

۲. جرح و تعدیل یا علم رجال الاحادیث، علم به احوال اشخاصی که در سلسله سند حدیث قرار دارند، (رجال) از لحاظ جرح [زخم‌زدن] و تعدیل [عادل شمردن] (یعنی، تعیین ارزش راوی و محدث از لحاظ صدق و کذب)، علم رجال از مقدمات استنباط احکام شرعیه است.

آن باشد در درستی احادیث نقل شده او شک و تردید بوجود می‌آید. به این ترتیب کتبی که دربارهٔ راویان حدیث نوشته شدند به هنر زندگینامه‌نویسی یاری کرده و افکار را به نوشتن این قبیل شرح‌حالها متوجه ساختند و زندگینامه‌های طبقاتی از مردم که به رشته معینی از دانش، هنر و یا صنعت وابسته‌اند، از قبیل طبقات^۱ صحابه، مفسرین، شعرا، نحویون، تألیف شده که در فصلهای دیگر این کتاب بتفصیل شرح خواهیم داد. تاریخ بخاری [محمد بن اسماعیل، ۱۹۴-۲۰۶ ق] یکی از قدیمترین کتب موجود در این زمینه و شامل سه جلد بزرگ، متوسط و کوچک می‌باشد. جلد بزرگ این کتاب تنظیم الفبایی و جلد متوسط آن تنظیم سنوی دارد. «صحیح»^۲ کتاب دیگری است از این نویسنده که بنابه گفته ابن حجر [احمد بن علی عسقلانی، ۷۷۳-۸۰۲ ق] حاوی بیش از هفت هزار حدیث از پیامبر است.

در همان زمان یکی دیگر از دانشمندان مسلمان به نام محمد بن سعد زهری [۱۶۸-۲۳۰ ق] مجموعه‌ای از زندگینامه‌های اسلامی را در کتاب «الطبقات» گردآورد. ابن سعد دوست و منشی ابوعبدالله محمد بن عمرو اقدی [۱۳۰-۲۰۷ ق] سرخ بود، و از معلومات او در نگاشتن تاریخ بهره گرفت، اما موضوع دیگری را برای کار خود برگزید. اقدی دربارهٔ مغازی^۳، فتح شام و دیگر فتوحات اسلامی می‌نوشت در حالی که ابن سعد شرح حال طبقات و تابعین را موضوع کار خود قرار داده بود. کتاب قطور او «الطبقات» یکی از قدیمترین و موثقترین منابع تاریخ اسلامی بشمار می‌آید. در این کتاب ابن سعد به شرح زندگی اصحاب پیامبر از جمله هم‌زمان او در جنگ بدر، انصار، مهاجرین و مردم شهرهای مکه، مدینه، طایف، یمامة، بحرین، کوفه و بصره پرداخته و تنها دو جلد از آن را به سیره پیامبر و مغازی اختصاص داده است.

ابن سعد از نوشتن شرح حال صحابه زن نیز غافل نمانده و در یک جلد از کتاب خود به شرح زندگی آنان پرداخته است. به رغم توجه به جنبه‌های دینی و پیروی از اصحاب پیامبر در نقل و روایت حدیث و شرح حال راویان، گروهی از سوره‌خان و نویسندگان به تألیف شرح حال سردانی غیر از صحابه و راویان پرداختند. محمد بن سلام جمحی (متوفای ۲۳۱ ق) از نویسندگان معاصر بخاری و ابن سعد بوده که شرح حال شعراى دوران جاهلیت و اسلام و برگزیده‌ای از اشعار آنها را در کتاب «طبقات الشعراء» جمع‌آوری کرده است.

مؤلفان کتب طبقات و زندگینامه‌ها تا حد زیادی تحت تأثیر روش محدثان در نقل حدیث بودند و تنها به ذکر روایت اکتفا نکرده و به راویان آن نیز استناد می‌کردند، به این صورت: فلان به نقل از فلان به ما گفت... گاهی ممکن است سلسله اسناد و اسامی راویان بیش از خود خبر باشد بطوری که اگر آنها را از متن خارج سازند بیش از نصف کتاب اصلی را تشکیل می‌دهند. برای نمونه روایتی را از کتاب «طبقات الشعراء» ذکر می‌کنیم: ابوخلیفه به نقل از ابن سلام، از ابن جعدیه و ابویقطان، از جویریه فرزند اسماء، به ما گفت: کثیر و عکرمه مولای ابن عباس در یک روز در گذشتند. قبیلۀ قریش در سوگ مرگ کثیر مجالس

۱. گروهها یا دسته‌ها.

۲. عنوان کامل این کتاب الجامع الصحیح است که معروف به صحیح بخاری می‌باشد.

۳. مغازی، جنگها یا جهاد.

ترجیح بسیار برپا کرد در حالی که کسی برای حمل جنازه عکرمه پیدا نشد. این روایت در ضمن اینکه نمونه‌ای است از سلسله اسناد، نشان دهنده توجه مردم به شعرا و جشنهایی است که برای زنده یا مرده آنها برپا می‌کردند. شاید همین مطلب ابن‌سلام را برآن داشت تا در دوره‌ای که معاصران او به نوشتن شرح حال طبقات صحابه و محدثان توجه داشتند، به تألیف کتاب «طبقات الشعرا» بپردازد.

بتدریج بر تعداد و انواع کتب طبقات و زندگینامه‌ها افزوده شد. نویسندگان با میل شخصی و برای رفع نیازهای علمی به تألیف آن پرداختند و انگیزه این اقدام آنها جلب نظر امرا و حکام و کسب مقام و منزلت یا انجام خواهش کسی نبود. ولی در دوره‌های بعد، مخصوصاً در دوران گسترش ممالک اسلامی، دانشمندان و مؤلفان اجباراً به خدمت امرا درآمده تا برای تدوین کتاب بخصوصی در موضوع معینی از آنها کسب تکلیف کنند. شدت این مسأله در دوره ایوبی و سمالیک به حد اعلای خود رسید. با این حال در اعصار قدیم نیز مؤلفانی را می‌یابیم که دست به چنین کاری زده‌اند، از جمله ابوبکر محمد بن الحسن زبیدی [۳۱۶-۳۷۹ ق] که کتاب «طبقات النحویین و اللغویین» را بنا به خواست خلیفه الحکم مستنصر بالله اندلسی نوشت. او در مقدمه کتاب خود می‌نویسد که خلیفه از او خواسته بود تا زندگی نحویان و لغویان را از صدر اسلام تا زمان خود با ذکر دوره، کشور، مسلک و مقام علمی، تاریخ و محل وفات، و خلاصه‌ای از شرح حال و فضایل آنها، در کتابی گردآورد تا سپاسی از زحمات و کوشش ایشان و نمایانگر مقام ارجمندشان باشد.

در دوره‌های بعد نیز مورخ و زندگینامه‌نویسی مانند ابن تغری بردی مصری [۸۱۳-۸۷۹ ق] در مقدمه کتاب قطور و معروف «المنهل الصافی» می‌نویسد که کتابش را «بدون دستور بزرگان عصر و یا خواهش دوستان و علاقه‌مندان نوشته، و از طرف شاهزاده و یا فرمانروایی نیز موظف به تألیف آن نشده، بلکه آن را با میل شخصی و برای کامل نمودن کتاب «الوافی بالوفیات» صفدی (متوفی در ۷۶۴ ق)، تألیف کرده است».

در قرن یازدهم هجری زندگینامه‌نویس و مورخ دیگری به نام ابن العماد حنبلی [عبدالحی بن احمد، ۱۰۳۲-۱۰۸۹ ق] در مقدمه کتاب معروف خود «شذرات الذهب فی اخبار من ذهب» گفته است که آن را به این دلیل گردآورده تا آموخته برای طالبان علم و مایه عبرت برای اندیشمندان باشد. همچنین ابن خلکان (متوفی در ۶۸۱ ق) کتاب «وفیات الاعیان» را برای ارضای خواست و میل خود نوشت.

یاقوت حموی [۵۷۴-۶۲۶ ق] مؤلف کتاب «معجم الادباء» در مقدمه فرهنگ گرانهای خود در شرح حال علما، نحویون و شعرا تأکید می‌کند که این کتاب را «بخاطر عشق و علاقه بسیار به محتوای آن و نه بخاطر سلطانی و یا جاه و مقامی که آرزومندش باشم» جمع‌آوری کرده است. گویا مقصود حموی از این گفتار کنایه به ابوبکر زبیدی است. با این حال در جایی دیگر متذکر شده است که از کتاب او استفاده و محاسن آن را به کتاب خود منتقل کرده است. و شاید یاقوت حموی در مقدمه فرهنگ خود، غیر مستقیم به کسانی که نوشتن شرح حال شعرا، ادبا، نحویون و لغویون را به جای شرح حال مفسران و محدثان قابل سرزنش می‌دانستند، اشاره کرده است که می‌گوید: «این کتاب درباره قومی است که علم قرآن مجید و حدیث سودمند از آنها گرفته شده و با صنعت آنها امارت بدست آمده و با

قدرت قلم آنها نفوذ سلطان و وزرا مستقر گردیده و با دانش آنها دین اسلام تکامل یافته و با استنباط آنها حلال از حرام شناخته شده است.» حموی برای اثبات اهمیت نوشتن شرح حال عالمان نحو و لغت و تأثیر این دو علم در شناخت قرآن کریم و حدیث شریف دلایلی می‌آورد و معتقد است که: علم در زبان است و اگر زبان درست نباشد پس چطور آنچه در بردارد درست باشد؟ ابن جوزی^۱ شرح حال نویس و مورخی که معتقد بود برای ایجاد تنوع باید شرح حال طبقات مردان را بدون تبعیض اعم از فقیه یا عالم و ادیب به رشته تحریر در آورد. در این باره گفته است که: محدثانی با مقاصد مختلف دیدم. در میان آنها عده‌ای به ذکر احادیث اولیه و عده دیگر به ذکر ملوک و خلفا اکتفا کرده، پرهیزکاران به احادیث درستکاران توجه داشته و ادیبان به شعرا و اهل زبان تمایل دارند... و بدیهی است که تمامی آنها مطلوب و وجود هریک از آنها ضروری است.

زندگینامه‌های خود نوشت

در زندگینامه‌های خودنوشت نویسنده شرح حال خود را به رشته تحریر در آورده و به نقل حوادث زندگی و آثار خود می‌پردازد و از روزهای کودکی، جوانی، پیری و آنچه برای او رخ داده یاد می‌کند. این رویدادها به نسبت اهمیت نویسنده ممکن است بزرگ یا بی اهمیت جلوه داده شوند ولی اغلب سملو از اغراق و مبالغه هستند. زندگینامه‌های خودنوشت چنانچه با بیطرفی کامل نوشته شده باشند، چون در آنها واقعیات جایگزین فرض و تخمین شده می‌توانند صادقانه‌ترین نوع زندگینامه شمرده شوند گرچه ممکن است سخن گفتن از شخص خود چندان خوشایند بنظر نیاید. مثل معروف «قطعت جهیزه قول کل خطیب»^۱ در مورد این نوع زندگینامه‌ها کاملاً صدق می‌کند.

و سخن دکتر جانسون، ادیب معروف انگلیسی، کاملاً درست است وقتی که می‌گوید: زندگینامه شخصی به قلم خودش، بهترین نوشته‌ای است که در مورد او تألیف می‌شود. ولی آیا انسان می‌تواند در مورد خود آنچه را که مایل نیست دیگران نیز بدانند فاش سازد؟ و آیا می‌تواند آزادانه جنبه‌های مبتذل شخصیت خود را در برابر مردم آشکار سازد، و یا سعی نکند عیوب خود را پنهان سازد؟

آیا زندگینامه‌هایی که به این ترتیب نوشته می‌شوند می‌توانند نویسنده را در زنده کردن خاطرات دوران کودکی و نوجوانی خود یاری دهند؟ گاهی فراموشی غیر عمد خاطرات گذشته دور را از ذهن محو می‌کند و در عین حال فراموشی عمدی نیز ممکن است مانع نوشتن اتفاقات کوچکی شود که می‌توانند صفحه سفید زندگی نویسنده را ملوث سازند.

در میان نویسندگان غربی که شرح حال خود را نوشته‌اند کسانی یافت می‌شوند که از ذکر نقاط ضعف خویش پرهیز نکردند زیرا که مقدر بودن ضعف بشری و کامل نبودن انسان را پذیرفته‌اند، ولی چون اعراب در افشای زندگی خصوصی خود بسیار محافظه کار بوده‌اند از نوشتن شرح حال خویش خودداری کرده‌اند، و شاید بزرگان و شخصیت‌هایی که

۱. جهیزه [نام زنی است] سخن هر سخنگو را گسست. یعنی او جایی برای هیچ حرف دیگری باقی نگذاشت.

قدرت نویسندگی نیز داشته‌اند، اقدام به این کار نکرده‌اند زیرا نویسندگان و مورخان دیگر عهده‌دار این امر شده بودند. و شاید «از خود صحبت کردن» و «من گفتن» از خصوصیات اخلاقی اعراب نباشد.

اما جای بسی تعجب است که شعرا مجاز باشند در موقع فخر از «من» یا «ما» سخن بگویند ولی صحبت کردن نویسندگان از زندگی و سرگذشت خویش صحیح بنظر نرسد. با وجود اینکه مسلمانان در تاریخ نگاری و زندگینامه‌نویسی تنوع بسیار بکار بردند و حتی می‌توان گفت در تمام موضوعات تاریخ و زندگینامه‌نویسی تجربه داشتند، ولی به فکر نوشتن خاطرات و یادداشتهای روزانه و شرح حال خود نبودند، مگر بندرت که قابل مقایسه با افزایش میزان کارشان در زمینه زندگینامه‌نویسی برای دیگران نیست. اما یکی از جالبترین خاطرات و یادداشتهای موجود، خاطرات یک شاهزاده عرب به نام اسامه بن منقذ است (۴۸۸-۵۸۴ ق) که در کتاب «الاعتبار» او آمده است. این یادداشتها خصوصیات اخلاقی، دلیری و کردار او را همراه با چشم‌اندازهایی از جامعه اسلامی دوره ایوبی برای خواننده تصویر می‌کنند.

قدیمترین کتاب خاطراتی که به دست ما رسیده «التبیین عن الحادثة الکائنه بدولة بنی-زیری فی غرناطه»، تألیف عبدالله بن بلقین [...] ۴۸۳-۵۸۳ ق] که آخرین پادشاه بنی زیری در غرناطه بود و در سال ۴۸۳ درگذشت. این کتاب حوادث زندگی یوسف بن تاشفین [...] ۴۱۰-۵۰۰ ق] بزرگترین امیرسلسله مرابطین در اندلس را شرح می‌دهد.

در میان قدما معروفترین نویسنده زندگینامه‌های خودنوشت عماره یمنی است که پیرو فاطمیان بود و در اواخر آن دوره یعنی در قرن ششم هجری می‌زیست. او در کتاب «النکت العصریه» درباره زندگی خود صحبت کرده است. ولی کتاب «سیره المؤید داعی الدعاة» تألیف مؤید، سابقه بیشتری از کتاب عماره یمنی دارد و قدمت آن به نیمه قرن دوم هجری می‌رسد. مؤید که یکی از شخصیت‌های فاطمی و پیرو مذهب اسماعیلی بوده، در این کتاب به شرح زندگی خود می‌پردازد. این اثر که حاوی بسیاری از نکات تاریخی است تا سالهای اخیر شناخته نشده بود و شاید علت گمنام ماندن آن استوار بودن مذهب اسماعیلی بر سبنای تقیه است.

ابن سینا^۱ فیلسوف مشهور نیز شرحی از زندگی خود نوشته که شاگرد وی ابو عبید عبدالواحد بن محمد جوزجانی [متوفای ۴۳۸ ق] در موقع نگاشتن زندگینامه او به آن استناد کرده است. در میان اعراب و مسلمانانی که به تألیف زندگینامه خودنوشت پرداختند می‌توان از این اشخاص نام برد: العماد اصفهانی [محمد بن محمد عماد الدین کاتب، ۵۱۹-۵۹۷ ق] در کتاب «البرق اللمع الشافی»، السیوطی [عبدالرحمن بن ابی بکر ۸۴۹-۹۱۱ ق] مورخ در کتاب «حسن المحاضره»، سخاوی [محمد بن عبدالرحمن ۸۳۱-۹۰۲ ق] مورخ در کتاب «الضوء اللمع فی اعیان القرن التاسع»، لسان الدین ابن الخطیب [محمد بن عبدالله ۷۱۳-۷۷۶ ق] مورخ اندلسی در کتاب «الاحاطه فی تاریخ غرناطه» و کتاب «نفاضة الجراب»

۱. حسین بن عبدالله بن سینا، [۳۷۵-۴۲۸ ق]. زندگینامه ابن سینا تحت عنوان «سرگذشت ابن-

سینا به قلم خود او و شاگردش ابو عبید عبدالواحد جوزجانی، با ترجمه فارسی به قلم سمید

نفیسی، تهران، انجمن دوستداران کتاب، ۱۳۳۱، منتشر شده است.

که خاطرات شخصی ابن الخطیب در دوره تبعیدش به کشور مراکش محسوب می‌شود. ابن خلدون [عبدالرحمن بن محمد ۷۳۲-۸۰۸ ق] در کتاب «التعریف» که حاوی شرح سفرهای او به شرق و غرب، قصیده‌ها و نامه‌نگاریهای او و آنچه در این سفرها بر او گذشته، می‌باشد، و مقری [احمد بن محمد ۹۹۲-۱۰۴۱ ق] مورخ اندلسی در جلد اول کتاب «نفع الطیب من غصن الاندلس الرطیب» که شرح سفر او از اندلس به مشرق است.

ذکر سفرهای ابن خلدون و مقری ما را به یاد عده‌ای از جهان‌گردان عرب می‌اندازد که گرچه به نوشتن شرح حال خود به‌طور جداگانه اقدام نکرده‌اند ولی بخش مهمی از زندگیشان در سفرنامه‌های ایشان منعکس شده است که از آن جمله‌اند ابن جبیر [محمد بن احمد، ۵۴۰-۶۱۴ ق] و ابن بطوطه [محمد بن عبدالله ۷۰۳-۷۷۹ ق]. تا آنجا که می‌دانیم تا قرن‌ها بعد از آن در ادبیات عرب زندگینامه خودنوشت تألیف نشد. با وجود این نویسندگانی بودند که به‌طور پراکنده در نوشته‌هایشان شرح حال خویش را نوشته‌اند. علی (پاشا) مبارک [۱۲۳۹-۱۳۱۱ ق] شرح حال خود را در کتاب «الخطط التوفیقیه» منتشر کرده است. این شرح حال به اهتمام دکتر محمد دری [۱۲۵۷-۱۳۱۸ ق]، طبیب معروف مصر، جداگانه نیز انتشار یافت. محمد عمر التونسی [۱۲۰۴-۱۲۷۴ ق] نیز در کتاب «تشحیذ الأذهان بسیرة بلاد العرب والسودان» سرگذشت خود را به رشته تحریر درآورد. همچنین عبدالله الندیم [۱۲۶۱-۱۳۱۴ ق] شرح حال خود را در کتاب «کان ویکون» آورده است. در قرن بیستم مرحوم استاد محمد کردعلی [۱۸۷۶-۱۹۵۳ م] شرح حال خود را در چندین صفحه نوشته و در آخر کتاب «خطط الشام» که در سال ۱۹۲۷ در دمشق به چاپ رسید منتشر کرد. محمد کردعلی زندگینامه‌اش را طبق معمول با صداقت کامل نگاشته همانطور که در تألیفات دیگرش نیز بارها به علت گفتن حقیقت خواننده را خشمگین ساخته است. او در شرح حال خود از خوی عصبی خویش، رنجی که از ظلم و اغتشاش می‌کشید و دلگیری از ورود به مجالس شلوغ صحبت کرده، و از بی‌بضاعت بودن پدر و سپس یتیم شدن و اینکه چگونه در شروع زندگی ضرورت او را به حرفه خیاطی کشاند یاد می‌کند. شاید بتوان گفت که چهار جلد قطور کتاب «المذکرات» (= خاطرات) او که در سال ۱۹۴۸ به چاپ رسید طولانیترین و جالبترین خاطراتی باشد که ادبیات عرب تا به حال شناخته است. انتشار این کتاب به علت حمله و اعتراض شدید به بعضی از شخصیت‌های عرب منجر به ناخشنودی برخی از بزرگان عرب گردیده است. در حقیقت جسارت و در عین حال حسن‌نیت او توأم با اسلوب عالی و حسن بیان او است که این کتاب را برای پژوهندگان ادبیات معاصر قابل توجه ساخته است. و اما خاطراتی که احمد شفیق [۱۸۶۰-۱۹۴۰] سورخ، شاهزاده عمرطوسون [۱۸۷۲-۱۹۴۴]، قلینی فهمی [۱۸۶۰-۱۹۵۴]، اسماعیل صدقی [۱۸۷۵-۱۹۵۰] و دکتر محمد بهی‌الدین برکات [۱۸۸۸-] منتشر کرده‌اند، نوعی جدید از زندگینامه‌های خودنوشت در ادبیات معاصر عرب بشمار می‌آیند، گرچه حاوی برخی از مسائل سیاسی نیز می‌شوند که در زمان نویسندگان این خاطرات مطرح بوده است. در پایان این فصل به مجموعه‌ای از زندگینامه‌های خودنوشت اشاره می‌کنیم که عده‌ای از ادباء، شعرا و طبای معاصر به رشته تحریر درآورده‌اند از

جمله «الایام»^۱ از طه حسین، «حیاتی» از احمد امین [۱۸۸۶-۱۹۵۴]، «قصه حیاة» از ابراهیم عبدالقادر المازنی [۱۸۸۹-۱۹۴۹م]، «سبعون» در سه جلد قطور از میخائیل نعیمه، «انا» از عباس محمود العقاد، «قال الراوی» از شاعر مهاجر الیاس فرحات، «حیاة طیب» از دکتر نجیب محفوظ [۱۹۱۲-]، «قصه حیاتی» از دکتر اطفال معروف، مصطفی الدیوانی و «مذکرات طالب بعثه» از دکتر لوئیس عوض [۱۹۱۵-]، که کوششی است در تألیف به زبان عامیانه.

این فصل را با اشاره به مقاله با ارزشی که مستشرق آلمانی کارل بروکلمان^۲ در سال ۱۹۵۲ درباره زندگینامه‌های خود نوشت در ادبیات عرب تحت عنوان «ماصنف علماء العرب فی احوال انفسهم» نگاشته، به پایان می‌رسانیم. این مقاله در کتاب «المنتقى من دراسات المستشرقین» تألیف دکتر صلاح الدین المنجد [۱۹۲۰-] در سال ۱۹۵۵ چاپ و منتشر شده است. بروکلمان درباره مؤلفان قدیمی آنچه را که لازم بوده نوشته ولی در میان نویسندگان جدید فقط از محمد کرد علی و کتاب «المذکرات» (= خاطرات) او و طه حسین و کتاب «الایام» او یاد کرده است. در حالیکه در سطور قبلی این فصل آنچه که در ذکر آن تأکید شد زندگینامه‌های خودنوشت جدید است که پس از انتشار مقاله بروکلمان تألیف شده‌اند.

از جمله تحقیقاتی که درباره زندگینامه‌های خودنوشت در ادبیات عرب بعمل آمده، باید از مقاله فرانتس روزنتال^۳ مستشرق نام برد که تحت عنوان «التراجم الذاتیه- للمؤلفین العرب» در مجله *orientalia* در سال ۱۹۳۵ میلادی به چاپ رسید و خلاصه آن در کتاب «الموت والعبریه» تألیف عبدالرحمن بدوی در سال ۱۹۴۵ میلادی منتشر گردید. در اینجا باید از مقاله با ارزش و کامل استاد انور الجندی نیز یاد کنیم که درباره «زندگینامه‌های خودنوشت در ادبیات معاصر عرب» نگاشته شده و در دوره پنجم مجله الادیب چاپ بیروت در سال ۱۹۶۸ منتشر شده است. این مقاله در پاسخ به سؤال هارولد فونگک نوشته شد.

۱. این کتاب با عنوان آن «روزها به ترجمه آقای خدیو جم به فارسی منتشر شده است (تهران، جیبی، ۱۳۴۸). -م.

2. Carl Brockelmann, (1956-1868).

3. Franz Rosenthal, (-1914).

فصل دوم

سیر - سیره نبوی - سیره شعری

سیر :

تفاوت بین زندگینامه و سیره چیست؟ اختلاف لغوی که تفاوت میان این دو کلمه را بوضوح نشان دهد وجود ندارد، اما بکار بردن آنها به عنوان دو اصطلاح تفاوت را مشخص می‌سازد. مورخان معمولاً برای شرح حال‌های مفصل و گسترده اصطلاح سیره و برای شرح حال‌های مختصر اصطلاح زندگینامه را بکار می‌برند.

نخستین بار لفظ سیره در مورد سیره نبوی، که بزودی درباره آن صحبت خواهیم کرد، بکار رفت و مؤلفان آن به اصحاب سیر معروف شدند. اما این امر مانع آن نشده که احمد بن یوسف بن الدایه [. . . - ۳۳۴ ق؟] - نویسنده مصری قرن سوم هجری - این کلمه را در تألیف «سیره احمد بن طولون» [۲۲۰ - ۲۷۰ ق] نیز بکار ببرد و شاید این اولین باری بود که کلمه سیره علاوه بر سیره پیاسیر به سیره مردان دیگر نیز اطلاق شد. در اوایل قرن چهارم هجری، زسانی کوتاه پس از نگارش «سیره احمد بن طولون» نویسنده‌ای به نام عبدالله البلوی [قرن چهارم هجری] به انتقاد از روش احمد بن یوسف در نگارش این کتاب پرداخت و معتقد بود که او «از شرح روایتی می‌گذشت و سپس به مطالب قبل از آن باز می‌گشت، و روایات را مخلوط می‌کرد... و مردم به این صورت روایات را تدوین نکردند، و علما این چنین آثار خود را به نظم در نیاوردند.» سپس البلوی کتاب «سیره ابن طولون» را به روشی که معتقد بود باید سیر مردان را به آن طریق نگاشت مجدداً به رشته تحریر درآورد، او در تجزیه و تحلیل مطالب و شرح و تعلیق و اظهار نظر در مورد آنها سبک خاصی داشت ولی در ذکر روایات به تقلید از اصحاب حدیث و نویسندگان کتب طبقات در قرن دوم و سوم هجری، روش ذکر اسناد را بکار برد.

در قرن پنجم هجری جهان اسلامی شاهد جنگجویی مجاهد شد که از دیرباز چنین کشورگشایی به خود ندیده بود. این فاتح سلطان محمود غزنوی بود که پرچم اسلام را در هند و اطراف آن برافراشت. از قضا ابونصر العتبی [۲۷۰ - ۳۴۰ ق]، دبیر و نویسنده‌ای که در ادبیات عرب مقامی شامخ داشت، با امرای غزنوی تماس حاصل کرد و از نزدیک شاهد کارها و فتوحات بزرگ محمود غزنوی شد، بعدها او کتاب «الیمینی» را در شرح حال او و پدرش سبکتکین به رشته تحریر درآورد. اطلاعاتی که در این کتاب گنجانده شده برای

مورخی که به این دوره مخصوص توجه دارد بسیار قابل ملاحظه است. نثر این کتاب نیز همانند کتاب «یتیمه الدهر» ثعالبی [ابومنصور عبدالملک بن محمد . ۳۵۰ - ۴۲۹ ق] نثر مسجع است. تألیف این سیره در کشورهای اسلامی از استقبال کم نظیری برخوردار شد بحدی که ادبا در شرح نویسی بر این کتاب به رقابت با یکدیگر برخاستند. از جمله این نویسندگان شیخ احمد المنینی الدمشقی [۱۰۸۹ - ۱۱۷۲ ق]، مؤلف کتاب «الفتح الوهبی» علی تاریخ ابی نصر العتبی و نویسندگانی چون کرمانی، خوارزمی، ابن محفوظ و حمیدالدین را باید نام برد.^۱

در قرن ششم هجری شرح حال نویس و مورخی به نام ابن الجوزی مجموعه‌ای از سیر شخصیت‌های اسلامی تألیف کرد که سیره خلیفه عمر ابن الخطاب (رض) از آن جمله است. این سیره بسیار مفصل بوده و در شرح لیاقت و برتریهای عمر بن الخطاب و کارهای او است. در این کتاب درباره اداره ممالک اسلامی و تدوین دواوین^۲ نیز ذکری به میان آمده است. ابن الجوزی برای شرح روایات در این کتاب روش ذکر اسناد را پیش گرفت. سیره‌ای که این نویسنده درباره خلیفه پرهیزکار عمر بن عبدالعزیز نگاشته نیز از نظر اهمیت در ردیف سیره عمر بن الخطاب محسوب می‌شود. ابن الجوزی در مقابل نگارش سیره این دو خلیفه، سیره‌ای نیز درباره یکی از پیشوایان مسلمانان به نام احمد بن حنبل تألیف کرده که فضل، منقبت و فقاقت این مرد بزرگ بر همگان آشکار است. این سیره درباره کارها، فقه، اصحاب و مریدان احمد بن حنبل نوشته شده و شرح مصائب وارده براوست در جریان «محنة» یعنی آزاری که به علت قول به خلق «قرآن» متحمل شد. این کتاب نیز به روش ذکر اسناد نگاشته شده است.

احتمالاً تألیف این سیره، امام فخر رازی [محمد بن عمر ۵۴۴ - ۶۰۶ ق] را بر آن داشت تا در مقابل سیره‌ای درباره امام شافعی و منقبت او بنویسد. تمامی این سیر در مجموع نمایانگر روحیه و طرز تفکری است که چندین قرن بر جهان اسلام حکمفرما بود و نشان دهنده گرایشی است که مورخان در آن زمان نسبت به دستیابی به آراء و افکار بزرگ گذشتگان در قضاوت و فقه داشتند.

در قرن هفتم، هشتم و نهم هجری نگارش سیر پیشینیان اهمیت خود را از دست داد و به جای آن تألیف سیر پادشاهان، قدرتمندان و دانشمندان معاصر باب شد. از نویسندگان این دوره ابن شداد [یوسف بن رافع، ۵۳۹ - ۶۳۲ ق] را می‌توانیم نام ببریم که سیره‌ای درباره صلاح الدین ایوبی تحت عنوان «الناوادر السلطانیة و المحاسن الیوسفیه»

۱. «... تاریخ یمینی بعد از ۶۵۲ هـ ق بوسیله ابوالشرف ناصح بن ظفر ابن سعد منشی جرباذقانی (= گلپایگانی) به فارسی منشیانه‌ای ترجمه شده است که به ترجمه یمینی و ترجمه تاریخ یمینی معروف است و اول بار در ۱۲۷۲ هـ ق و نیز اخیراً در تهران بطبع رسیده...» دایرة المعارف فارسی: ترجمه تاریخ یمینی در سال ۱۳۳۴ به اهتمام علی قویم و در سال ۱۳۴۵ با اهتمام دکتر جعفر شعار (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب) منتشر شده است.

۲. جمع دیوان، در تشکیلات اداری عهد خلفا و سلاطین ممالک اسلامی عنوان اداره کل محاسبات مملکت و دفتر محاسبات، همچنین به معنی مطلق اداره و تشکیلات اداری.

نوشت و محمد بن احمد النسوی (متوفی در ۶۳۹ ق) کتاب «سیره السلطان جلال الدین منکبری» را درباره سلطان جلال الدین خوارزمشاه به رشته تحریر درآورد. ابن عربشاه [احمد بن محمد ۷۹۱-۸۵۴ ق] نیز کتاب «عجائب المقدور فی اخبار تیمور» را درباره سیره تیمورلنگ تألیف کرد. نثر این کتاب همانند کتاب «الیمینی» که قبلاً نیز به آن اشاره کردیم، نثر مسجع است.

از دیگر نویسندگان این عصر ابن شهید دشتقی (متوفی در ۸۷۴ ق) نویسنده کتاب «الدر الثمین فی سیره نورالدین» و قاضی ادیب محیی الدین عبدالله بن عبدالظاهر [۶۲۰-۶۹۲ ق] مؤلف کتاب «الالطاف الخفیه فی السیره الشریفه السلطانیة الاشرفیه» (در شرح حال سلطان خلیل بن قلاوون [۶۶۶-۶۹۳ ق]) را می‌توان نام برد. علاوه بر آنچه ذکر شد، دهها سیره دیگر نیز نوشته شده که اغلب آنها به پادشاهان و سلاطین و تعداد کمی به دانشمندان و صوفیان اختصاص یافته که از آن جمله اند کتاب «سیره السید البدوی» و «سیره السید عبدالقادر الجیلانی» [۴۷۱-۵۶۱ ق] نوشته ابن حجر (متوفی در ۸۵۲ ق)، کتاب سخاوی (متوفی در ۹۰۲ ق) درباره سیره شیخ و استاد خود ابن حجر و دو کتاب سیوطی در مناقب امام مالک^۱ و امام ابوحنیفه (متوفای ۱۵۰).

هدف در این قسمت از کتاب برشماردن تمامی کتب سیر نبود چرا که غالب آنها از روش معمول در قدیم یعنی نقل حوادث همراه با ذکر اسناد پیروی شده است، استفاده از این روش معمول موجب شد تا کتابهایی که در سیره شخص معینی نگاشته شده، گاه با هم اشتباه شوند، زیرا که معمولاً نوشته‌های آنان یکی است و از منابع و راویان یگانه‌ای نقل شده، مگر در بعضی موارد که ناقلان به سبیل خود، بعضی از روایات را حذف و دیگری را اضافه کرده‌اند.

سیره نبوی:

سیره پیامبر (ص) — نخستین بار که نوشته شد — بخشی از حدیث نبوی بود که محدثان آن را در ابوابی مستقل جمع‌آوری و مرتب کردند. در میان کتب «صحاح»^۲ که درباره حدیث پیامبر نوشته شده، کتابهایی درباره جهاد و سیر و یا مغازی همراه با کتب دیگر فقه و ابواب آن می‌یابیم.

در کنار محدثان، برخی از مورخان نیز به تألیف سیره نبوی پرداخته و سعی خود را در جمع‌آوری روایات و نقل آنها مبذول داشتند. البته این مورخان از جمله رجال و راویان حدیث محسوب می‌شدند که توجه بسیار آنها به ثبت سیره پیامبر باعث تخصص آنها در این

۱. مالک بن انس (۹۳-۱۷۹ ق).

۲. صحاح سته: [ع. صحیحهای ششگانه] مراد شش کتاب «صحیح» در احادیث اسلامی است که مقبول واقع شده و آنها عبارتند از: الجامع الصحیح تألیف محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح تألیف ابوالحسین مسلم بن حجاج نیشابوری، سنن ابن ماجه، سنن ابن داود، جامع ترمذی، سنن نسائی. (فرهنگ معین).

زمینه شده بود.

مورخان سیره تنها از یک شهر اسلامی نبودند بلکه در اواخر قرن اول و دوم هجری بسیاری از شهرها در این اسر سهیم شده بودند. از مورخان سیره پیامبر در مدینه اُبان- بن عثمان (متوفی در ۱۰۵ ق)، عروة بن الزبیر (متوفی در ۹۲ ق)، شرحبیل بن سعد (متوفی در ۱۲۳ ق) عبدالله بن حزم (متوفی در ۱۳۵ ق)، عاصم بن قتاده (متوفی در ۱۲۰ ق) موسی- بن عقبه (متوفی در ۱۴۱ ق)، محمد بن اسحاق (متوفی در ۱۵۲ ق) واقدی (متوفی در ۲۰۷ ق) را می‌توان نام برد. در مکه ابن شهاب زهري (۵۸-۱۲۴ ق)، در بصره معمر بن- راشد، محمد بن سعد (متوفی در ۲۳ ق) مؤلف کتاب «طبقات»، و ابن هشام (متوفی در ۱۳۳ ق) مؤلف سیره پیامبر، در کوفه زیاد البکائی (متوفی در ۱۸۳ ق) و در یمن وهب بن منبه (متوفی در ۱۱۰ ق) به تألیف سیره پیامبر پرداختند. اولین بار سیره رسول در کتاب عبدالملک بن هشام به دست ما رسیده که او نیز آن را از سیره ابن اسحاق گرفته. در حال حاضر چیزی درباره اصل سیره ابن اسحاق نمی‌دانیم جز اینکه از آخرین نوشته‌های او درباره پیامبر بود که به دست شاگردش ابن هشام رسید. این سیره گرچه به سیره ابن هشام معروف شده ولی نمی‌توان منکر فضل نگارنده اصلی آن، ابن اسحاق شد زیرا که اگر روایت و استادی او نبود سیره رسول (ص) که قدیمترین منبع موثق درباره زندگی پیامبر بشمار می‌آید، به صورت امروزی آن به دست ما نمی‌رسید.

این نکته قابل توجه است که نخستین مورخان و نویسندگان سیره نبوی از همشهریان پیامبر بودند. نزدیک بودن آنها به پایتخت اسلام - بعد از مکه - این فرصت را به آنها می‌داد تا احادیثی را که از نزدیکان پیامبر می‌شنیدند روایت و نقل کنند. آنها در روایت حدیث پیامبر، همانند راویان حدیث در شهرهای بزرگ اسلامی، از روش ذکر اسناد پیروی می‌کردند.

برخی از مورخان سیره از یک سو برای اختصار و از سوی دیگر به منظور پیوستن مطالب به یکدیگر مجبور به حذف اسناد شدند. ابن اسحاق و واقدی از جمله این مورخان بودند. این اقدام آنها مورد شک و انتقاد محدثان قرار گرفت. ابن اسحاق نیز از این حملات شدید در امان نماند ولی عده‌ای از مورخان حدیث به دفاع از او برخاستند و اتهامات وارده را پاسخ گفتند. از جمله این مورخان ابن سید الناس الیعمری [محمد بن محمد ۶۷۱- ۷۳۴ ق] مورخ اندلسی و مؤلف سیره در قرن هشتم هجری را نام می‌بریم که در کتاب خود «عیون الاثر» به دفاع از ابن اسحاق می‌پردازد.

در واقع ابن اسحاق - با وجود دانش و وسعت معلومات خود در روایت - خود را ملزم به قبول شرایط محدثان نمی‌دید و به همین دلیل مورد سرزنش آنها قرار گرفت. برخلاف مردان حدیث که «شنیدن» را شرط ضروری نقل حدیث می‌دانستند، او برخی از روایات را از کتب قدیمی جمع‌آوری می‌کرد. چون ابن اسحاق در این اسر صادق بود مورد سرزنش قرار نگرفت اما توجه زیاد به جمع‌آوری روایات او را از تحقیق و اصلاح آنچه جمع‌آوری کرده بود باز می‌داشت، در حالی که لزوم تحقیق و اصلاح کاملاً ضروری بود مخصوصاً در روایاتی که مربوط می‌شدند به موضوعات علمی و ادبی - مانند شعر - که در آنها تخصصی نداشت. ابن اسحاق هر شعری را که مربوط به احادیث سیره نبوی می‌شد

گرچه ساختگی هم بود می‌پذیرفت. ابن‌الدیم [محمد بن اسحق متوفای ۳۸۰ ق] صاحب کتاب «الفهرست» درباره او چنین می‌گوید: «عده‌ای اشعاری می‌سرودند و به او می‌دادند تا آنها را در کتاب خود بگنجاند، و او آنها را می‌پذیرفت، تا جایی که کتاب او حاوی اشعاری شد که نزد راویان شعر باعث رسوایی گردید.»

در واقع شاگرد و تدوین‌کننده سیره او، ابن‌هشام عاقلتر و محتاطتر از او بود و شرط اسانت را در نقل روایات استاد خود بجا آورد. وی درباره برخی از اشعار روایت شده چنین می‌گوید: «این است آنچه که از این قصیده به‌نظم درست می‌آید، و عده‌ای از شعرشناسان بیشتر ابیات آن را رد می‌کنند.» در سیره ابن‌اسحاق ابیاتی به ابن‌قیس بن‌الأسلت انصاری نسبت داده شده، ابن‌هشام درباره این اشعار می‌گوید: «روایت شده که این ابیات به امیه بن ابی‌الصلت نیز نسبت داده شده است.»

ابن‌هشام، مورخ سیره‌نوی، تنها به انتقاد از اشعار روایت شده در سیره — آنچه که استاد او از انجام آن غافل ماند — اکتفا نکرد و چه بسیار در سیره او می‌بینیم که بعد از ذکر روایت استاد خود — برای تصحیح لفظی در عبارات ابن‌اسحاق، یا برای شرح کلمه‌ای مبهم، یا نقل روایت دیگری که مخالف روایت اصلی است و یا ذکر شاهی برای استعمال لغوی — توضیحاتی داده است و حتی خود را مجاز می‌دید تا آنچه را که مناسب گنجاندن در کتاب نمی‌دانست از اصل سیره حذف کند. عبارتی که نقل می‌کنیم نمونه‌ای از گفتار او است: «مطلبی را اینجا حذف کردیم چون در آن فحاشی کرده است.» عدالت و انصاف این مورخ در واکنش او نسبت به هجوهای زنده ظاهر می‌شود که خواه این شعر را یک شاعر مسلمان یا کافر گفته باشد هر دو را به یک چشم می‌نگرد و از اصل سیره حذف می‌کند. او به هیچ طرفی تعصب یا تمایل نشان نمی‌دهد زیرا که خود را متقاعد کرده که در موقعیت یک مورخ ناقد است نه یک مورخ متعصب و طرفدار.

این است سیره رسول همانگونه که ابن‌هشام از استاد خود ابن‌اسحاق، که در قرن دوم هجری یگانه دانشمند علم مغازی و سیر بشمار می‌آمده، گرفته است.

و باگذشت زمان و توالی اعصار، مورخان مسلمان به نگارش سیره نبوی و خلق و خوی محمدی پرداختند و جنبه‌های مختلف شخصیت پیامبر را نمایان ساختند تا مسلمانان آن را مثل اعلی و سرمشق خود سازند. آنها جنبه‌های متعدد سیره پیامبر را گرفته و شرح و بسط دادند. عده‌ای جنگهای آن را بتفصیل شرح دادند. عده‌ای دیگر درباره خصوصیات اخلاقی پیامبر نوشتند و گروهی از فرزندان و نوادگان او صحبت کردند. برخی او را نمونه یک انسان کامل شمردند و در میان ایشان کسانی بودند که سیره نبوی را محور تمام حوادث تاریخ اسلامی و محور اعمال نخستین سازندگان این تاریخ دانستند.

برخی از مورخان سیره پیامبر را به‌طور جداگانه در کتابی مخصوص و مستقل نگاشتند که از آن جمله اند القاضی عیاض بن‌موسی [۴۹۶-۵۴۲ ق] در کتاب خود «الشفافی» - تعریف حقوق المصطفی، ابن‌سید الناس الیعمری (متوفی در سال ۷۳۴ ق) در کتاب «عیون الاثر فی فنون المغازی و الشمائل و السیر»، مغلطای بن‌قلیچ سورخ (متوفای ۷۶۲ ق) در کتاب خود «الزهر الباسم، فی سیره ابی‌القاسم»، مقریزی [احمد بن علی ۷۶۶-۸۴۵ ق] در کتاب «امتاع الاسماع» (در این کتاب وقایعی از زندگی پیامبر نقل شده که در کتب دیگری یافت

نمی‌شوند)، شهاب‌الدین قسطلانی [احمد بن محمد ۸۵۱-۹۲۳ق] در کتاب خود «المواهب اللدنیه، فی المنح المحمدیه»، نورالدین الحلبي [علی بن ابراهیم ۹۷۵-۱۰۴۴ق] در کتاب «انسان‌العیون فی سیره‌الامین المأمون» (این کتاب برای امکان تشخیص بین آن و سیره ابن هشام به السیره‌الحلبیه معروف است) و مرحوم شیخ محمد الخضری [۱۸۷۲-۱۹۲۷]، نویسنده معاصر در کتاب خود «نورالیقین، فی سیره سید المرسلین» اما عده‌ای دیگر سیره رسول را در بخشی از کتاب تاریخ عمومی خود جای دادند که از آن میان طبری مورخ [محمد بن جریر ۲۲۴-۳۱۰]، ابن جوزی (متوفی در ۹۷۵ق)، ابن اثیر [علی بن محمد ۵۵۵-۶۳۰] در کتاب خود «الکامل»، ذهبی مورخ، حافظ و ناقد معروف (متوفی در ۷۴۸ق) در کتاب مفصل خود «تاریخ الاسلام»، ابن کثیر [اسماعیل بن عمر ۷۰۰-۷۷۴ق] در کتاب قطور خود «البدایه والنهایه» و الدیاربکری [حسین بن محمد متوفای ۹۸۳] در کتاب «الخمیس فی احوال انفس نفیس» را نام می‌بریم. مثلاً ابن کثیر بیش از دوجلد از کتاب خود را به سیره رسول اختصاص داد و دوجلد بزرگ از کتاب ابن اثیر نیز درباره سیره پیامبر نوشته شده است. تألیفات ابن مورخان - و عده‌ای دیگر که هدف ما در اینجا ذکر اسامی آنها نیست - که شرح حال رسول (ص) را نوشته‌اند در مجموع کتابهای سیره پیامبر را تشکیل می‌دهند.

در این کتب بسیاری از روایات و حوادث سیره نبوی شبیه هم بوده و تکرار می‌شوند زیرا که همه از منبع یگانه‌ای سرچشمه گرفته‌اند. و علاوه بر سیره ابن هشام که سیره اصلی است مورخان از منابع دیگر هم استفاده کرده‌اند. چنانکه در کتاب طبری روایات بسیاری دیده می‌شدند که از ابن اسحاق نقل شده است، گرچه این روایات در سیره ابن هشام نیامده است زیرا که ابن هشام چنانچه قبلاً ذکر کردیم بسیاری از روایات ابن اسحاق را اختصار و تهذیب کرده است.

سیره نبوی مجموعه‌ای از شرحها، تلخیصها و ذیلهایی دارد که درباره آنها در بخشی مختص به خود صحبت می‌کنیم. ولی در این قسمت لازم است که از ابوالقاسم عبدالرحمن السهیلی (متوفی در مراکش در سال ۵۸۱ق) ذکر کرده باشیم. او تفسیری بر سیره ابن هشام در کتاب خود «الروض الانفس» نوشته که شرح مفصلی است و سیره ابن هشام، قدیمترین اثر در تاریخ رسول اکرم، را تکمیل می‌کند.

برخی از نویسندگان معاصر گوشه‌ای از سیره پیامبر را به‌طور جداگانه تجزیه و تحلیل کرده و به آن جلوه واضحی داده‌اند که از آن جمله‌اند عباس محمود العقاد در کتاب خود «عقب‌ریه محمد»، استاد مورخ محمد جمیل بیهم در کتاب «فلسفه تاریخ محمد»، استاد عبدالرحمن -

۱. در اینجا باید به دو کتاب جدید درباره زندگینامه پیامبر اشاره کنیم که مؤلفان در تألیف آنها شیوه تحقیق و جستجو و مقابله روایات و تعمق در بررسی حوادث و مغازی را پیش گرفتند. این دو کتاب یکی کتاب حیاة محمد اثر دکتر محمد حسین هیکل و دیگری کتاب محمد اثر مرحوم استاد محمد رضا است. کتاب علی‌هامش السیره تألیف دکتر طه حسین نیز سیره پیامبر و حوادث آن را به سبکی ادبی و بسیار زنده و پر تحرک ارائه می‌دهد. [این کتاب با عنوان پیراهون سیره نبوی توسط آقای بدرالدین کتابی به فارسی ترجمه و منتشر شده است (اصفهان، ۱۳۳۵-۱۳۳۶). م.]

الشرقاوی در کتاب «محمد رسول الحریه»، استاد محمد شوکت التونی در کتاب «محمد فی طفولته» و صباه، «محمد عزت دروژه» [۱۸۸۹-] در کتاب «عصر النبی و بیئته قبل البعثة»، محمد فرج در کتاب «محمد المحارب»، محمد احمد جاد المولی در کتاب «محمد المثل الكامل»، امین دویدار در کتاب «صور من حیاة الرسول».

تألیف این کتب در شرح جنبه‌هایی از زندگی پیامبر که مؤلفان قبلی به طور مختصر از آنها یاد کرده ولی امروزه در معرض مطالعات دقیق و عمیق قرار گرفته‌اند، موجب غنای ادبیات معاصر عرب گردید. سیره پیامبر علاوه بر اینکه از قدیم موضوعی برای مطالعه و تحقیق نزد اعراب گردیده، زمینه‌ای نیز برای تحقیقات و مطالعات مستشرقان فراهم آورده که برخی از این تحقیقات به زبان عربی برگردانده شده‌اند، از جمله این مطالعات می‌توان از تألیفات ولیام سویر^۱، درباره زندگی محمد، کارلایل، مارگلیوت^۲، در سنگم^۳، اشپرنگر^۴، نولدکه^۵ و ونسینک^۶، درباره محمد و قوم یهود و واکنش محمد (ص) نسبت به یهودیان مدینه، ولهاوزن^۷، بارتلمی سنت هیلیر^۸، درباره محمد و قرآن، دینی^۹ با همکاری سلیمان بن ابراهیم جزائری، دیموبین^{۱۰}، گابریلی، و آندرای^{۱۱} درباره زندگی و عقاید محمد، واشینگتون ایروینگ^{۱۲} و بودلی^{۱۳} نام برد.

سیره شعری

شاید شعر خواست قدرت خود را در ورود به میدان نثر ثابت کند و یا شاید شعرا — یا ناظمان شعر از میان مورخان — خواستند از شعر به عنوان روشی زیبا برای نگارش تاریخ استفاده کنند که به تدوین سیره‌هایی در قالب کلام منظور (شعر) پرداختند که همانند قصاید تاریخی به وزن و قافیه ملتزم می‌باشد و یا مانند ارجوزه‌های تاریخی تنها دارای وزن با قافیه‌های گوناگون است.

1. William Müir (1819-1905)

۲. دیوید ساموئل مارگلیوت، David Samuel Margoliouth (۱۸۵۸-۱۹۴۰).
۳. کتابخانه عیسی الحلبی کتاب وی را با ترجمه عادل زعیتز منتشر کرده است.
۴. الویس اشپرنگر، Aloyt Sprenger (۱۸۱۳-۱۸۹۳).
۵. تئودور نولدکه، Theodor Noldeke (۱۸۳۶-۱۹۳۰).
۶. آرنست یان ونسینک، Arent Jan Wensinck (۱۸۸۱-۱۹۳۹).
۷. یولیوس ولهاوزن، Julius Wellhausen (۱۸۴۴-۱۹۱۷).
۸. ژول بارتلمی سانت هیلیر، Jules Barthélemy Saint-Hilaire (۱۸۰۵-۱۸۹۵).
۹. آلفونس اتیین دینی، Alphonse Etienne Dinet (۱۸۶۱-۱۹۲۹). کتاب وی را عبدالحلیم محمود ترجمه کرده، و از طرف دارالمعارف مصر منتشر گردیده است.
۱۰. م. جود فردا دیموبین، M. Goudefroy-Demombynes (۱۸۶۲-۱۹۵۷).
۱۱. تور آندرای، Tor Andrae (۱۸۸۵-۱۹۴۷).
۱۲. واشینگتون ایروینگ، Washington Irving (۱۷۸۳-۱۸۵۹) کتاب وی به ترجمه علی حسنی الخربوطلی از طرف دارالمعارف مصر منتشر گردیده است.
۱۳. کتاب وی را عبد الحمید جوده السحار ترجمه و کتابخانه مصر منتشر کرده است.

البته در میان زندگینامه‌نویسان نیز کسانی بودند که نثر خود را به سجع آراستند که از آن جمله‌اند ابونصر العتبی مؤلف کتاب «الیمینی» (که درباره سیره سلطان یمین‌الدوله غزنوی است)، ثعالبی مؤلف کتاب «یتیمه‌الدهر»، و ابن خاقان [الفتح بن محمد ۴۸۰ - ۵۳۵ ق] مؤلف کتاب «قلائد العقیان» (که شرح حال برخی از بزرگان و معاصران ابن خاقان است).

به این نتیجه می‌رسیم که چون مورخان شاعر، نثر را طریقی مطلوب برای نگارش سیر و زندگینامه نشمردند شعر را جایگزین آن ساختند و این اقدام به صورت جنبشی بود در پیروی از جنبش شعر تعلیمی که به میدان دانش گام می‌نهاد. شاید قدیمترین تاریخ منظوم قصیده‌ای باشد که عبدالله بن المعتز (۲۴۷ - ۲۹۶ ق) درباره خلفا و پادشاهان سروده و نیز ارجوزه‌ای که او در شرح حال المعتضد خلیفه عباسی و به دستور خلیفه مذکور به نظم درآورده است. این ارجوزه مورد پسند خلیفه قرار گرفت بطوری که یکی از کنیزان خود را مأمور کرد تا آن را حفظ کند و در اغلب اوقات برای او بخواند.

در واقع معتضد از ابن‌المعتز شاعر خواسته بود تا کتابی درباره سیرت و شرح حال او بنویسد. اما ابن‌المعتز برای نوشتن این کتاب شعر را آنچنان یافت که نیاز به نثر نداشت و به این ترتیب سیرت خلیفه معتضد را در ارجوزه‌ای بلند بیان کرد. معتضد خلیفه‌ای درستکار و جدی بود که نفوذ ترکها را در خلافت محدود کرد و تاریخ از اصلاحات بسیار او یاد می‌کند.

در این ارجوزه شاعر با احساس، از نرزش شگفت‌آور شعر برای بیان مطلب خود استفاده کرده و جنبه‌های مختلف شخصیت صاحب سیرت را با شعری لطیف شرح می‌دهد همانند ابیاتی که در وصف کاخ الرباب (که به امر معتضد در سال ۲۸۷ ق ساخته شد) می‌سراید که^۱:

چه کسی همانند الرباب قصری دیده‌است
چه بسا حکمتی در آن نهاده شده که خیال می‌کنی جادو است
رودخانه، باغ و دریاچه
آب پرندگان را در آنجا گرد آورده است
و بازها با دریاچه چه ماجراهایی که باهم ندارند
گاه در آن سقوط می‌کنند و گاهی شنا
با کف سر برخی از آنها را می‌برند
چون اسیرانی که به مرگ محکوم شده‌اند
بینندگان هرگز نظیر آن درخت را
که شاخه‌های پربار دارد ندیده‌اند

و درباره غارت و چپاولی که در آن زمان در موصل شایع و بوسیله معتضد ریشه کن شد این چنین گفته:

۱. مطلع ارجوزه این است،

فمن رأى مثل «الرباب» قصرًا

کم حکمة فیہ تخال سحرًا

به‌سوی موصل رهسپار شد و فکری در سر داشت
 دریا و خشکی را (از مردانش) پوشاند
 دزدان را دستگیر کرد
 و کشور و مردم را در امان ساخت
 فرعون‌ها^۱ از ترس او به‌ستوه آمدند
 و کشتیهای تاجران در امان گشتند
 هزاران دزد دریایی در دجله بودند
 و جز بال‌پرنده‌ای چیزی در آنجا پر نمی‌گشود
 اسوال هرکسی را که از آنجا رفت و آمد کند می‌ربایند
 و اعمال زشت را در ملاءعام انجام می‌دهند
 تاجرانی بودند که سعی کردند با آنها مقابله کنند
 اما دزدان شمشیرهای خود را برفرق آنها فرود آوردند
 اعراب به‌شهرهای مختلف فرار کردند
 و همانند قوم عاد آنها نیز به‌هلاکت رسیدند
 و دست‌بسته با غل و زنجیر
 به‌زندانشان سپرده شدند

این شعر تصویری روشن از دزدان و اعمالشان و دستگیری آنها بوسیلهٔ مردان خلیفه را منعکس می‌کند بطوری که در بیان و ضبط معنا چیزی از نثر کم ندارد.
 بعد از ابن‌المعتز بتدریج بر تعداد سیر شعری چه در شرح حال رسول اکرم (ص) و چه در ترجمهٔ حال پادشاهان و حکام و بزرگمردان افزوده می‌شد. برخی از مورخان شاعر عهده‌دار تألیف سیرهٔ شعری پیامبر اسلام شدند که از آن جمله‌اند شمس‌الدین الباعونی (متوفی در ۸۷۱ ق) ناظم کتاب «منحة الیلب فی سیره الحیب» زین‌الدین بن‌الشنه [محمد بن محمد ۷۴۹-۸۱۵ ق] و سرایندهٔ ارجوزه‌ای دربارهٔ پیامبر اسلام که تعداد آیات آن به نودونه بیت می‌رسد، و ابن‌سیدالناس (متوفی ۷۳۴ ق) ناظم کتاب «بشری الیلب فی ذکر الحیب» که این کتاب به‌مدیحه‌سرایی نزدیکتر است تا به‌سیرهٔ شعری.
 غیر از آنچه که دربارهٔ پیامبر (ص) نوشته شد، عده‌ای از مورخان عصر ممالیک نیز به‌تألیف سیره‌های شعری پرداختند که از جمله معروفترین آنها محیی‌الدین عبدالظاهر (متوفی در ۶۹۲ ق) ادیب، نویسنده و مورخ معروف و صاحب کتاب «سیره السلطان الملک الظاهر بیبرس»، و بهاء‌الدین الباعونی [متوفی در ۹۱۰ ق] مؤلف کتاب «القول السدید الاظرف فی سیره الملک الاشرف» را می‌توان نام برد. کتاب اخیر ارجوزه‌ای است با بیش از پانصد بیت در شرح سیرهٔ سلطان برسبای [ابوالنصر الملک الاشرف ۷۶۶-۸۴۱ ق] تا روی کار آمدن سلطان قایتبای [ابوالنصر سیف‌الدین ۸۱۵-۹۰۱ ق] می‌باشد. همچنین بدرالدین محمود بن‌احمد العینی [۷۶۲-۸۵۵ ق] مورخ و مؤلف کتاب «عقدالجمان» سیرهٔ الملک المؤید یکی از سلاطین ممالیک را در کتابی به‌نام «الجوهرة» به‌نظم در آورده است. احتمالاً این سیره شعری او را راضی نکرده بود زیرا که به‌نوشتن کتاب دیگری دربارهٔ سیره

۱. بکاربردن این لفظ برای تکبر و قدرت، قدمت دلالت آن بر این معنی را می‌رساند.

همان سلطان تحت عنوان «السيف المهند في سيرة المؤيد» پرداخت. اگر کار برخی از نویسندگان متظاهر معاصر در برگرداندن سیره شعری به نشر ما را متعجب می‌سازد، تعجب ما فزونتر خواهد شد اگر بدانیم که در قرن هشتم هجری نیز شافع العسقلانی (متوفی در ۷۳۰ ق) سیره مورخ ابن عبدالظاهر را - که قبلاً به آن اشاره کردیم و مؤلف آن را به نظم در آورده بود - در کتابی به نام «المناقب السریه، المنتزعه من السیره الظاهرية» به نشر درآورد.

در واقع این سیر در مجموع چیزی جز نوعی نزدیکی جستن و تملق‌گویی و مدیحه‌سرایی درباره صاحبان سیر نبوده و در آنها از روشهای صحیح سیره و زندگی‌نامه‌نویسی که موجب افزایش اطلاعات علمی و تاریخی می‌شود یا غموضی را روشن می‌سازد و یا مسأله‌ای را مورد تحقیق قرار می‌دهد، استفاده نشده است. و اما انگیزه نویسندگان سیر شعری در نزدیکی جستن و یاری خواستن نیز متفاوت است و به شخصی که مورد تقرب قرار گرفته بستگی دارد. مثلاً کسانی که سیره شعری پیاسبر را می‌نویسند خواهان تقرب به پیاسبر و اجر معنوی هستند، اما کسانی که سیره پادشاهان و فرمانروایان را می‌نویسند جویای جاه و مقام و ظواهر دنیوی‌اند و به هر سویی روی می‌آورند...

فصل سوم

انواع زندگینامه‌ها

زندگینامه‌های عمومی-زندگینامه‌هایی که برحسب اعصار مرتب شده-زندگینامه‌هایی که تنظیم سنوی دارند - زندگینامه‌ها در کتب تاریخ عمومی- کتب طبقات، طبقات صحابه، فقها و قاریان، حفاظ، محدثان، نحویان، شعرا، صوفیان، قضات، اطباء و فیلسوفان-تاریخ کشورها و شرح حال بزرگان آنها.

زندگینامه‌های عمومی:

منظور ما از زندگینامه‌های عمومی کتبی است که مجموعه‌ای از زندگینامه‌های عده‌ای از بزرگان را در برمی‌گیرد که به لحاظ حرفه، طبقه، عصر و کشور با هم اختلاف دارند ولی صفت یگانه و مشترکی میانشان وجود دارد، و آن شایستگی و لیاقت آنها است که موجب می‌شود زندگیشان ثبت و سیرتشان تدوین شود. در این نوع کتب، زندگینامه فقیه، محدث، شاعر، ادیب، حکیم، قاضی و غیره، به رغم اختلاف شایان میان حرفه و رسالتشان، در کنار هم قرار می‌گیرد. و یا شرح حال مردی از قرن اول در کنار شخص دیگری از قرن دوم یا پنجم یا بعد آن قرار می‌گیرد، همچنانکه زندگینامه مردان مکی، مدنی، شامی، عراقی، مصری، خراسانی و اندلسی بدون در نظر گرفتن اختلاف ملیتشان در این کتب در کنار هم می‌آیند.

کتابهایی که حاوی این نوع زندگینامه‌هاست، فرهنگهایی بشمار می‌آیند در زمینه شرح حال مردان نامی در تمام رشته‌های علوم و فنون و از اعصار گوناگون. این کتب برحسب سال وفات و یا برحسب الفبای نام صاحبان ترجمه تنظیم و طبقه‌بندی می‌شوند که در بحثی جداگانه در این مورد توضیح خواهیم داد.

در ادبیات عرب مجموعه‌ای از کتب که شامل این نوع زندگینامه‌هاست وجود دارد که اکنون به سه کتاب از معروفترین آنها اشاره می‌کنیم، کتاب «نزهة الالباء فی طبقات الادباء» اثر کمال الدین [عبدالرحمن بن محمد] الانباری (۵۱۳-۵۷۷ ه.ق)، گمان می‌رود نخستین کتاب در زمینه زندگینامه‌های عمومی باشد که بعد از معمول شدن تألیف زندگینامه‌های طبقات خاص بزرگان نوشته شده است. هریک از طبقات محدثان، شعرا، نحویان، لغویان و قضات نیز زندگینامه‌های خاص خود را داشتند که در بخشهای بعدی به شرح آنها می‌پردازیم.

علی رغم حجم کم کتاب «نزهة الالباء» و اختصار شرح‌حالتها، این کتاب نفع شایانی در بردارد زیرا که نویسنده در این کتاب بسیاری از زندگینامه‌های پیشینیان و معاصران را جمع‌آوری کرده است. زندگینامه‌های این کتاب برحسب سال وفات صاحبان ترجمه تنظیم و طبقه‌بندی شده‌اند. گرایش نویسنده به زبان، علم نحو و ادبیات موجب افزایش تعداد زندگینامه‌های لغویان و نحویان و ادبا گشته است، بعدی که در این کتاب پندرت زندگینامه اشخاص دیگر را می‌یابیم مگر آنکه به نحوی به زبان و ادبیات مربوط می‌شدند.

و اما دومین کتاب در زندگینامه‌های عمومی، کتاب «معجم الادباء» یا «ارشاد الاریب الی معرفة الادیب» تألیف یاقوت حموی (متوفی در ۶۲۶ ق) است. حموی تعداد طبقات و زندگینامه‌ها را در کتاب خود افزایش داده و تمام روایات و اخبار مربوط به نحویان، لغویان، نسب‌شناسان، قاریان، راویان، مورخان، وراقان، نویسندگان مشهور، ادبا، اصحاب رسالات مدون و کتب خطی را در این کتاب گنجانده است. به این ترتیب او زندگینامه تمام کسانی را که به کار ادبیات، نویسندگی، وراقی، خطاطی و علوم و فنون دیگر اشتغال داشتند، به رشته تحریر درآورده و در فرهنگ بزرگ خود جای داده است. و شاید توجه او به تدوین زندگینامه وراقان از علاقه‌ای بود که به حرفه قدیم خود داشت، زیرا در اوایل دوران زندگی به استنساخ کتب اشتغال داشت و کتابفروشی را حرفه خود قرار داده بود و از این راه سود بسیاری بدست می‌آورد. این امر در دو کتاب عظیم او «معجم البلدان» و «معجم الادباء» آشکار می‌شود که اکنون به بررسی کتاب اخیر می‌پردازیم. روشی که یاقوت برای نگارش «معجم الادباء» انتخاب و در مقدمه کتاب نیز به آن اشاره کرده، روش ایجاز و اختصار در زندگینامه‌ها می‌باشد. در عین حال او برخی از زندگینامه‌ها را بسیار مفصل نوشته تا حدی که آنها را می‌توان کتاب مستقلی دانست که از آن جمله زندگینامه ابراهیم بن العباس الصولی را در بیش از هفتاد صفحه و شرح حال اسامة بن منقذ را تقریباً در شصت صفحه ارائه کرده است. و در جای دیگر می‌بینیم که او برخی از زندگینامه‌ها را بعدی مختصر و کوتاه می‌نویسد که کافی بنظر نمی‌رسند و رفع احتیاج نمی‌کنند مانند شرح حال خلال ادیب در چهار سطر و ابن رضوان نحوی در یک سطر و نیم.

این تضاد در روش او باعث گردیده برخی از ادبا به این نتیجه برسند که زندگینامه‌های کوتاه جزو متن اصلی کتاب نبوده و آنها را به کتاب اضافه کرده‌اند زیرا که نسخه‌های خطی «معجم الادباء» به طور کامل به دست ما نرسیده‌اند. این عقیده از طرف استاد محمد کردعلی اظهار شده است.^۱ شاید در رد ادعای او بتوان گفت که این اختصار

زبان آور به گفته خود استاد در اواخر کتاب نبوده، بلکه در فصلهای نخستین آن است که در اصالت آنها هم نمی‌توان تردید کرد. همچنین گفته می‌شود که تألیف این کتاب سالها طول کشید و با وقف بسیار به اتمام رسید. و این اسر باعث گردید تا حموی تصمیم خود را، که در مقدمه نیز ذکر کرده، فراموش کند.

یاقوت مورخ پژوهشگری بود زیرا که هنگام نگارش زندگینامه‌ها به مقابله روایات می‌پرداخت و یکی را از میان آنها برمی‌گزید. او تاریخ تولد کسانی را که حیات داشتند از خودشان می‌پرسید و بعدها تاریخ وفات آنها را از دیگران پرس‌وجو می‌کرد چنانکه در ترجمه حال احمدالفرغانی چنین می‌گوید: «در گذشت او—آنطور که مصریها وقتی که آنجا بودم به من گفتند— در سال ششصد و دوازده اتفاق افتاد.» در بخش بررسی تاریخ تولد و وفات به توضیح بیشتر در مورد این مسأله می‌پردازیم.

یاقوت هنگام نگارش شرح حال معاصران خود—و نیز پیشینیان—نمونه‌ای از یک مورخ پارسا را ارائه می‌دهد که با بزرگواری از ذکر نقاط ضعف و مسائل خصوصی شخصیتها همان طور که ترویبولد نیز توصیه می‌کند، چشم‌پوشی می‌کند و هرگز دیده نشده که عیوب و نقاط ضعف کسی را برملا کرده باشد. و اگر مجبور به چنین کاری می‌شد مسأله را مشکوک جلوه می‌داد چنانکه در شرح حال شاعر معاصر خود ابن‌عنین^۱ گفته: «... و گفته می‌شود که او در نماز خواندن سهل‌انگار بود، و ابوالفتوح ابن‌الحاجب او را به زندقه^۲ متهم کرد و صحت این اسر را خدا داند.»

یاقوت در قدردانی از معاصران خود نیز نمونه بود زیرا که فضل و دانش آنها را می‌ستود و از ذکر نقاط ضعف آنها خودداری می‌کرد. درباره نویسنده معاصر خود نجم‌الدین-العقبلی گفته: «او یکی از شعرای خوب و ادیبان بنام بود.» یاقوت برخلاف مورخان قرن نهم هجری مانند سیوطی و سخاوی، در شرح حال معاصرین، قرن مربوط را نیز ذکر می‌کرد و می‌گفت که او یکی از فاضلان عصر یا یکی از اعلام آن عصر بوده است و غیره.

استیاز یاقوت در این است که در مقدمه کتاب خود، روش نگارش زندگینامه‌ها را معین کرده، تعداد طبقات را افزایش داده، به تاریخ تولد و وفات حتی الامکان توجه کرده، برای تنظیم اعلام در فرهنگ خود روش الفبایی نام صاحبان ترجمه را انتخاب و بعد از حرف اول نام به حروف دوم و سوم و چهارم توسل بسته که به این ترتیب در فرهنگ او کلمه آدم بر ابراهیم مقدم است و اگر نام دو نفر یکی بود نام پدران آنها را مقایسه می‌کرده و الی آخر... استیاز دیگر یاقوت در این است که شرح حال بزرگان «شهرها و زمانهای مختلف

۱. ابوالمحاسن محمد بن نصرالله ابن‌عنین (۵۴۹-۶۳۰ق).

۲. در تاریخ اسلام وفقه و همچنین در کتب ملل و نحل عنوان ملحدین متظاهر به اسلام، که غالباً در باطن به کثویت و علی‌الخصوص به مانویت قائل بوده‌اند. این عنوان بعدها از طریق توسع، اطلاق بر عموم کسانی شده است که باطناً منکر نبوت پیغمبر اسلام و بلکه جمیع پیغمبران بوده و به قدم عالم (حدوث و قدم) اعتقاد داشته‌اند. زنادقه جمع زندقه است که معرب زندیق و به معنی اهل تأویل است، و مانویه را هم قبل از اسلام، ظاهراً بسبب وسعت مشرب و تمایلی که به تأویل احکام اوستا داشته‌اند به نام زندیکه می‌خوانده‌اند. دائرةالمعارف فارسی.

را به دلیل تنظیم الفبایی کتاب درکنار هم قرار داده» و نیز اسنادی که اغلب کتابهای تاریخ و زندگینامه‌ها را سنگین و حجیم می‌کرد، حذف کرده مگر آنچه را که راویان آن کم بودند و دسترسی به آنها آسان نبود. یاقوت در التزام به این روش موفق بود مگر در دوسورد که قبلا نیز به آن اشاره کردیم و آن شرح مفصل بعضی از زندگینامه‌ها و اختصار برخی دیگر است.

و اما کتاب سوم از کتب زندگینامه‌های عمومی، کتاب «وفیات الاعیان» است که سوره معروف قاضی القضاة احمد بن خلکان آن را به رشته تحریر درآورده است. او معاصر یاقوت حموی بود و در سال ۶۰۸ هجری متولد و در سال ۶۸۱ درگذشت. یاقوت شرح حال او را در کتاب خود آورده و آن زندگینامه طولانی را چنین پایان رسانیده است که «مردم بعد از مرگ، او را می‌ستودند و از فضل و ادب او سخن می‌گفتند، و مقدر نبود که او را ملاقات کنم».

این دوسوره بزرگ یکدیگر را ملاقات نکرده بودند اگرچه از هنر یگانه‌ای برخوردار بودند و آن هنر زندگینامه‌نویسی عمومی بود. و هنوز نوشته‌های این دوسوره از منابع مهم و موثق درباره تاریخ بزرگان تا قرن هفتم هجری بشمار می‌آید. ابن خلکان نیز روش خود را باختصار در مقدمه کتاب تاریخی خود شرح داده است. برخلاف اغلب کتب تاریخ عمومی اسلامی که تنظیم سنوی دارند این کتاب برحسب الفبایی نام اعلام تنظیم یافته است. ابن خلکان روش تنظیم الفبایی را انتخاب کرد تا استفاده از کتاب او آسان باشد. گرچه این روش باعث می‌شود که تنظیم تاریخی و طبقاتی شخصیتها به هم خورده و گاهی شرح حال شاعری به دنبال شرح حال یک مفسر و یا شرح حال یک نحوی به دنبال شرح حال یک طبیب آورده می‌شود. ولی ابن خلکان این روش را بنابر مصلحت ترجیح داد.

علی‌رغم تلاش ابن خلکان در اینکه طبقه‌بندی اعلام را طوری تنظیم کند که مراجعه و استفاده از کتاب آسان گردد، مشکلی بوجود آورد که اگر متوجه آن شده بود در صدد رفع آن برمی‌آمد. او اعلام را برحسب نام کوچک شخصیتها و نه برحسب شهرت آنها مرتب کرده است. برای مثال ابوتمام را در حرف «ح» گذاشته چون نام او حبیب بوده و ابوفراس الحمدانی شاعر را نیز در حرف «ح» چون نام او الحارث بوده و یا السیرافی [الحسن- بن عبدالله ۲۸۴؟ - ۳۶۸ ق] نحوی معروف را نیز در حرف «ح» قرار داده زیرا ناسخ الحسن بوده و همینطور در اغلب اعلام. بدین ترتیب استفاده از این کتاب مستلزم آن است که خواننده آشنایی کامل به نام کوچک صاحبان ترجمه داشته باشد که در غیر این صورت بسختی می‌تواند اعلام مورد نظر خود را بیابد.

ابن خلکان این کتاب را محدود طبقه خصوصی مانند علما، نحویان یا وزرا نکرده است همچنانکه خود او می‌گوید «هر کسی که میان مردم آوازه‌ای دارد، و مردم درباره او سؤال می‌کنند، او را ذکر کردم و آنچه را که درباره زندگی او بدست آوردم باختصار ذکر کردم تا کتاب طولانی نباشد».

ابن خلکان حتی الامکان به ذکر تاریخ تولد و وفات اهمیت می‌داد و در ثبت اسامی نهایت دقت را بکار می‌برد و اعراب اسامی را که ممکن بود در آنها تصحیف رخ دهد می‌گذاشت. مثلاً درباره شهر میسان واقع در جنوب شهر بصره چنین می‌گوید: «و میسان

به فتح میم و سکون یاء و فتح سین و بعد از الف نون.» بعد از چنین تقیید شدید در ضبط اعراب جایی برای تحریف یا تصحیف، آنطور که در بسیاری از کتب مورخان در گذشته پیش آمده، وجود ندارد.

ابن خلکان درباره روش تحقیق خود چنین گفته «در جمع‌آوری آن تمام سعی خود را مبذول داشتیم تا از منابع صحیح و موثق استفاده کنم، و در نقل آن سهل انگاری نکردم که از اشخاص ناموثق نقل قول کنم، بلکه حتی الامکان صحت آن را بررسی کردم.» و خلاصه کلام اینکه ابن خلکان تمام سعی خود را مبذول داشت تا برای ثبت زندگینامه بزرگان و وقایع زندگی آنها به منابع صحیح استناد کند و تا آنجا که در قدرت داشت از تحقیق و بررسی در مورد منابع و زندگینامه‌ها غفلت نکرد. بسیاری از منابعی که ابن خلکان از آنها استفاده کرده و سواد زندگینامه‌های خود را از آنها گرفته، مفقود شده‌اند و به همین دلیل کتاب «وفیات الاعیان» — علاوه بر ارزش آن در زندگینامه‌نویسی — مجموعه‌ای است از کتابهایی که در طول زمان از بین رفته‌اند و دست حوادث آنها را پراکنده ساخته است.

و اما منابع زنده ابن خلکان برخی از معاصرانش بودند که با آنها ملاقات کرده و اطلاعاتی از ایشان گرفته است و درباره‌شان چنین گفته: «و از زبان پیشوایان و بزرگان صادق القول آنچه را که در کتابی نیافتم، گرفتم.» این یک واقعیت است. در غیر این صورت چه کسی جز ابن خلکان می‌توانست آن حکایت لطیف را درباره شاعره‌ای شامی به نام تقیه بنت ابی الفرج برایمان روایت کند. ابن خلکان می‌گوید: «حافظ زکی الدین ابو محمد عبدالعظیم المنذری برایم حکایت کرد که تقیه قصیده‌ای در مدح الملک المظفر تقی الدین عمر، برادرزاده سلطان صلاح الدین، به نظم درآورد. و آن قصیده درباره می و مجلس میگساری بود که آن را با تفصیل وصف کرده بود. وقتی زکی الدین آن را شنید گفت: آیا شیخه از زمان جوانی این احوال را می‌داند؟! این کنایه به گوش تقیه رسید و او قصیده‌ای دیگر درباره جنگ سرود و میدان جنگ و آنچه را که در آن می‌گذرد به بهترین صورت وصف کرد و سپس نزد زکی الدین رفت و گفت: میزان دانش من در این باره به همان اندازه است که در آن باره... و منظور تقیه این بود که از آنچه به او نسبت داده شده بود خود را تبرئه کند.

این است ابن خلکان مورخ بزرگی که مستشرق نیکلسون^۱ در کتاب خود «تاریخ-الادب العربی» درباره او گفته، او اولین مسلمانی بود که کتابی درباره زندگینامه‌های قومی و عمومی نگاشت. تعصب و اعجاب نیکلسون نسبت به ابن خلکان او را وادار ساخت که این چنین بگوید و یاقوت الرومی و الانباری مؤلف کتاب «نزهة الالباء» را به دست فراموشی بسپارد. و برآستی که فضل این دو مورخ قابل انکار نیست. ابن خلکان با جمع‌آوری بیش از هشتصد زندگینامه نهایت دانش خود را به اثبات رساند و اگر این کار او نبود تاریخ بسیاری از اعلام مسلمانان گمنام می‌ماند.

مستشرق گیپ^۲ نیز با نیکلسون هم عقیده بود و در «دائرة المعارف الاسلامیه» ذکر کرده که ابن خلکان نخستین کسی بود که به تألیف زندگینامه عمومی و جامع پرداخت. در

۱. رینولد الین نیکلسون، Nicholson, Reynold Alleyne (۱۸۶۸-۱۹۴۵)

۲. هامیلتون الکساندر راسکین گیپ Hamilton Alexander Rosskeen Gibb (۱۸۹۵-)

واقع برای ابراز چنین عقیده‌ای دلیل مهمی وجود ندارد و اگر زندگینامه‌های ابن‌الانباری و یاقوت‌حموی را در شرح‌حال نحوین، لغویون، نسب‌شناسان، قاریان، راویان، مورخان، وراقان، نویسندگان معروف، اصحاب رسالات، ارباب کتب خطی، مؤلفان و مصنفان، از جمله شرح‌حالهای عمومی محسوب نکنیم پس عمومیت زندگینامه‌ها به‌چه صورتی باید باشد؟

و در واقع ابن‌خلکان زندگینامه تمام این طبقات را در کتاب خود آورده و همانطور که در مقدمه آن نیز گفته شرح‌حال «هرکسی را که شهرتی میان مردم دارد» در این مجموعه گردآورده است. پس ابن‌خلکان نخستین مؤلف این نوع زندگینامه‌ها نیست بلکه او نمونه آن را نزد انباری و حموی یافته و آن را گسترش داده است.

ابن‌خلکان - یا تاریخ ابن‌خلکان - ارج و ارزشی را که شایسته آن است نزد اعراب و بیگانگان، شرقیها و غربیها یکسان بدست آورد و در قرن نهم هجری به زبان فارسی و در سال ۱۲۸۰ هجری به زبان ترکی و در قرن گذشته به زبان فرانسه بوسیله مستشرق فرانسوی دی‌سلان^۱ ترجمه شد. برخی از دانشمندان ادوار مختلف نیز ذیل‌هایی بر آن نوشته و یا به نقد و بررسی آن پرداخته‌اند که در فصل بعدی به شرح آنها می‌پردازیم.

زندگینامه‌هایی که بر حسب اعصار مرتب شده:

نخستین کسی که به نگارش این نوع زندگینامه‌ها پرداخت ثعالبی (متوفی در ۴۲۹ق) بوده که در کتاب خود «یتیمه‌الدهر» زندگینامه شعرای قرن چهارم را به رشته تحریر درآورد. در قرن پنجم و ششم اقدامی در این زمینه صورت نگرفت تا اینکه مورخ علم‌الدین البرزالی [القاسم بن محمد ۶۶۵ - ۷۳۹ق] کتاب «مختصر المائتة السابعة» را در شرح‌حال بزرگان آن عصر تألیف کرد و بدین ترتیب او نخستین مورخ زندگینامه‌های عمومی بر حسب اعصار است. در همان قرن مؤلف زندگینامه‌های مصری، الادفوی [جعفر بن ثعلب ۶۸۵ - ۷۴۸ق] کتاب «البدرا لاسافر، و تحفة المسافر» فرهنگ زندگینامه‌های اعلام قرن هفتم هجری را نوشت. و نسخه خطی این دو کتاب هنوز در برخی از کتابخانه‌های اروپا یافت می‌شوند.

در قرن هشتم هجری برای اولین بار کتابی مفصل درباره زندگینامه‌های بزرگان آن قرن نوشته شد که نخستین کتاب در شرح‌حال مردان که بر حسب اعصار مرتب شده محسوب می‌شود. مؤلف این کتاب علامه مورخ ابن‌حجر العسقلانی (متوفی در ۸۵۲ق) و عنوان آن «الدرا لکاسنه فی اعیان المائتة الثامنة» است. این کتاب در سال ۱۹۲۹ در هند در چهار جلد بزرگ به چاپ رسید. در همان قرن ابن حجر به تألیف زندگینامه‌های زنان مشهور نیز توجه داشت و هنگام تاریخ نگاری همواره زن مسلمان را به یاد داشت و زندگینامه او

۱. ماک‌جوکان دی‌سلان، Mac Guckin de Slane (.....-۱۸۷۹) جورجی زیدان در چاپ سال ۱۹۳۱ از کتاب «تاریخ آداب اللغة العربیه» گفته است که دی‌سلان کتاب وفیات - الاعیان را به انگلیسی ترجمه کرده، حال آنکه دی‌سلان کتاب مذکور را به زبان فرانسوی برگردانده است.

را چه محدث، راوی و یا پرستنده به رشته تحریر درآورد. کتاب وی حاوی زندگینامه صدها زن مسلمان است و از این لحاظ کاملاً در قطب مخالف کتاب «وفیات الاعیان» این خلکان قرار دارد که بندرت شرح حال زنان در آن دیده می‌شود.

کتاب «الدرر الکامنه» که زندگینامه‌های پادشاهان تاتار، مغول و سلاطین ترك را در بر دارد یکی از منابع مهم تاریخ اسلامی در قرن هشتم بشمار می‌آید. ابن حجر مؤلف این کتاب، از نوشتن زندگینامه بزرگان هند به علت دوری کشورشان غافل ماند ولی عبدالحی بن فخرالدین الحسنى [۱۸۶۹-۱۹۲۳] در قرن سیزدهم هجری به تألیف زندگینامه علمای قرن هشتم هند اقدام و آن را در کتابی تحت عنوان «نزهة الخواطر» منتشر کرد و به این ترتیب کتاب «الدرر الکامنه» را تکمیل کرد.

بعد از کتاب ابن حجر درباره زندگینامه‌های بزرگان سده هشتم هجری، کتب دیگری در زمینه زندگینامه‌های اسلامی قرون بعد منتشر شد که از آن جمله اند کتاب «الضوء اللامع، فی اعیان القرن التاسع» تألیف سخاوی (متوفی در ۹۰۲ ق)، «الکواکب السائره، بأعیان المائة العاشرة» تألیف سورخ نجم‌الدین غزی [محمد بن محمد ۹۷۷-۱۰۶۱ ق]، «خلاصة الاثر فی اعیان القرن الحادی عشر» تألیف سورخ محمد امین بن فضل الله المحبى [۱۰۶۱-۱۱۱۱ ق]، «سلک الدرر فی اعیان القرن الثانی عشر» تألیف شیخ الاسلام محمد خلیل بن علی المرادی [۱۱۷۳-۱۲۰۶ ق].

در عصر اخیر کتاب «تراجم اعیان القرن الثالث عشر، و أوائل الرابع عشر» تألیف مرحوم احمد تیمور (پاشا) [۱۸۷۱-۱۹۳۰] که حاوی بیست و چهار زندگینامه است. چنین بنظر می‌رسد که مؤلف کتاب اخیر قصد تکمیل آن را داشت ولی مرگ او را از اتمام کار خود بازداشت و موفق به تألیف تمام زندگینامه‌های قرن سیزدهم نشد. نسخه‌های خطی اصل کتاب بعد از وفات نویسنده به چاپ رسید.

و اما کتاب «حلیة البشر فی تاریخ القرن الثالث عشر» اثر شیخ عبدالرزاق حسن البیطار [۱۸۳۴-۱۹۱۶] در سال ۱۹۶۱ میلادی بوسیله فرهنگستان زبان عربی در دمشق و به اهتمام استاد محمد بهجة البیطار نواده شیخ عبدالرزاق منتشر شد. موضوع این کتاب بسیار ارزنده و شامل زندگینامه‌هایی است که در کتب دیگر یافت نمی‌شود.

برخی از زندگینامه‌نویسان به تألیف شرح حال بزرگان و شخصیت‌های معاصر و یا استادان خود گرایش داشتند که از آن جمله اند صلاح‌الدین صفدی (متوفی در ۷۶۴ ق) در کتاب «اعیان العصر، و اعوان النصر»، ابن فضل الله العمری (متوفی در ۷۴۸ ق) در کتاب «ذهیبة القصر، فی اعیان العصر»، ابوشامه [عبدالرحمن بن اسماعیل ۵۹۹-۶۶۵ ق] در کتاب «الذیل علی الروضتین» که آن را درباره معاصران خود در قرن ششم و هفتم نوشته، ذهبی

۱. این کتاب در مصر به طبع رسیده است.
۲. قسمتهایی از این کتاب در چاپخانه دانشگاه امریکایی بیروت به کوشش دکتر جبرائیل سلمان جبور چاپ شد.
۳. در مصر در چهار جلد به طبع رسید.
۴. این کتاب در چهار جلد، ۳ جلد در آستانه، و چهارمی در چاپخانه بولاق در مصر به طبع رسیده است.

مورخ (متوفی در ۷۴۸ ق) در «معجم اشیاخه» که حاوی شرح حال حدود هزار و سیصد شیخ است و ابن حجر در کتاب «المجمع المؤسس، للمعجم المفهرس» که شامل شرح حال استادان و مرشدان نویسنده است.

در اینجا هدف ما ذکر عناوین تمام کتب نوشته شده در این باب نیست و آنچه که ذکر شد ما را از ذکر بقیه بی‌نیاز می‌کند.

زندگینامه‌هایی که تنظیم سنوی دارند

ابن خلکان تصمیم داشت کتاب خود «وفیات الاعیان» را برحسب سنوات تنظیم کند ولی بعد تغییر عقیده داد و همانطور که قبلاً ذکر شد برای تسهیل در استفاده از کتاب، آن را به ترتیب الفبایی تنظیم کرد، ولی ابن شاکر کتبی [۶۸۱-۷۶۴ ق] برخلاف ابن خلکان کتاب خود «عیون التواریخ» را برحسب سنوات تنظیم کرد که تا سال ۷۶۰ ق را دربرمی‌گیرد. برخی دیگر از مورخان مسلمان زندگینامه‌ها را برحسب وفیات هر سال تنظیم می‌کنند و در هر سال مورخ شرح حال در گذشتگان آن سال را از هر شهری به صورت مختصر یا مفصل به نسبت اهمیت خود آنها، می‌نویسد مانند ابن الجوزی در کتاب «المنتظم» و ابن کثیر در کتاب «البدایه و النهایه». در واقع در این کتب، از هر نوع که باشند، زندگینامه‌های مهمی یافت می‌شوند که اطلاعات ما را در مورد بسیاری از اعلام که مایل به دانستن زندگیشان هستیم، کامل می‌کنند. کتاب «البدایه و النهایه» را مثال می‌آوریم که نویسنده بعد از شرح حوادث هر سال، بخشی از کتاب را به ذکر شرح حال علما، ادبا و سیاستمدارانی که در آن سال در گذشته‌اند اختصاص داده است.

کتاب مهم دیگری که نباید از ذکر آن غافل شویم «شذرات الذهب» تألیف ابن العماد حنبلی مورخ (متوفی در ۱۰۸۹ ق) است. حنبلی سنوات را به ترتیب از سال اول هجرت پیامبر تا سال هزارم هجرت ذکر کرده و درباره هر شخصیت شرح حال مختصری می‌آورد که گاهی از ذکر نام و نام فامیل و برخی از اعمال و آثار و تصانیف (چنانچه صاحب ترجمه مؤلف بوده باشد) تجاوز نمی‌کند و چنانچه صاحب ترجمه راوی بوده باشد به ذکر مختصر برخی از وقایع زندگی و مرشدان و شاگردان او اکتفا می‌کند. این کتاب علی‌رغم ارزشی که دارد نمی‌تواند جوینده شرح حال را یاری دهد مگر آنکه تاریخ وفات صاحب ترجمه را بداند. در حقیقت کتاب «شذرات الذهب» تحقیقی است درباره مردگان در طول این هزار سال که شرح حال آنها برحسب سال وفاتشان و نه برحسب اسامی شان تنظیم یافته است. و به همین دلیل این کتاب بیشتر به دفتر ثبت وفیات شبیه است تا زندگینامه. ابن خلکان در نظر داشت چنین روشی را برای کتاب وفیات الاعیان بکاربرد ولی بعد تغییر عقیده داد.

زندگینامه‌ها در کتب تاریخ عمومی

برخی از مورخان مسلمان در موقع ثبت تاریخ سیاسی و عمومی دول اسلامی، سعی داشتند بعد از ذکر حوادث سیاسی عام هر سال به ذکر شرح حال شخصیتها نیز بپردازند. طبری، بزرگترین مورخ قرن چهارم هجری، این روش را در کتاب خود بکار نبرد زیرا که وی به حوادث بیش از درگذشت بزرگان و زندگینامه‌شان اهمیت می‌داد. در حالی که سوری مانند ابن الجوزی (متوفی در ۵۷۹ ق) در موقع تألیف کتاب خود «المنتظم» برای وفات مردان و زندگینامه‌شان اهمیت بسیار قائل شد بحدی که این امر حوادث سیاسی را که نزد طبری اولویت داشت، تحت الشعاع قرار داد.

در این میان ابن الاثیر (متوفی در ۶۳۰ ق) در کتاب خود «الکامل» در ذکر زندگینامه درگذشتگان و حوادث سیاسی جانب تعادل را رعایت کرد.

ذهبی مورخ نیز در کتاب قطور خود «تاریخ الاسلام» در گذشتگان هر سال و شرح حال مختصر، طبقه و استادانشان را ذکر کرده است. و به همین ترتیب مورخان دیگری به این کار مبادرت کرده‌اند که از آن جمله‌اند سبطین الجوزی [یوسف بن قزاوغلی ۵۸۱؟ - ۶۵۴ ق] مورخ در کتاب «سرات الزمان»، ابن کثیر در «البوایه والنهایه»، ابن تغری بردی در کتاب «النجوم الزاهره» و سیوطی مورخ در کتاب «حسن المحاضره». کتاب اخیر حاوی زندگینامه‌هایی است که هیچ مورخ و ادیبی از دانستن آنها بی‌نیاز نخواهد بود.

در این مقام از ذکر نام مورخ مصری قرن سیزدهم، شیخ عبدالرحمن بن حسن الجبرتی [۱۱۶۷ - ۱۲۳۷ ق] غافل نخواهیم ماند زیرا که کتاب معروف او «عجائب الآثار، فی التراجم والاخبار» حاوی زندگینامه‌های بسیاری از بزرگان قرن دوازدهم هجری می‌باشد. عبدالرحمن جبرتی شرح حال اعلامی را که در کتاب «سلک الدرر» مرادی ذکر نشده، در کتاب خود گنجانده و این مطلب را در جلد دوم کتاب در شرح حال مرادی ذکر کرده است.

نزدیکی و ارتباط مابین موضوع تاریخ و زندگینامه‌نویسی موجب شده که زندگینامه‌ها در کتب تاریخ نیز، بطوری که مشاهده کردیم، گنجانده شوند. چنانچه ابن-نباته [محمد بن محمد ۶۸۶ - ۷۶۸ ق] در شرح رساله ابن زیدون [احمد بن عبدالله ۳۹۴ - ۴۶۳ ق] به نام «سرح العیون خ شرح رساله ابن زیدون» زندگینامه بسیاری از اعلام مسلمانان را نیز اضافه کرده است. این اعلام، شخصیت‌هایی هستند که در رساله ابن زیدون از آنان نام برده شده از جمله متنبی، ارسطو، افلاطون، بشار و جاحظ. و دهها تن نظیر آنان، چنانکه بغدادی (متوفی در ۱۰۹۳ ق) در کتاب «خزانة الادب» و عبدالرحیم بن عبدالرحمن-العباسی [۸۶۶؟ - ۹۶۳ ق] در کتاب خود «معاهد التنصیص» (و آن شرحی است بر کتاب شواهد التلخیص) نیز دست به‌چنین کاری زده‌اند. عباسی در پی دستیابی به زندگینامه‌ها در میان کتب ادبیات و منابع دیگر زحمات بسیار متحمل شد ولی با وجود تمام سعی و کوششی که داشت مجبور شد از ذکر نام کسانی که موفق به بدست آوردن زندگینامه آنها نشده بود صرف‌نظر کند.

زندگینامه‌ها در کتب خط و شهرها

کتب خط^۱، جوامع عربی اسلامی و جنبه‌های عمرانی آنها را در مرحله‌ای از تاریخ یا در یکی از اعصار مورد بررسی قرار می‌دهد و با کتب تاریخ بلدان و کشورها مانند «تاریخ بغداد» اثر خطیب بغدادی، «تاریخ جرجان» اثر سهمی، «تاریخ دمشق» از ابن عساکر و تاریخ حلب از ابن العدیم [عمر بن احمد ۵۸۸-۶۶۰ ق] تفاوت دارند. این کتب تاریخ به شرح جنبه‌های سیاسی یک کشور بخصوص و زندگینامه شخصیت‌هایی که در آن متولد شده یا پرورش یافته و یا به آن سفر کرده‌اند، می‌پردازند. در حالی که کتب خط و آثار در درجه اول از خود شهر و آثار آن از لحاظ ظاهر و موقعیت آنها، آثار باستانی آن که از ملتها و قرون گذشته به جا مانده و ابنیه آن از جمله قصرها، ساختمانها، مساجد، زوایا^۲، نمازخانه‌ها، مدارس، تکیه‌ها، خانقاههای صوفیان، رباطها، پلها، قصرها، گورستانها، چشم‌اندازها، کلیساها، خندقها، قلعه‌ها، حصارها و بازارها، گفتگو می‌کند.

در واقع کسانی که تألیفی درباره شهرهای بزرگ و آثار اسلامی داشته‌اند، تنها به ذکر ابنیه و چیزهایی از این قبیل اکتفا نکرده بلکه اغلب به شرح تاریخ سیاسی یا تاریخ اجتماعی و عادات و رسوم مردم نیز پرداخته و شرح حال مردانی که این ابنیه و آثار را بنا نهاده‌اند، به صورت مفصل یا مختصر به نسبت گنجایش کتاب و اطلاعاتی که درباره صاحب ترجمه داشته‌اند، به متن کتاب اضافه کرده‌اند. در حقیقت کتب خط و آثار حاوی زندگینامه‌هایی است که در کتب تاریخ عمومی بندرت از صاحبان آنها ذکر به میان آمده است. و اهمیت کتب خط به این دلیل است که زندگینامه‌های بسیار آن، بازده زندگینامه‌نویسی نزد اعراب را افزایش داده است.

در میان کتب خط دو منبع ارزنده حاوی صدها زندگینامه موجود است که با وجود انواع کتب تاریخ عمومی، کتب طبقات و زندگینامه‌ها، هیچ سوره و زندگینامه‌نویسی از آن دو بی‌نیاز نیست.

منبع اول کتاب «خطط المقریزی» است که عنوان کامل آن «المواعظ والاعتبار بذكر الخط والاثار» تألیف مورخ احمد بن علی مقریزی، یکی از نویسندگان قرن نهم هجری می‌باشد. مقریزی در خلال وصف طرح ساختمانی آثار و ابنیه به شرح زندگی بنیان‌گذاران آنها می‌پردازد. گرچه شرح حالها مختصر ارائه می‌شوند و گاه تنها به ذکر تاریخ تولد و وفات صاحب اثر اکتفا شده، ولی نیاز خواننده را از نظر داشتن اطلاعاتی در مورد صاحب اثر برطرف می‌کنند. منبع دوم کتاب «الخطط التوفیقیه» در بیست جلد تألیف مرحوم علی مبارک (پاشا)

۱. لفظ خط جمع خطه [سرزمین] است.

۲. جمع زاویه، در نزد مسلمین مغرب و شمال افریقا بقعه يك تن از مشایخ و اولیا، که نیز شامل محرابی جهت عبادت و محلی برای تلاوت قرآن و اعتکاف زائران، و همچنین غالباً متضمن روضه‌ای باشد جهت تدفین کسانی که در طی مدت عمر مایل بوده‌اند در جوار بقعه شیخ مدفون شوند. مجموع این محل شباهت دارد بدانچه در ایران در مورد بقاع متبرکه و ابنیه موسوم به امامزاده متداول است. و از بعضی جهات نیز با آنچه در نزد ما رباط و خانقاه خوانده می‌شود مناسبت دارد... (دائرة المعارف فارسی)

می‌باشد که در طول سالهای ۱۸۸۸ و ۱۸۸۹ یعنی چند سال پس از انقلاب عربی [احمد بن محمد ۱۸۴۱؟ - ۱۹۱۱] به چاپ رسیده است.

کتاب «الخطط التوفیقیه» علاوه بر توصیف طرح و نقشه شهر قاهره و خیابانها، کوچه‌ها، محله‌ها، مساجد معابد، و مدارس به شرح نواحی مختلف مصر، شهرها، دهکده‌ها و آثار باستانی آن در طول اعصار مختلف می‌پردازد. از این گذشته، کتاب حاوی صدها زندگینامه از بزرگان، فقها، علما، ادبا، شعرا، پیشوایان، صوفیان و امرای نواحی مختلف مصر است. در حقیقت در این کتاب زندگینامه‌هایی وجود دارند که در منابع دیگر یافت نمی‌شوند از جمله زندگینامه شیخ حسن بن محمد العطار [۱۱۹۰؟ - ۱۲۵۰ ق] استاد دانشگاه ازهر و استاد شیخ رفاعه بن بدوی الطهطاوی [۱۸۰۱ - ۱۸۷۳]. این کتاب تنها منبعی است که شرح حال این دانشمند نوگرا را ارائه می‌دهد.^۱

در میان کتابهایی که درباره آثار و ابنیه اسلامی نوشته شده، کتابهایی موجود است که علاوه بر ارائه مطالب فنی درباره خود آثار، مجموعه‌ای ارزنده از زندگینامه‌ها در اختیار ما می‌گذارند. نمونه‌ای که می‌آوریم روشنگر این مطلب است. کتابی که مرحوم استاد حسن عبدالوهاب تحت عنوان «تاریخ المساجد الأثریه» تألیف کرده منبع ارزنده‌ای در زمینه زندگینامه‌ها بشمار می‌آید، زیرا که شرح حال بوجود آورندگان این آثار را در بردارد. و بدین ترتیب در کتابهایی از این قبیل تاریخ اجتماعی، سیاسی و یا وصف مشخصات ظاهری آثار و همچنین زندگینامه‌های اشخاصی که در ساختن آنها سهمی داشته‌اند، می‌یابیم.

۱. کتاب حسن العطار اثر محمد عبدالغنی حسن، جزو سری نوابغ فکر عربی، (دارالمعارف، مصر، سال ۱۹۶۸) را نگاه کنید.

طبقات در زندگینامه‌ها

طبقات صحابه

کتاب طبقات نوعی از زندگینامه‌ها هستند که تنظیم موضوعی دارند و در آنها شرح حال بزرگان برحسب دانشی که در آن تخصص دارند و خود را در خدمت به آن گمارده‌اند، مرتب می‌شوند، نه براساس ترتیبات زمانی یا الفبایی، و غیره... امام بخاری مؤلف کتاب «التاریخ الکبیر» و ابن سعد مؤلف کتاب «الطبقات» اولین کسانی بودند که به تألیف درباره طبقات صحابه پرداختند. و چنانچه قبلاً نیز ذکر کردیم هدف از تألیف کتاب طبقات خدمت به احادیث نبوی از راه قضاوت درباره روایان آنها و جرح و تعدیل آنان می‌باشد که از طریق سنجش دقیق روایات و اسناد، احادیث را ارزیابی نموده و آنها را رد یا قبول می‌کردند.

از آن پس تألیف درباره طبقات اصحاب و منقبت و روایاتشان در میان نویسندگان معمول گردید تا فرارسیدن قرن پنجم هجری که ابن عبدالبر النمری القرطبی (متوفی در ۴۳۳ ق) فرهنگ تاریخی و عظیم «الاستیعاب فی معرفة الاصحاب» را درباره اصحاب پیامبر و روایان حدیث نوشته و آن را به ترتیب الفبایی، به روش امروزه در ترتیب حروف الفبایی مرتب نمود. این کتاب حاوی سه هزار و پانصد زندگینامه می‌باشد. و در آن گرایش نویسنده به حدیث بیش از گرایش او به تاریخ ظاهر می‌شود زیرا که او نه تنها محدث قرطبه بلکه بزرگترین محدث آنجا در عصر خود بود و آشنا بودن او به طبقات محدثان باعث گردید که کتاب او مرجعی گردد برای مورخانی که درباره روایان حدیث می‌نویسند.

در قرن هفتم هجری مورخ عزالدین بن الاثیر - نویسنده کتاب «الکامل» که به تاریخ سیاسی عمومی معروف است - فرهنگ عظیمی تحت عنوان «اشد الغابه فی معرفة الصحابه» درباره شرح حال اصحاب پیامبر تألیف کرد که در نوع خود منحصر بفرد گردید. شماره زندگینامه‌ها در این کتاب دوبرابر کتاب «الاستیعاب» است و شامل هفت هزار و پانصد زندگینامه می‌شود. این اثر به کتابهایی که قبل از کتاب او درباره طبقات مختلف بزرگان تألیف شده اعتماد کرده و آنها را مورد استفاده قرار داده است؛ مخصوصاً کتابهای ابن مبنه، ابن نعیم الاصفهانی، ابن عبدالبر النمری و ابی موسی المدینی [محمّد بن عمر ۵۰۱ - ۵۸۱ ق]. در قرن نهم هجری تألیف طبقات اصحاب با کتاب قطوری که مورخ ابن حجر عسقلانی

تحت عنوان «الاصابه فی تمییز الصحابه» نوشت به اوج خود رسید. در این کتاب نیز اسامی به روش الفبایی تنظیم یافته‌اند. این کتاب، جامع کتبی است که قبلاً ذکر شد و به آنها چیزی اضافه نیز کرده و در آن بسیاری از ابهامات و اغلاط زندگینامه‌های پیشین تصحیح شده است. بخشی از این کتاب به صحابیات اختصاص یافته و برای اصحابی که به کنیه‌هایشان معروفند نیز مجلدی جداگانه اختصاص داده شده است.

طبقات فقها

مورخان و نویسندگان کتب طبقات به زندگی فقهای مذاهب چهارگانه اسلام، چه هنگام نوشتن کتب طبقات فقها به طور کلی و چه هنگام نوشتن کتب طبقات فقهای مذهبی خاص، توجه شایان داشتند. نویسندگان هر مذهبی برای نوشتن زندگینامه‌های بزرگان مذهب خویش و نخستین اسامان آن مذهب، حریص بودند. کتاب «طبقات الفقهاء والمحدثین» تألیف المیشم بن عدی (متوفی در ۲۰۷ ق) یکی از قدیمترین کتابها در این باب می‌باشد. در قرن پنجم هجری کتاب «طبقات الفقهاء» تألیف ابواسحق ابراهیم بن علی شیرازی (۳۹۳-۴۷۶ ق) بیرون آمد و سخاوی درباره آن می‌گوید که این کتاب بسیار مختصر و درباره طبقات مذاهب چهارگانه اسلام به انضمام مذهب ظاهری می‌باشد. داود بن علی ظاهری [۲۰۱-۲۷۰ ق] بنیان‌گذار مذهب ظاهری و امام مجتهدی بوده که به مفهوم ظاهری کتاب و سنت استناد می‌کرد و از تأویل، رأی و قیاس دوری می‌جست و در سال ۳۷۰ ه. ق وفات یافت.

کتب طبقات مخصوص فقهای مذاهب دیگر بسیارند. کتاب «طبقات الشافعیه الکبری» تألیف تاج‌الدین السبکی [عبد الوهاب بن علی ۷۲۷-۷۷۱ ق] و کتاب «طبقات الشافعیه» اثر ابن قاضی شهبه دمشقی [ابو یکرین احمد ۷۷۹-۸۵۱ ق] به زندگینامه‌های بزرگان مذهب شافعی تا سال ۸۴۰ ق اختصاص دارد. السبکی برای تنظیم کتاب خود از روش طبقه‌بندی برحسب اعصار استفاده کرده و بزرگان هر قرن را به ترتیب الفبایی نام آنها گردآورده است.^۱

«طبقات الحنفیه» اثر عبدالقادر بن محمد بن ابی الوفا القرشی [۶۹۶-۷۷۵ ق] یکی از کتب مخصوص حنفیه و نخستین کتابی است که درباره زندگینامه‌هایشان نوشته شده است. عنوان این کتاب «الجواهر المضمیئه فی طبقات الحنفیه» است که دو جلد بزرگ آن چهل سال پیش در حیدرآباد هندوستان به چاپ رسید. در قرن نهم مورخ ابن دماق مصری [ابراهیم بن محمد ۷۵۰-۸۰۹ ق] کتاب «نظم الجمان، فی طبقات اصحاب امامنا النعمان» را تألیف کرد که جلد اول آن در منقبت امام ابوحنیفه می‌باشد. پس از آن کتب دیگری درباره طبقات الحنفیه منتشر شدند که یکی از آنها اثر قاسم ابن قطلوبغا [۸۰۲-۸۷۹ ق] و دیگری اثر قیتالی زاده (متوفی در ۹۷۹ ق) است. با کتاب «طبقات السنیه فی تراجم الحنفیه» تألیف تقی الدین بن عبدالقادر

۱. مؤسسه عیسی حلیی کتاب طبقات الشافعیه را به کوشش اساتید، محمود الطنحی و عبدالفتاح محمد الحلو بتدریج منتشر می‌کند.

مصری (متوفی در ۱۰۰۵ ق) نگارش درباب زندگینامه‌های بزرگان مذهب حنفی پایان یافت همچنانکه در قرن نهم نگارش زندگینامه‌های صحابه با کتاب ابن حجر خاتمه پیدا کرد. کتاب ابوالحسین محمد بن ابی‌علی الفراء [۴۰۱-۵۲۶ ق]—در سال ۵۲۶ ق به شهادت رسید—درباره حنابله نوشته شده است.^۱ وی چنانچه در مقدمه کتاب خود نیز گفته تمام اخبار و روایات درباره شیوخ خود که اصحاب امام فاضل ابی‌عبدالله احمد بن حنبل (۱۶۴-۲۴۱ ق) بودند در این کتاب گنجانده و زندگینامه بزرگان این مذهب را تا سال ۵۱۲ ق به رشته تحریر درآورده است. ابن رجب دمشقی حنبلی [عبدالرحمن بن احمد ۷۳۶-۷۹۵ ق] ذیلی بر این کتاب نوشت و زندگینامه‌های آن را تا سال ۷۵۰ ق افزایش داد. در دمشق انستیتوی فرانسوی چند جلد از آن را زیر نظر دکتر ساسی‌الدهان و هنری لاؤست پس از تحقیق و بررسی و اضافه کردن فهرست منتشر کرد.

کتاب «المدارك» اثر قاضی عیاض (متوفی در ۴۴۰ ق) به فقهای مذهب مالکیه تعلق دارد. این کتاب را «طبقات المالکیه» نیز می‌نامند و نخستین کتابی است که درباره زندگینامه‌های فقهای این مذهب نگاشته شده و گویا همراه با سایر میراث‌های اسلامی از بین رفته است. بنابه گفته سخاوی این کتاب از غنای بسیار برخوردار است. و اما مرجعی که اکنون در دست می‌باشد کتاب «الذبیح المذهب فی علماء المذهب» اثر ابن فرحون- المالکی [ابراهیم بن علی ۷۶۰-۷۹۹ ق] است که تنظیم الفبایی دارد و نویسنده آن را در سال ۷۶۱ ق پایان رساند. برخی از بخشهای نخستین کتاب درباره ارجحیت مذهب امام مالک، نسب و صفات او شهادت دانشمندان و اهل کفایت به پیشوایی او، و شامل بعضی از کارهای او مانند بررسی فتواها، تبعیت از سنتها، تنفر از نوآوری و بدعتها و گفتگویی درباره کتاب «الموطأ» امام مالک، اخبار و مشکلات او. سپس مؤلف به نگارش زندگینامه‌های بزرگمردان این مذهب می‌پردازد. زندگینامه‌ها در این کتاب به ترتیب الفبایی نام صاحبان ترجمه تنظیم یافته‌اند.

این بخش از کتاب را با توضیحی درباره «تهذیب الاسماء واللغات» اثر محیی‌الدین- بن شرف‌النووی (۶۳۱-۶۷۶ ق) پایان می‌رسانیم. وی به تألیف زندگینامه‌های بزرگان پرداخته که از آنها در کتب شافعیه از جمله کتب: «المختصر» مزنی، «المهذب والتنبیه»، «الوسیط»، «الوجیز» و «الروضة» نام برده شده است. و به این ترتیب این کتاب مشتمل بر بیش از هزار و دویست زندگینامه مردان و زنان می‌شود که با شرح حال محمد پیامبر اسلام و امام محمد بن ادریس شافعی پیشوای مذهب شافعی آغاز گشته و پس از آنها شرح حال کسانی که نامشان محمد است و سپس زندگینامه‌های دیگر بزرگان مذهب شافعی را به ترتیب حروف الفبایی نام آنها ذکر می‌کند. از ویژگیهای این کتاب آن است که علاوه بر ذکر شیوخ، نسب، شاگردان و تاریخ وفات صاحبان ترجمه، جایی که اساسی صاحبان ترجمه در کتب شافعیه سابق الذکر آمده مشخص می‌سازد.

۱. کتاب الطبقات الحنابله در سال ۱۹۵۳ به تصحیح شیخ محمد حامد الفقی منتشر شد.

طبقات مفسرین و قراء

پس از آن که تألیف زندگینامه‌های طبقات مختلف بزرگان معمول گردید، زندگینامه-نویسان به نگارش زندگینامه‌های کسانی که به علوم قرآن و تفسیر و قرائت آن اشتغال داشتند اقدام نمودند. اما این اقدام با تألیف درباره طبقات محدثان و حفاظ همراه و همزمان نبود بلکه بعد از آن صورت گرفت. دلیل آن نیز واضح است زیرا که توجه به تدوین حدیث به علت ترس از گم شدن آن باعث گردید که به محدثان و راویان توجه بیشتری مبذول شود و نگارش وقایع زندگی آنان به خاطر روشن کردن موقعیت آنها از لحاظ جرح و تعدیل وقوت و ضعف اسناد، اهمیت پیدا کرد. و چون جنبش تدوین حدیث که از قرن دوم هجری آغاز گردیده از تفسیر و قرائت قرآن قدمت بیشتری دارد، در نتیجه تألیف کتب طبقات محدثان نیز زودتر انجام گرفت.

اما نگارش طبقات مفسران در کتب مستقل و مختص به خود تا عصر ممالیک عقب افتاد ولی این موضوع مانع آن نشد که زندگینامه‌های آنان در کتب طبقات دیگر از قبیل طبقات شافعیه، حنابله، مالکیه و حنفیه گنجانده شود، زیرا که این مفسران قرآن از جمله فقها و بزرگان مذاهب اسلامی محسوب می‌شوند.

قدیمترین کتابی که درباره طبقات مفسران می‌شناسیم، کتابی است تحت همین عنوان تألیف امام سیوطی (متوفی در ۹۱۱ ق). پس از او شاگردش، داودی مالکی (متوفی در ۹۴۱ ق) اقدام به تألیف فرهنگی از زندگینامه‌های مفسران نمود و آن را به ترتیب حروف ابجد تنظیم کرد.

و اما قاریان، کسانی هستند که کلمات قرآن را به روشهای مختلف می‌خوانند، مانند ابن عاصم (متوفی در ۱۱۸ ق)، ابن کثیر (متوفی در ۱۲۰ ق) و عاصم (متوفی در ۱۲۷ ق) و دیگران که برای شرح حال و وصف زندگی آنان نیز کتب طبقات فراهم شده تا تاریخ بزرگمردان این علم نیز همچون علوم دیگر در دست باشد. از قدیمترین کتب در این باب کتاب «طبقات القراء» اثر ابو عمر و عثمان بن سعید الدانی (۳۷۱-۴۴۴ ق) و کتاب «غایة النهایه، فی رجال القراءات اولی الروایة والدراية» اثر شمس الدین محمد بن محمد الجزری (۷۵۱-۸۳۳ ق) را باید نام برد. کتاب اخیر همانطور که نویسنده «کشف الظنون» نیز گفته جامعترین تألیف در این زمینه است. امام ذهبی (متوفی در ۷۴۸ ق) مورخ معروف و نویسنده کتاب «تاریخ الاسلام» کتابی درباره طبقات قراء نوشته که در حقیقت آن را از کتاب تاریخی و عظیم خود استخراج کرده است. کتابهایی دیگر نیز در این باب تألیف شده که در این جا منظور شمارش تعداد آنها نیست.

طبقات محدثان و حفاظ

تعداد کتبی که در زندگینامه‌های محدثان نوشته شده تقریباً بیش از سایر کتب زندگینامه‌ها در ادبیات عربی اسلامی می‌باشد و ذکر نام تمام آنها در این مقوله ممکن

نیست زیرا که در این کتاب تأکید بر بیان روشهاست نه ذکر ناسها و عناوین. در این قسمت لازم است از کتاب «الکمال» تألیف ابومحمد عبدالغنی مقدسی جماعیلی (۵۴۱ هـ - ۶۰۰ ق) ذکر به میان آوریم. کتاب او فرهنگ جامعی است درباره محدثانی که از ایشان در کتب ششگانه حدیث نام برده شده است. این کتاب تنظیم الفبایی دارد. ابوحجاج یوسف بن عبدالرحمن مزنی (متوفی در ۷۴۲ ق) کتاب مذکور را تهذیب نموده و آن را «تهذیب الکمال» نامید. بعد از او ذهبی کتاب «التهذیب» را مرتب و تلخیص کرده و آن را با اضافاتی چند تحت عنوان «تذهیب تهذیب الکمال» منتشر کرد. سپس ابن حجر عسقلانی کار تهذیب این کتاب را به اوج خود رساند و تحت عنوان «تهذیب تهذیب الکمال، فی معرفة الرجال» منتشر کرد. که کاملترین کتاب درباره گروههای محدثان بشمار می‌آید. این کتاب سال ۱۳۲۵ ق، در هندوستان در ۱۲ جلد به چاپ رسیده است. در اینجا باید از یکی از نویسندگان معاصر ابن حجر سراج الدین عمر بن الملتن شافعی (متوفی در ۸۰۴ ق) نیز یاد کنیم. وی کتابی تألیف کرده به نام «طبقات المحدثین» که در آن شرح حال محدثان از زمان اصحاب پیامبر تا اوایل قرن نهم را گردآوری کرده است.

هنگام صحبت درباره طبقات فقها به المیشم بن عدی (متوفی در ۲۰۷ ق) اشاره کردیم که کتابی درباره طبقات فقها و محدثان تألیف کرده و نخستین کسی است که از میان مؤلفان طبقات محدثان می‌شناسیم.

و اما حفاظ کسانی بودند که حدیث رسول خدا (ص) را حفظ می‌کردند. برای حافظ تنها حفظ حدیث کافی نبود بلکه او می‌بایست سلسله سند حدیث را نیز بدون جانداختن یک حرف یا نام یک راوی، از بر کند و این کار مستلزم تحمل سختیها و خسته کردن حافظه و بکار گرفتن نیروی بسیار بود، بیشتر از آنچه که در روایت ادبیات و شعر لازم است. و حفاظ حدیث در این امر قدرت خارق العاده‌ای داشتند.

روایت است که عبدالله بن سلیمان بن الاشعث (۲۳۰ - ۳۱۶ ق) در قصر وزیر علی بن عیسی وعظ می‌کرد و سلطان دستور داده بود تا برای او سنبی نصب کنند که از آن مکان با مردم صحبت کند. در سفری که عبدالله به سجستان کرده بود، مردم از او خواستند تا برایشان حدیث بگوید و او گفت: همراه من نسخه اصلی نیست. گفتند: این داود و نسخه اصلی؟.. و او ناچار شد سی هزار حدیث را از حفظ برایشان بخواند. وقتی به بغداد بازگشت، بغدادیها می‌گفتند: این داود به سجستان رفت و مردم را به بازی گرفت. سپس کسانی را با مبلغ ۶ دینار به سجستان فرستادند تا نسخه‌ای از روی احادیث وی تهیه کنند. نسخه مذکور را به بغداد آوردند و نزد حفاظ بغداد بردند که ایشان پس از بررسی تنها شش حدیث از آن میان را خطا دانستند که در حقیقت وی فقط در سه حدیث اشتباه کرده بود.

حکایتی که شرح خواهیم داد دشواری کار حفاظ حدیث را نسبت به حفاظ شعر نشان می‌دهد: ابوالفضل همدانی (متوفی در ۳۹۸ ق) به نیشابور آمد و مردم از اینکه احادیث زیادی را حفظ بود به او علاقه‌مند شدند و به جانبداری از او پرداخته و به او لقب بدیع الزمان دادند. همدانی به خود می‌بالید چون می‌توانست صد بیت شعر بعد از اینکه یک بار نزد او خوانده می‌شد، حفظ کند و آن را وارونه از آخر تا اول بخواند.

شگفتی و غرور او نسبت به خودش بعدی رسید که توجه مردم به حفاظ حدیث را رد می‌کرد و می‌گفت: آیا حفظ حدیث مسأله‌ای قابل توجه است؟ حاکم نیشابور گفته او را شنید و برای او یک جلد کتاب حدیث فرستاد و برای حفظ آن یک هفته به او مهلت داد. پس از یک هفته بدیع الزمان کتاب حدیث را برای حاکم پس فرستاد و گفت: چه کسی این را حفظ می‌کند؟! محمد بن فلان، جعفر بن فلان، از فلان!.. ناسهای مختلف و الفاظ گوناگون حاکم به او گفت: پس خودت را بشناس! و بدان که انجام این کار از قدرت تو خارج است.

اینها هستند حفاظ حدیث و این است قدرت آنان در حفظ حدیث نبوی. کتابهایی درباره زندگینامه‌ها و طبقات آنها تألیف شده که از قدیمترین آنها کتاب «طبقات الحفاظ» اثر مورخ شمس الدین ذهبی (متوفی در ۷۳۸ ق) است. وی این کتاب را از کتاب جامع خود که درباره تاریخ و طبقات اعلام معروف نوشته شده بود، استخراج کرد. برخی از علما و مورخان ذیلهایی بر آن نوشتند که از میان آنها حافظ حسینی دمشقی [متوفی در ۷۶۵ ق] و حافظ ابن فهد مکی^۱ مؤلف کتاب «لحظ الاحاط، بذیل طبقات الحفاظ» و مورخ حافظ سیوطی [متوفی در ۹۱۱ ق] را می‌توان نام برد.

طبقات نحویان

نحویان و لغویان نیز کتب طبقات مخصوص به خود داشتند. قرن سوم هجری شاهد نگارش اولین کتاب درباره زندگینامه‌های آنان بود، و آن کتابی است به قلم ابوالعباس سبرد نحوی (متوفی در ۲۸۵ ق) ولی وی تنها زندگینامه‌های بزرگان مکتب بصره را به رشته تحریر درآورد که تنها مکتب معتبر در مقابل مکتب کوفه بود. در قرن چهارم دو کتاب در باب زندگینامه‌های نحویان تألیف شد. یکی از آنها کتاب «اخبار النحویین- البصریین»^۲ به قلم ابوسعید سیرافی است که کتابی است کم حجم و مختصر. کتاب دوم «طبقات النحویین و اللغویین»^۳ تألیف ابوبکر بن الحسن زبیدی (متوفی در ۳۷۹ ق) می‌باشد که در آن زندگینامه‌های اعلام نحویان و لغویان را از روزگار ابولسود دؤلی تا زمان استاد نویسنده الرباحی (متوفی در ۳۵۸ ق) گردآوری کرده است. بسیاری از کسانی که بعد از او به تألیف زندگینامه‌ها پرداختند از این نسخه اصلی درباره نحویان و لغویان استفاده کردند که از آن جمله اند ابن فرضی اندلسی (متوفی در ۴۰۳ ق)، یاقوت رومی، قفطی (متوفی در ۶۴۶ ق)، سیوطی و مقریزی (متوفی در ۸۴۵ ق) و غیره.

۱. ابوالفضل تقی الدین محمد بن محمد، [۷۸۷-۸۷۱ ق]. در کتاب کشف الظنون آمده است که او در سال ۸۹۰ ق وفات یافته، آنچه از کتاب المصوء اللامع سخاوی نقل کرده ایم درستتر است.

۲. این کتاب را آکادمی پژوهشهای شرقی در الجزیره سال ۱۹۳۶ به کوشش مستشرق ف. کر نکو منتشر کرد.

۳. این کتاب اخیراً به اهتمام استاد محمد ابوالفضل ابراهیم منتشر شد.

در قرن هفتم هجری وزیر جمال‌الدین قفطی کتاب «انباه الرواة علی انباه النجاة» را به رشته تحریر در آورد. این کتاب با شرح حال استادان علم نحو در زمان ابوالأسود آغاز می‌شود و به شرح حال نحویان معاصر مؤلف پایان می‌یابد و در حدود هزار زندگینامه از دانشمندان علم نحو در هر عصر و در هر سرزمین اسلامی را شامل می‌شود و حتی شرح حال نحویان جزیره صقلیه و غزنه و ساوراءالنهر را نیز در برمی‌گیرد. این کتاب به روش الفبایی اسامی تنظیم یافته است. قفطی به زندگینامه‌هایی که پیش از او نگاشته شده بود اعتماد می‌کرد و همچنین به روایات و آنچه از شیوخ و کسانی که با آنها در خلال مسافرتها ملاقات می‌کرد و مکاتباتی که میان او و دانشمندان دیگر انجام گرفته بود نیز استناد کرد.

قفطی در تألیف کتاب خود با مشکل نامها، القاب، کنیه‌ها و شهرتها روبرو شد و نتوانست راه حلی برای رفع این مشکل بیابد. به این دلیل گاه زندگینامه شخصی را دوبار تکرار کرده زیرا که یک بار شرح حال او را زیر نام او و بار دیگر زیر کنیه یا شهرت او برده است. با وجود این در کتاب چنین مواردی بندرت پیش آمده است.

چون قفطی در نوشتن شرح حال کلیه نحویان و لغویان حتی کسانی که سهم بسیار کمی در این علم داشتند، اصرار داشت، کتاب قطور او حاوی زندگینامه‌های بسیاری از ادبا، شعرا، نویسندگان، فقها، محدثان، و سایر کسانی شده که به نحوی در علم نحو سهم بودند و از این جهت «انباه الرواة» کتابی درباب زندگینامه‌های ادبا و علما به‌طور کلی محسوب می‌شود.^۱

مورخ سیوطی (۹۱۱ ق) آخرین کسی بود که به تألیف درباره شرح حال نحویان پرداخت. کتاب او «بغیة الوعاة، فی طبقات اللغویین والنحاة» زندگینامه نحویان از زمان ابوالأسود تا عصر سؤلف را در برمی‌گیرد. این کتاب «سنگ تمام» تألیف درباب زندگینامه‌های نحویان بود. سیوطی در کتاب خود زندگینامه‌ها را به روش الفبایی مرتب کرد با این تفاوت که زندگینامه‌هایی را که نام صاحبان آن محمد و احمد بود به احترام نام پیاسبر (ص) به ترتیب در ابتدای کتاب آورد.

برای اینکه رعایت انصاف را در حق چنین مردانی کرده باشیم باید به کتاب قطور «الجمع المثناه، فی اخبار اللغویین والنحاة» تألیف تاج‌الدین [احمد بن عبدالقادر] بن مکتوم (۶۸۲-۷۴۹ ق) نیز اشاره‌ای بکنیم. سخاوی به این کتاب اشاره کرده و گفته که برخی از اجزاء آن را به خط خود مؤلف دیده است. این کتاب بسیار مفصل بوده و تنها «صاحبان ترجمه» ای که محمد نام داشته‌اند یک جلد بزرگ از این کتاب را تشکیل می‌دهند. حاجی خلیفه مؤلف کتاب «کشف الظنون» درباره این کتاب می‌گوید: کتاب بزرگی است که در حدود ده جلد می‌باشد، ولی منتشر نشده و به صورت نسخه خطی باقی ماند و

۱. استاد محمد ابوالفضل ابراهیم در تحقیق در این کتاب ارزنده کوششهای بسیاری می‌ذول داشت که سزاوار سپاسگزاری است. وی با ذکر منابع گوناگون و بسیار زندگینامه‌ها، اجزا و ارقام صفحه‌ها برای هر عالم نحو یا ادیبی که زندگینامه‌اش نگاشته شده، تحقیق خود را به اوج رساند. آرزو مندیم این کتاب بزودی منتشر شود تا مورد استفاده قرار گیرد.

پراکنده شد. احتمال دارد که این کتاب مختصری از کتاب «انباء الرواة» باشد. یک نسخه از این کتاب در دارالکتب المصریه موجود است.

طبقات شعرا

ابن سلام جمعی (متوفی در ۲۳۱ ق) با تألیف کتاب «طبقات فحول الشعراء» از تمام نویسندگان طبقات وزندگینامه‌ها پیشی گرفت زیرا که کتاب وی یکی از نخستین کتابها در این فن بشمار می‌آید. پس از او نویسندگان دیگر نگارش زندگینامه‌های بزرگان را برحسب طبقات و رشته دانش آنان آغاز کردند، شاید جمعی کتاب خود را به رد یا تصحیح وضع سورخ محمد بن اسحق و روشن کردن موقعیت او در برابر شعر عربی نگاشته، زیرا که این سورخ و راوی بزرگ متهم بود که شعر را زشت و فاسد کرده و علی‌رغم معلوم‌اتش در سیرت، اشعار بی‌ارزش را روایت و نقل کرده است. و مردم این اشعار ضعیف را از او پذیرفتند و خود او چنین عذر می‌آورد که: به شعر آگاه نیستم. ابن سلام او را سرزنش کرده که: پس چه کسانی این شعر را نقل کردند؟ و در طول هزاران سال آن را سرودند؟

به این دلیل ابن سلام مصمم شد که کتاب «طبقات الشعراء» را از دوران جاهلیت تا عصر خود تألیف کند تا عدم آگاهی به تاریخ شعرا و موقعیت آنان در شعر باعث نگردد که یکی از مبانی ادبیات عرب ناشناخته بماند. شک و تردید در اشعار روایت شده باعث گردید که ابن سلام طبقات الشعراء و وقایع مهم زندگی آنان را برای آگاهی و اطلاع دیگران تألیف کند همچنانکه سعی در تدوین احادیث موثق و صحیح باعث شد که کتبی درباره محدثان و راویان و اصحاب سند و میزان جرح و تعدیل آنان، نوشته شود.

ابن سلام همانقدر که سورخ و راوی شعر بود قدرت ادبی نداشت در حالی که جنبه ادبی زندگینامه‌های شعرا در کتاب «الشعراء» تألیف سورخ [عبدالله بن مسلم] ابن- قتیبه (۲۱۳-۲۷۶ ق) جلوه بیشتری دارد. وی علاوه بر شرح حال شعرا، جنبه‌های ادبی شعر را نیز برایمان روشن می‌گرداند. این کتاب مشتمل است بر «زندگینامه‌های شعرای معروف که اغلب اهل ادب آنها را می‌شناسند و اشعار آنها را به عنوان شاهی در اوضاع شعری غریب و در نحو و قرآن، نقل می‌کنند.» این قطعه از متن مقدمه نویسنده نشان می‌دهد که هدف از تألیف زندگینامه‌های شعرا خدمت به زبان، علم نحو و قرآن کریم بود.

در قرن چهارم هجری اسام ابو عبدالله محمد بن عمران المرزبانی (۲۹۷-۳۸۴ ق) به نگارش زندگینامه‌های شعرا پرداخت و شرح حال را برحسب مجموعه نامها مرتب کرد. مثلاً برخی از شعرای مسلمان نامشان عمرو می‌باشد و عده‌ای دیگر عماره و برخی موسی و بدین ترتیب... و این همان روشن الفبایی اسامی است منتها نامهای متشابه را در یک باب گرد آورده است. در این کتاب زندگینامه‌هایی یافت می‌شود که در منابع دیگر وجود ندارند یا برای یافتن آنها دشواریهای بسیار را باید متحمل شد.

۱. این کتاب به‌طور محققانه، مشروح و فهرست شده به کوشش مرحوم شیخ احمد محمد شاكر منتشر شد.

در همان قرن ثعالبی (متوفی در ۴۲۹ق) شرح حال، وقایع زندگی و اشعار شعرای قرن چهارم تمام کشورهای اسلامی را در کتاب خود «یتیم‌الدهر» گردآورد. این کتاب تصویری صادقانه و زنده از پیشرفت شعر عربی در قرن چهارم محسوب می‌شود، زیرا به بررسی زمینه‌های مختلف شعر و شعرای آن عصر می‌پردازد که با سرودن اشعار مدحی، هجوی و وصفی خود روحیه شاد و ظریفی را ارائه کرده‌اند. کتاب ثعالبی تنظیم منطقه‌ای دارد و بخشی از آن به شعرای آل‌حمدان، شام، مصر و مغرب و بخش دیگر به شعرای عراق و سومین بخش به شعرای فارس، جرجان، اصفهان، طبرستان و بخش چهارم به شعرای خراسان و ماوراءالنهر اختصاص یافته است. «یتیم‌الدهر» این امتیاز را دارد که بسیاری از نمونه‌های زیبای شعر عربی قرن چهارم را حفظ کرده و محدود به کشور و منطقه‌ای خاص نیست بلکه تا دورترین مرزها را نیز شامل می‌شود. مثلاً اوضاع و احوال ادبیات و شعر را در زمان حمدانیها، آل‌بویه، سامانیان، و غزنویان تصویر می‌کند که اگر ثعالبی آن را ثبت و حفظ نمی‌کرد به احتمال زیاد اکنون اطلاعی از آن در دست نبود.

شاید گفته شود که ثعالبی به آراستن عبارات کتاب اهمیت داده و تسجیع را در نگارش زندگینامه‌ها بکار برده که این کار ممکن است به معنی و دقت شرح حال آسیب برساند. برای پاسخ به این ایراد باید گفت ثعالبی انعکاسی است از احوالی که در عصر او حکمفرما بود. از نویسنده‌ای که معاصر خوارزمی، صابی^۱ صاحب بن عباد و بدیع الزمان همدانی و دیگر استادان تسجیع در نثر عربی، بود چه انتظاری می‌توان داشت. همچنین گفته می‌شود که ثعالبی به تاریخ تولد و وفات شعرا توجهی نکرده و این مسئله مهم در تألیف زندگینامه‌ها را نادیده گرفته است. در جواب باید گفت که این مرد پیش از آنکه یک مورخ و زندگینامه‌نویس باشد، یک نویسنده بود و همین صفت او بر کارش غالب شده است ولی این موضوع از ارزش کتاب او نمی‌کاهد.

کتاب «الآغانی» تألیف ابوالفرج [علی بن حسین] الاصفهانی (۲۸۴-۳۵۶ق) یکی از کتب معروف درباره زندگینامه‌های شعرا می‌باشد. در اصل این کتاب برای این نوشته نشده بود تا کتابی در این باب باشد بلکه زمینه تألیف آن به این ترتیب فراهم شد که الرشید به مطرب خود ابراهیم موصلی و دیگران دستور داده بود تا ابیاتی را برای او انتخاب و جمع‌آوری کنند. ابوالفرج کتابی را که به این ترتیب بوجود آمده بود، توسعه داد و به ذکر شرح حال شعرا و صاحبان آن ابیات از دوران جاهلیت تا عصر خود پرداخت و به بسیاری از قصاید آنها و وقایع زندگیشان پی‌برد. به این ترتیب این کتاب دائرة المعارف بزرگی شد نه تنها در زمینه شعر بلکه برای ادبیات عرب به طور اعم.

کتاب «یتیم‌الدهر» ثعالبی را نویسندگانی چون [علی بن الحسن] باخرزی (متوفی در ۴۶۷ق) مؤلف کتاب «دمیة القصر»، وراق خطیری (متوفی در ۶۸۰ق) مؤلف «زینة الدهر» و عماد اصفهانی (متوفی در ۹۷۰ق) مؤلف کتاب «خریة القصر» و جریده اهل العصر^۲، تکمیل کرده و زندگینامه‌های آن را به قرن ششم هجری رساندند. در قرن هفتم هجری یکی از پادشاهان بنی‌ایوب به نام ابوالمعالی ملک منصور به علت توجهی که به وقایع زندگی شعرا داشت کتابی در طبقات شعرا نوشت.

گرایش منطقه‌ای نیز در نگارش زندگینامه‌ها ملاحظه شده هنگامی که ابن سعید مغربی (متوفی در ۶۷۳ ق) کتاب القدرح «المعلی، فی التاریخ المحلی» را در شرح حال شعرای اندلس در نیمه اول قرن هفتم هجری تألیف کرد. ولی همانطور که قبلاً نیز گفته شد، ثعالبی نویسنده «یتیمه الدهر» دید وسیعتری نسبت به این موضوع داشت که به تألیف زندگینامه‌های شاعران مسلمان در نزدیکترین و دورترین نقطه عالم اقدام کرد. و این گرایش بار دیگر با تألیف کتاب «سلافة العصر فی محاسن اعیان العصر» پدید آمد. [علی بن احمد] ابن معصوم حسینی (۱۰۵۲-۱۱۰۴ ق) این کتاب را در شرح حال شعرای قرن یازدهم هجری شام، مصر، اهل حرمین (مکه و مدینه)، یمن، عراق، بحرین، ایران و مغرب به رشته تحریر در آورد.

طبقات صوفیان

مورخان مسلمان و نویسندگان کتب طبقات به طبقه صوفیان توجه بسزایی داشتند. سخاوی سورخ و حاجی خلیفه تعداد زیادی از این تألیفات را برشمرده‌اند که تاریخ قدیمترین آنها به قرن سوم هجری می‌رسد، که محمد بن علی حکیم ترمذی (متوفی در ۲۵۵ ق) کتاب خود را نگاشت.

در قرن چهارم هجری چند کتاب درباره زندگینامه‌های صوفیان و زاهدان نوشته شد که مهمترین آنها «طبقات النساك» تألیف [احمد بن محمد] ابن سعید اعرابی (۲۴۶-۳۴۱ ق)، «تاریخ الصوفیه» اثر ابوالعباس احمد بن محمد بن زکریا نسوی (متوفی در ۳۹۶ ق) و کتاب «اخبار الصوفیه والزهاد» تألیف محمد بن داود نیشابوری (متوفی در ۳۴۲ ق) می‌باشند. قرن پنجم هجری نمایانگر فعالیت دوتن از کسانی است که به کار تألیف درباره تاریخ تصوف و صوفیان اشتغال داشتند. این دوتن ابوعبدالرحمن [محمد بن حسین] سلمی (۳۲۵-۴۱۲ ق) و ابونعیم [احمد بن عبدالله] اصفهانی (۳۳۶-۴۳۰ ق) بودند. کتابی که از سلمی به جای مانده، «طبقات الصوفیه» است که در آن صوفیان را به پنج طبقه تقسیم نموده است. طبقه نخست با شرح حال فضیل بن عیاض، طبقه دوم با جنید، سومین با ابومحمد جریری، چهارمین طبقه با ابی بکر شبلی و آخرین طبقه با ابوسعید بن الاعرابی آغاز شده است. در این طبقه‌بندی ترتیب الفبایی رعایت شده و تنها به طبقات توجه کرده چنانکه شرح حال منصور بن عماد پیش از احمد بن عاصم انطاکی ذکر شده است. در مورد تاریخ تولد و وفات نیز روش یکسانی ندارد و گاه آن را ذکر کرده است ولی در بسیاری موارد به آن توجهی ندارد.

و اما کتابی که ابونعیم برایمان به جای گذاشته، کتاب «حلیة الاولیاء» است که سخاوی سورخ آن را چنین توصیف کرده: کتابی است غنی، و تکمیل کننده تمام کتبی که پس از

۱. اخیراً این کتاب به کوشش استاد نورالدین شریبه منتشر گردید، که با ذکر شماره جلد و صفحات شرح حال هر یک از صاحبان ترجمه، در زندگینامه‌ها امر تحقیق را برای محققان آسان نمود.

آن نوشته شده‌اند. اضافه می‌کند که: این جوزی اضافات کتاب خود «صفوة الصفوة» را از این کتاب گرفته است. سهم صوفی بزرگ قرن پنجم ابوالقاسم عبدالکریم قشیری (۳۸۶-۴۶۵ ق) را نیز در تألیف زندگینامه‌های صوفیان نباید از یاد ببریم. وی کتاب معروف خود «الرسالة القشيرية» را در شرح حال برخی از صوفیان نوشت و چون شاگرد سلمی بود در ترتیب طبقات تحت تأثیر او قرار گرفته بود. در قرن ششم هجری کتاب «صفوة الصفوة» تألیف سورخ ابن جوزی (متوفی در ۹۷۵ ق) منتشر شد. این کتاب در واقع تهذیب، تصحیح و تلخیصی از کتاب «حلیه» ابی نعیم شمرده می‌شود. نویسنده در تنظیم کتاب روش طبقه‌بندی ناحیه‌ای را پیش گرفت و با شهر مدینه آغاز کرد و سپس به مکه، بغداد و به همین ترتیب تا به مغرب و سواحل و صحراها رسید. هر شهری را که نام برده، طبقات عابدان و زاهدان آن ناحیه را نیز ذکر کرده است. شماره زندگینامه‌های آن به بیش از هزار زندگینامه می‌رسد در حالی که کتاب طبقات سلمی مشتمل بر صد و سه زندگینامه می‌شود. نگارش زندگینامه‌های صوفیان در قرن دهم هجری با تألیف کتاب «لواقح الانوار، فی طبقات الاخیار» اثر سورخ صوفی عبدالوهاب [بن احمد] شعرانی (۸۹۸-۹۷۳ ق) پایان یافت. در این کتاب که به «طبقات الشعرائی الکبری» معروف است، زندگینامه‌های صوفیان از آغاز پدید آمدن تصوف در اسلام تا عصر مؤلف، گردآوری شده است. این کتاب کاملترین و وسیعترین مرجع در زمینه زندگینامه‌های صوفیان محسوب می‌شود.

طبقات قضات

اسر قضاوت را نخست خود پیامبر انجام می‌داد. هنگامی که دین اسلام گسترش یافت، پیامبر (ص) این اسر را به عده‌ای از حکام خود واگذار کرد. اوضاع بدین منوال بود تا روی کار آمدن عمر بن خطاب که وی قضات شهرهای بزرگ را معین کرد و کار ایشان را به طور کلی تنها به اسر قضاوت مختص نمود. و بدین ترتیب تعداد قضات در کشورهای اسلامی افزایش می‌یافت. ایشان بوجود آورنده احکام، آثار و وقایعی بودند که باعث گردید زندگینامه‌نویسان همچنانکه شرح حال دیگر بزرگان علوم و فنون را می‌نوشتند، به نگارش زندگینامه آنها نیز گرایش پیدا کنند.

احتمالاً قدیمترین کتاب درباره طبقات قضات، چنانکه در کتاب «کشف الظنون» نیز ذکر شده، کتاب «قضاة البصرة» تألیف ابو عبیده عمر بن المثنی بصری (۱۱۰-۲۰۹ ق) می‌باشد. در کتب طبقات قضات نیز گرایشهای منطقه‌ای دیده شده چنانچه در مصر سورخ ابو عمر بن یوسف کندی (متوفی در ۳۰۰ ق) کتاب «اخبار القضاة المصریین» را درباره شرح حال قضات مصر تا سال ۲۴۶ هجری نوشته است. [حسن بن ابراهیم] ابن زولاق سورخ دیگر مصر (۳۰۶-۳۸۷ ق) کتابی در اتمام کتاب کندی تألیف کرد که شرح حال قضات تا سال ۳۸۶ هجری (یک سال پیش از مرگ نویسنده) را دربرمی‌گیرد. سخاوی در کتاب «الاعلان بالتویخ» به این دو کتاب اشاره کرده است. سپس در قرن نهم سورخ ابن حجر کتاب «رفع الاصر، عن قضاة مصر» را تألیف کرد که در آن زندگینامه‌های قضات مصر را به سده هشتم هجری

رسانده است.

در شام سورخ شمس‌الدین بن طولون - از مردان قرن دهم هجری - کتابی تحت عنوان «الثغرالبسام، فی ذکر من ولی قضاء الشام» درباره قضات دمشق نوشت که آکادمی علوم دمشق آن را منتشر کرده است.

« در این زمان شعر بار دیگر در تألیف زندگینامه‌های قضات اظهار وجود می‌کند و [محمد] ابن دانیال موصلی حکیم (۶۴۷ - ۷۱۰ ق) ارجوزه‌ای تحت عنوان «عقود النظام، فی من ولی مصر من الحکام» درباره قضات مصر به نظم در می‌آورد. و ابن اللبودی دمشقی نیز ارجوزه‌ای درباره قضات دمشق می‌سراید.

و اما در اندلس برخی از نویسندگان طبقات را می‌یابیم که زندگینامه‌های قضات اندلس را - از زمانی که مسلمانان آنجا را به دست موسی بن نصیر فتح کردند - به رشته تحریر درمی‌آوردند. یکی از نخستین نویسندگانی که در این باب تألیفاتی دارد، سورخ فقیه ابوعبدالله محمد بن حارث بن اسد خشنی (متوفی در ۳۶۱ ق) است. وی شرح حال قضات اندلسی را تا سال ۳۵۶ هجری - که محمد بن اسحاق ابن السلیم پس از قاضی معروف منذر بن سعید اسر قضاوت را به عهده گرفت - تألیف کرد. این کتاب شامل پنجاه زندگینامه است و اسامی قضات برحسب تعاقب و توالی‌شان در اسر قضاوت تنظیم یافته‌اند.

در قرن هشتم هجری کتابی درباره تاریخچه قضات اندلس به قلم شیخ ابوالحسن [عبدالله بن حسن] نباهی مالقی (۷۱۳ - ۷۹۲ ق) تحت عنوان «المرقبه العلیا، فی من یتحق القضاء والفتیا» نگاشته شد که علاوه بر شرح زندگینامه‌های قضات، درباره قضاوت و دادگری، صفات قضات، قضاوت جاهلانه و نادانسته و دیگر مسائلی که به قضاوت بستگی دارند، گفت‌وگو می‌کند.

طبقات اطبا

جای تعجب است که اطبا در کتب طبقات و زندگینامه‌ها کمترین سهم را داشته باشند. سخاوی سورخ در باب زندگینامه‌های اطبا تنها یک منبع را معرفی کرده و آن کتاب «عیون الانباء، فی طبقات الاطباء» اثر ابن ابی اصیبعه [احمد بن القاسم] (۶۰۰ - ۶۶۸ ه.ق) می‌باشد. مؤلف در این کتاب زندگینامه‌های اطبا را در طبقات مختلف برحسب کشور و ملیتشان طبقه‌بندی کرده است. مثلاً فصلی از کتاب به طبقه‌ای یونانی اختصاص یافته که این طبقه نیز به بخش‌های دیگر تقسیم می‌شود. و فصلی دیگر به طبقه‌ای عربی که در زمان ظهور اسلام می‌زیستند اختصاص دارد و به همین ترتیب طبای سربانی، گردانندگان کتب طبی از زبان یونانی به عربی، طبای عراق و جزیره، و طبای ایرانی، هندی، مغربی، مصری، شامی و غیره... فصلی از کتاب را به خود اختصاص داده‌اند. مؤلف اسامی را برحسب حروف الفبا سرتب نکرده و در هر طبقه زندگینامه‌ها را بدون ترتیب ذکر می‌کند و به این علت یافتن شرح حالها در این کتاب مشکل است. بنا به گفته سخاوی النجم بن فهد زندگینامه‌های این کتاب را برحسب حروف الفبا سرتب

نمود. ابن ابی اصیبعه طریقه تنظیم زندگینامه‌ها را اینطور شرح می‌دهد که او هریک از آنها را در جایی که برایشان شایسته‌تر است و برحسب طبقات و مراتبشان قرار داده است. بدون تردید تألیف زندگینامه بیش از چهارصد طیب از مشرق و مغرب زمین و ذکر وقایع و حوادث زندگیشان مستلزم استفاده از منابع و مراجع بسیار بوده که مؤلف در مقدمه کتاب از آنها ذکر به میان نیاورده است. ولی به هر حال ابن ابی اصیبعه بسیاری از معارف طبی و تاریخی گذشته را برایمان حفظ کرده و آنها را از کتابهایی گرفته که اکنون در دست نیستند مگر قسمتهایی از آنها که در کتاب «عیون الانباء» نقل شده‌اند. مارکوس مولر^۱ مستشرق این تکه‌های پراکنده را پس از تحقیق و بررسی منتشر کرده است. (مولر خود را به زبان عربی «اسرؤالقیس بن الطحان» نامیده که ترجمه عربی جالبی است از یک نام خارجی).

از نیمه قرن هفتم هجری کتاب «عیون الانباء» تنها منبع درباره زندگینامه‌های اطبا تا زمان مؤلف محسوب می‌شد. تا اینکه مرحوم دکتر احمد عیسی طیب لغوی محقق، ذیلی بر این کتاب نوشت که حاوی زندگینامه‌های اطبا از سال ۶۰ هجری تا سال ۱۳۶۱ هجری (برابر با ۱۹۴۲ میلادی) می‌شود و بدین ترتیب وی تاریخ اطبا را به هم پیوند داده و تکمیل کرده است.

دکتر احمد عیسی در تنظیم این کتاب از روش ابن ابی اصیبعه پیروی نکرده و برای سهولت کار پژوهشگران و مراجعان، آن را برحسب حروف الفبایی مرتب نمود. ناگفته نماند که ابن ابی اصیبعه شرح حال برخی از حکما و فیلسوفان را که به کار پزشکی نیز اشتغال داشتند در کتاب خود گنجانده زیرا که کار ایشان را در قلمرو موضوع کتاب خود محسوب داشته است. شرح حال این عده در کتاب «اخبار العلماء باخبار الحکماء» تألیف قفطی نیز ذکر شده زیرا که قفطی زندگینامه پزشکانی را که به فلسفه و حکمت نیز اشتغال داشتند در کتاب خود آورده است.

طبقات فیلسوفان و حکما

شاید نخستین کتابی که درباره تاریخ فیلسوفان و حکما نوشته شده کتاب «صوان الحکمة»^۲ باشد که ابوسلیمان منطقی سجستانی، یکی از حکمای قرن چهارم هجری آن را تألیف کرده است. بنا به گفته بیهقی، وی تألیفات بسیاری داشته که بیشترشان در زمینه معقولات می‌باشند. در قرن ششم ظهیرالدین بیهقی (متوفی در ۴۰۶ ه.ق) کتاب «تاریخ حکماء الاسلام» را نوشت. وی را نباید با احمد بن الحسین بیهقی (متوفی در ۴۰۸ ه.ق) محدث و مؤلف کتاب «السنن» که در حدیث نبوی است، اشتباه کرد. بیهقی حکیم شرح حال حکما و

۱. مارکوس یوزف مولر Marcus Joseph Muller (۱۸۰۹-۱۸۷۴).

۲. در کتاب کشف الظنون نام آن صنوان الحکمه آمده است، و در مقدمه کتاب تاریخ حکماء الاسلام بیهقی، نام آن صوان الحکمه، و به این صورت نام او در متن کتاب حکماء الاسلام، ذکر شده است.

فیلسوفان پیش از قرن پنجم و ششم را نیاورده مگر عده معدودی از حکمای غیرمسلمان قرن سوم و چهارم هجری را که از ایشان در کتاب ذکری به میان آورده است. بیهقی به اعلامی که در کتاب «صوان الحکمه» از ایشان نام برده شده نیز اشاره‌ای نکرده زیرا که معتقد بود سجستانی در کتاب خود آنچه را که لازم بوده درباره‌شان نوشته است.

در میان زندگینامه‌های او از حکمای شام، مغرب و اندلس نیز اسمی برده نشده و شاید اوضاع مغشوش آن زمان و شدت آشوبها و جنگهای صلیبی مانعی در راه تکمیل زندگینامه‌های او بوده‌اند. اغلب زندگینامه‌ها در کتاب او مختصر و حتی در برخی موارد از سه سطر تجاوز نمی‌کنند مانند زندگینامه محمد بن ایوب طبری صاحب زیج^۱.

و اما از قرن هفتم هجری کتاب «اخبار العلماء باخبار الحکما» برایمان باقی مانده که مؤلف آن مورخ و وزیر مصری جمال‌الدین علی بن یوسف قفطی (۵۶۸-۶۴۶ ق) مؤلف کتاب «انباه الرواة» است که در مبحث طبقات نحویان به او اشاره نمودیم. کتاب قفطی درباره حکما به طور اعم نوشته شده و از حکمای یونان، روم، اسکندریه، پارسیان، عرب و دیگر نواحی از گذشته دور تا زمان مؤلف نام برده شده و پاره‌ای از اقوال، معتقدات و مصنفاتشان را ذکر کرده است.

اسامی در این کتاب بر حسب حروف الفبا مرتب شده‌اند و برای سهولت دسترسی به زندگینامه‌ها در فصل جداگانه شامل کنیه‌هایی که با ابو و ابن آغاز می‌شوند به این کتاب اضافه کرده است. قفطی تاریخ تولد حکما را در زندگینامه‌ها از قلم انداخته و تاریخ وفات را نیز بندرت ذکر می‌کند.

۱. [معر. زیگ ← زایچه]، ۱. تعیین احوال و حرکات ستارگان؛ محاسبه نجومی. ۲. جدولی که از آن به حرکات سیارات معرفت یابند. [فرهنگ معون].

تاریخ شهرها و زندگینامه‌های بزرگان آنها

به علت توسعه ممالک اسلامی و افزایش تعداد شهرهای بزرگ، بزرگان و مشاهیر از جمله علماء، ادباء، شعراء، فقهاء، مفسران، محدثان و غیره، دل به عظمت این شهرها بسته و به طرف آنها جذب شدند. در نتیجه ضرورت ایجاب کرد تا تاریخ این شهرها نوشته شود البته نه فقط به صورت تاریخ جغرافیایی آنها، بلکه همراه با زندگینامه کسانی که در این شهرها متولد شده و پرورش یافته یا کسانی که به آنجا نقل مکان کرده و یا آنجا را ترک نموده بودند. در نتیجه تألیف این کتب، مجموعه‌ای سرشار از زندگینامه‌های بزرگان و معروفین مناطق مختلف بدست آمده است.

بعضی کتابها در تاریخ، جغرافیا و وقایع شهرها تألیف شده ولی زندگینامه‌های آنها کامل نیستند که از آن جمله است: «معجم البلدان» از یاقوت حموی، «المسالک والممالک» از [عبدالله بن عبدالعزیز] بکری (۴۳۲-۴۸۷ ق) و کتاب «مسالك الابصار» از [احمد بن یحیی] ابن فضل الله العمری (۷۰۰-۷۴۹ ق).

کتابهای دیگری هم هستند که تاریخ شهرها را از نظر فتوحات، و وقایع و حوادثی که در ضمن این فتوحات رخ داده، روش استیلای مسلمانان بر این شهرها چه از راه صلح و چه از طریق غلبه و به طور کلی جنگهایی که رخ داده بررسی می کنند نظیر کتاب «فتوح البلدان» [احمد بن یحیی] بلاذری (متوفی در ۲۷۰ ق) و «فتوح الشام» و اقدی (متوفی در ۲۰۷). در میان کتب تاریخ شهرها که سرشار از زندگینامه‌ها نیز می باشند، تنها تعدادی از آنها که نمایانگر روشهای تألیف این قبیل کتب می باشند دارای اهمیتند. قدیمترین و جامعترین مرجع در این زمینه کتاب «تاریخ بغداد» اثر خطیب بغدادی [احمد بن علی] (۳۹۲-۴۶۳ ق) است. در این کتاب قطور، مؤلف نخست به وصف پایتخت خلفای عباسی و فرهنگ و تمدن آن و سپس به شرح زندگینامه‌های نوابغ آن همراه با ذکر کارها، آثار و تألیفات ایشان پرداخته است. خطیب بغدادی زندگینامه‌های اعلام را بر حسب حروف الفبای نام کوچک آنها مرتب کرده و کتاب را به میمنت نام پیامبر (ص) با اسم محمد آغاز و سپس به ذکر اساسی دیگر به ترتیب الفبایی پرداخته است. در نتیجه این ترتیب خواننده با همان مشکلی روبرو است که قبلاً درباره کتاب «وفیات الاعیان» ابن خلکان ذکر کردیم. خطیب بغدادی در مقدمه کتاب، خود را به ذکر تاریخ وفات صاحبان ترجمه

ملزم کرده و چه بسا که از بین دو روایت با استناد به تاریخ وفات، آن را که به حقیقت نزدیکتر می‌بیند و یا ارجحیت می‌دهد، برمی‌گزیند.

کتاب «تاریخ بغداد» نزد دانشمندان پذیرفته و از شهرت بسیار برخوردار شد بطوری که مورخان به تقلید از این کتاب به تألیف تاریخ شهرها و پایتختهای دیگر اسلامی پرداختند. از جمله این مورخان [علی بن الحسن] ابن عساکر مورخ و محدث معروف (۴۹۹-۵۷۱ ق) است که کتاب «تاریخ دمشق» را به رشته تحریر درآورد. ولی به پیروی از خطیب بغدادی به نگارش زندگینامه‌های مردانی که در دمشق بدنیا آمده و یا به آن نقل مکان کرده بودند، همت گماشت و از ذکر هیچ دانشمند، راوی، محدث، مفسر، مورخ، سیاستمدار، ادیب، شاعر و یا صاحب‌مقامی غافل نماند و وقایع زندگی، آثار و اقوال آنان را به ثبت رساند. ابن عساکر همانند خطیب بغدادی از روش ذکر اسناد تبعیت کرد و در واقع هردو مورخ در نقل اخبار و حوادث تحت تأثیر روش محدثان و حفاظ بودند زیرا که هردو از بزرگترین حفاظ عصر خود بشمار می‌آمدند. بغدادی محدث عراق و پایتخت عباسیان و ابن عساکر محدث شام بود. دیگر دانشمندان شهرهای بزرگ اسلامی به تبعیت از بغدادی و ابن عساکر اقدام به تألیف تاریخ شهرها کردند و کتبی در باره تاریخ آذربایجان، اربل^۱، اصفهان، جرجان^۲، بخارا، بلخ و غیره نوشتند. در اینجا برای نمونه از کتاب «تاریخ جرجان» یا «معرفه علماء اهل جرجان» اثر حمزه بن یوسف السهمی (۳۴۰-۵۴۲ ه. ق) یاد می‌کنیم.

مؤلف کتاب را به چهارده بخش تقسیم کرده و در آن به شرح جریان فتح جرجان و زندگینامه یزید بن المهلب فاتح آن و فرزندان و خانواده و نسب او و اسامی برخی از اصحاب و تابعین می‌پردازد. و پس از ذکر اسامی حکام آن شهر از میان امویان و عباسیان و اسامی مساجد آن زمان، به نگارش زندگینامه‌های بزرگان جرجان به ترتیب حروف الفبای اسمیشان پرداخته است. مؤلف در ترتیب الفبایی فقط حرف اول اسامی را در نظر گرفته و به حروف بعدی توجه نکرده و به همین دلیل مثلاً نام احمد قبل از ابراهیم نوشته شده است. السهمی بخشی درباره کسانی که به کنیه خود معروف بودند به این کتاب اضافه کرده و سپس به ذکر زندگینامه‌های زنان پرداخته است. و چون او خود محدث بزرگی بوده، در ذکر اسناد از روش محدثان پیروی کرده و مثلاً چنین می‌گوید: فلان به نقل از فلان که از فلان نقل کرده به ما گفت... و به همین ترتیب ادامه می‌دهد تا به اولین راوی خبر می‌رسد^۳.

مورخان اندلس هنگام نگارش تاریخ شهرهای اندلس از ذکر زندگینامه‌های علمای آنها نیز غافل نماندند. کتابهای بسیاری وجود دارند که درباره مردان جزیره خضراء، اندلس، البیره، قرطبه، غرناطه و غیره نوشته شده‌اند. برای نمونه از کتاب «الاحاطه

۱. اربل، نام قدیم شهر اربیل در شمال عراق است.

۲. جرجان، صورت عربی شده گرگان. نام باستانی آن هورکانیا یا (به صورت فارسی مقتبس از اروپایی) هیرکانی یا هیرکانیا، ناحیه و ولایت قدیم ایران در گوشه جنوب شرقی دریای خزر، مطابق ولایت استرآباد.

۳. این کتاب نخستین بار در حیدرآباد دکن در سال ۱۹۵۰ به طبع رسید.

فی اخبار غرناطه^۱ از وزیر معروف لسان‌الدین بن الخطیب (متوفی در ۷۷۶ ق) نام می‌بریم. ابن الخطیب در مقدمه این کتاب وسیع خود علت تألیف آن را که تعصب ملی او بوده، ذکر کرده و صریحاً می‌گوید: «تعصبی در من بوجود آمد که در مورد هیچ دین و مقامی چنین تجلی نمی‌کند و بخاطر آن هیچ متعصبی را نمی‌توان سرزنش کرد.» در حقیقت ابن الخطیب در مقدمه کتاب از یک روح وطن‌پرستی و ناسیونالیسم عالی که محرک او در تألیف کتاب بوده، پرده برمی‌دارد، عشق او به اندلس به‌طور اعم و به‌وطن خویش غرناطه به‌طور اخص دلیلی بود برای نگارش چنین کتاب جامعی. در جایی دیگر ابن‌الخطیب از وطن‌پرستی خود پرده برداشته و می‌گوید: «در میان کسانی که سرشار از عشق به‌وطن بوده و هستند من فرد نوآوری نیستم، و نخستین کسی نیستم که سختی راه و دوری منزل زانویش را بر زمین ساید. زیرا که میهن‌پرستی با نهاد آدمی در آمیخته، و دیدگانش شیفته و فریفته زیباییهای دیارش گردیده است.»

شاید آنچه ابن الخطیب در اینجا بازگو کرده، تعبیری صادقانه از انگیزه حقیقی مؤلفانی است که به تألیف تاریخ شهر و دیار خود پرداخته‌اند. بغدادی نسبت به‌وطن خود بغداد، ابن‌عساکر دمشقی نسبت به‌دمشق و الازرقی^۲ (متوفی در ۲۲۳ ق) نسبت به‌مکه تعصب داشتند. الازرقی با وجود اینکه در یمن متولد شده بود، ولی مکه را موطن خود می‌دانست زیرا که در آنجا زندگی کرده بود و در همانجا نیز وفات یافت. ابونعیم [احمد بن عبدالله] اصفهانی (۳۳۶ - ۴۳۰ ق) نیز کتاب «تاریخ اصفهان» را درباره زندگی‌نامه‌های بزرگان و دانشمندان موطن خود نوشته است.

هدف ما در اینجا ثبت تمام کتب تاریخ شهرها و زندگی‌نامه‌های بزرگان آنها نیست زیرا که اسامی بسیاری از آنها در کتاب «کشف‌الظنون» حاجی‌خلیفه [مصطفی بن عبدالله، ۱۰۱۷ - ۱۰۶۷ ق] و «الاعلان بالتویخ» تألیف سخاوی نوشته شده است. ابن الخطیب در مقدمه کتاب «الاحاطه» برای تأکید این مطلب که کتابش کار تازه‌ای نبوده، اسامی تعداد زیادی از این کتابها را علی‌رغم تعداد زیادشان ذکر کرده است. ولی در تألیف این کتاب برخلاف ابن‌عساکر و خطیب بغدادی از روش ذکر اسناد متابعت نکرده و در قسمتهایی از متن کتاب به‌نقل از پیشینیان و کتب دیگر خود پرداخته است. ابن الخطیب در شرح حال مردان روش جالبی دارد، زیرا که ابتدا شرح حال صاحب ترجمه را نوشته و سپس به ذکر مسلک، دانش، تألیفات، شاگردان و تولد و وفات او می‌پردازد.

مؤلف کتاب «الاحاطه» برای ترتیب اعلام کتاب خود، آن را به بخشهای مختلف تقسیم و سپس در هریک از آنها حروف الفبای حروف اول اسامی مرتب کرد. چنانچه نام احمد پیش از نام ابراهیم قرار گرفته است. وی در ترتیب طبقات ابتدا زندگی‌نامه پادشاهان را نوشته و سپس امرا، اعیان و بزرگان، قضات، قاریان و دانشمندان، نویسندگان و شعرا و به همین ترتیب ادامه داده تا به صوفیان و درویشان ختم کرده زیرا وی قصد داشت کتاب را با «ملک» آغاز و به «مسک» ختم کند.

۱. دارالمعارف نخستین جلد‌های آنرا به کوشش استاد محمد عبدالله عنان منتشر کرد، و تا کنون بقیه جلد‌های آن منتشر نشده است.

۲. ابوالولید محمد بن عبدالله الازرقی (متوفی در ۲۵۰ ق).

ابن خطیب در ارائه زندگینامه‌ها بسیار دقیق است و شخصیت ظاهری صاحب ترجمه را به دقت شخصیت باطنی و معنوی او ارائه می‌دهد. ولی مانند ابن خاقان در کتاب «قلائد العقیان» معنا را اجباراً اسیر لفظ و جمله‌پردازی نمی‌کند. ابن الخطیب افکار خود را پس از تأمل بسیار با لفظی بلیغ و اسلوبی زیبا که گاه سجعهایی در آن ظاهر می‌شود، بیان می‌کند، اگر چه گاه در بیان مطلب به مبالغه‌گویی می‌پردازد مانند آنچه که در شرح حال سلطان محمد بن یوسف بن اسماعیل، از پادشاهان دولت بنی‌الاحمر در غرناطه، گفته: «این سلطان مبارکترین فرد خاندان خویش است و خوشبخت‌ترین آنان از لحاظ تولد و تولیت، خداوند صفاتی چون زیبایی صورت، رشادت قامت، اعتدال اخلاق، درستی اندیشه، ژرفی فکر و حسن برخورد با مشکلات را در او یکجا گردآورده افزون بر این وی دارای صفات دیگری است چون بردباری و صبر که نزد خدا بسیار پسندیده است، پاکی دل که نمایانگر ایمان وی می‌باشد، خوش برخوردی، سرعت انتقال، تقوا و پاکدانی و نیز حسن کمک به دیگران و ابداع واپنکار، معتقد بودن به جهاد، ثبات رأی و تحمل بسیار، مشهور بودن به دلیری، سردمداری و توفیق در تحقق بخشیدن به هدفهایش.»

برای مقایسه روش ابن خاقان و ابن الخطیب در نگارش زندگینامه‌ها نمونه‌ای می‌آوریم از نوشته‌های این دو درباره‌ی المعتمد بن عباد. ابن خاقان درباره‌ی این شخصیت می‌نویسد: «المعتمد علی‌الله پادشاهی سرکوب‌کننده دشمنان بوده و قدرت و جوانمردی را در کنار هم داشت. بر دنیا چون بدر هدایت طلوع کرده، و هیچ روزی دست او از کار باز نمی‌ماند و بی‌ثمر نبود، گاه قلم و گاه نیزه در دست داشت. روزگار او سرشار از شادمانی و لبان احسان او به لبخند باز بودند.» و ابن خطیب درباره‌ی همین سرد چنین می‌گوید: «او جنگاوری دلیر، قهرمانی شجاع و شاعری با تجربه بود. ملت سپاسگزار از خلق و خوی او بودند.»

در اینجا سخن درباره‌ی کتاب «الاحاطه» را کوتاه کرده و به کتاب دیگری می‌پردازیم به نام «المغرب فی حلی المغرب»^۱ درباره‌ی اندلس و زندگینامه‌ی سردان آن که توسط شش تن از دانشمندان اندلس تألیف شده است. در میان نویسندگان این کتاب از حجازی و ابن سعید [علی بن موسی المغربي، ۶۱۰-۶۸۵ ق] نام می‌بریم. کتاب به ترتیب تقسیمات منطقه‌ای اندلس تنظیم یافته و با شرح و توصیف پایتخت اندلس آغاز می‌شود و از تاریخ و ابنیه آن، رودخانه‌ها و باغها و آنچه که آن را احاطه کرده و آن را از دیگر شهرها متمایز ساخته چون منابع و گیاهانش، سخن می‌گوید، و سپس به زندگینامه‌های بزرگان آن به ترتیب طبقاتشان از امرا، رؤسا، دانشمندان، شعرا و طبقه «لفیف» می‌پردازد، طبقه لفیف شامل کسانی می‌شود که در طبقات چهارگانه فوق‌الذکر جای ندارند و از اصناف مختلف تشکیل می‌شود.

ابن سعید نویسنده‌ی دیگر کتاب «المغرب» از کتب پیشینیان چون ابن حیان [حیان بن خلف ۳۷۷-۴۶۹ ق] ابن بشکوال [خلف بن عبدالمملک، ۴۹۴-۵۷۸ ق]، الحمیدی، ابن الفرضی [ابوالولید عبدالله بن محمد، ۳۵۱-۴۰۳ ق]، ابن بسام [ابوالحسن علی بن بسام، ۴۷۷-۵۰۰ ق]

۱. «دارالمعارف مصر» آن را در دو جلد بزرگ و به کوشش دکتر شوقی ضیف، که برای آن فهرستهای سودمند ترتیب داده، منتشر کرده است.

۵۴۲ق]، ابن خاقان و دیگران استفاده کرده و در بسیاری موارد از پدر خود موسی بن سعید نقل می‌کند و می‌نویسد: «پدرم به‌سن گفت» یا اینکه «به‌خط پدرم یافتم...» در اینجا از ذکر کتاب «روض البشر» که زندگینامه مردان دمشق در قرن سیزدهم را دربردارد، غافل نخواهیم ماند. مؤلف این کتاب سورخ شیخ محمد جمیل الشطی [۱۸۸۲-۱۹۵۹]، رهبر مذهبی حنابله دمشق می‌باشد. وی پس از «روض البشر» کتاب دیگری تحت عنوان «تراجم اعیان دمشق فی نصف القرن الرابع عشر الهجری» نوشت که هردو کتاب در طول سنوات ۱۳۶۵ و ۱۳۶۷ هجری انتشار یافتند.

فصل چهارم

در پیرامون زندگینامه‌نویسی

زندگینامه‌های زنان- تفصیل و اختصار
در زندگینامه‌ها- انصاف و کینه‌ورزی
در زندگینامه‌ها- تحقیق در زندگینامه‌ها-
توجه به تاریخ تولد و وفات- منابع
زندگینامه‌ها- ترتیب اعلام در زندگینامه‌ها-
ضبط اعلام و تحقیق انساب- تلخیص و ذیل
نویسی بر زندگینامه‌ها- هم‌عصر بودن
و اثر آن در زندگینامه‌نویسی.

زندگینامه‌های زنان

مورخان و زندگینامه‌نویسان زن مسلمان عرب را از نظر دور نداشتند و این نمایانگر دید احترام‌آمیز اسلام به زن می‌باشد. مورخان برای زن مقامی که شایسته آن است قائل بودند، که این موضوع احتیاج به بررسی و توضیح مخصوص دارد. در واقع زندگینامه‌نویسان ما وقتی زن را در برنامه کار خود قرار دادند درباره او منصفانه عمل کردند. شرح حال برخی از زنان یا به‌طور جداگانه در کتب مخصوص نوشته شده و یا همراه با زندگینامه‌های مردان در کتب زندگینامه‌های عمومی گنجانده شده است. نویسنده کتاب معروف «بغداد» احمد بن ابی طاهر طیفور خراسانی [۲۰۴-۲۸۰ق] کتابی تألیف کرده درباره بلاغت زنان، گفتارها و لطیفه‌های جالبشان، تاریخچه‌ای درباره اصحاب رأی از میان آنها و اشعارشان در دوره جاهلیت و صدر اسلام. قسمتی از این کتاب در دهه اول قرن اخیر تحت عنوان «المنثور و المنظوم» به چاپ رسید. بنا بر نوشته حاجی خلیفه، ابوالمظفر محمد بن احمد ابیوردی (متوفی در ۵۰۷ه ق^۱) کتابی تحت عنوان «تاریخ النساء» نوشته است. ولی ابن خلکان در میان کتابهای ابیوردی به این کتاب اشاره‌ای نکرده است. سخاوی مورخ نیز ذکر می‌کند

۱. در کشف‌الظنون ذکر شده که وی در سال ۵۰۷ وفات یافته، و آن غلط‌چایی است.

که ابن عساکر کتابی تحت عنوان «معجم النسوان» و تاج الدین علی بن انجب بغدادی (۵۹۳ هـ - ۶۷۴ ق) کتابی با عنوان «تاریخ نساء الخلفاء من الحرائر والاماء» تألیف کرده‌اند. در عصر حاضر دو کتاب دربارهٔ اعلام زنان و طبقات و زندگینامه‌های آنان منتشر شده است. کتاب اول «الدرالمثور، فی طبقات ربات الخدور» اثر خانم زینب فواز، ادیب و نویسندهٔ سوری است. فواز در سوره متولد شد اما ساکن و بزرگ شده مصر بود و در سال ۱۹۱۴ درگذشت. وی در کتاب خود زندگینامه‌های زنان مشهور درگذشته و حال را چه عرب و چه غیرعرب گردآورده است. در این کتاب زندگینامهٔ ماجدهٔ قرشیه را درکنار زندگینامهٔ ماریاترزی اتریشی، و زندگینامهٔ متیم هاشمیه راکنار شرح حال مارگرت ملکهٔ انگلستان می‌یابیم. اعلام در این کتاب با ارزش، برحسب حروف الفبا مرتب شده‌اند و کتاب با نام آمنه بنت وهب مادر پیامبر (ص) آغاز و با نام ولادة دختر خلیفهٔ مستکفی پایان می‌یابد.

دومین کتاب «اعلام النساء فی عالمی العرب و الاسلام» تألیف عمر رضا کحاله مورخ معاصر است که برحسب حروف الفبا مرتب شده بطوری که مراجعه و استفاده از کتاب تا حد زیادی آسان شده است. ترتیب الفبایی در تمام اجزای یک نام رعایت شده است. این کتاب به رغم مختصر بودن زندگینامه‌ها برای محققان مرجع مهمی دربارهٔ تاریخ زن مسلمان عرب بشمار می‌آید زیرا که در پایان هر زندگینامه دیگر منابع و مراجع قدیم و جدید را نیز ذکر می‌کند.

وجه اختلاف بین این کتاب و کتاب «الدرالمثور» که شرح حال زنان مشهور تمام نقاط دنیا در گذشته و حال را جمع‌آوری کرده، کاملاً واضح است. زیرا که کتاب «اعلام النساء» تنها به زنان عرب و مسلمان اختصاص دارد، و ضمناً در این کتاب مراجع مختلف هریک از زندگینامه‌ها ذکر شده تا مراجعه به منابع اصلی میسر باشد.

اخیراً زن عرب به وظیفه‌اش در برابر نگارش سیرت و زندگینامهٔ همجنسان خود آگاه گشته است، و شاید یگانگی جنسیت میان نویسنده و صاحب ترجمه باعث شود تا نویسنده بیشتر قادر به درک حالات روحی و تجزیه و تحلیل شخصیتها باشد و محسناتی را که شاید یک زن بهتر بتواند در زن دیگر دریابد، ارزیابی کند.

بیش از این مطلب را به درازا نمی‌کشانیم و به آوردن چند نمونه اکتفا می‌کنیم که از آن جمله‌اند: کتابی موسوم به «باحثة البادية» نوشتهٔ می [ماری بنت الیاس زیاده ۱۸۸۶-۱۹۴۱]، شرح حالهای «بطلة كربلاء»، «آمنه بنت وهب» و «نساء النبی» تألیف دکتر بنت الشاطی [عائشه عبدالرحمن]، زندگینامه‌های «امهات المؤمنین»، «رابعه العدویه» زن صوفی عاشق، و کتاب «نساء شهیرات می الشرق و الغرب» نوشتهٔ ادیب و دادسکاکینی با همکاری خانم تماضر توفیق و کتاب «نساء متفوقات» دربارهٔ برخی از زنان شرقی و غربی در گذشته و حال نوشتهٔ سلمی حفار گزیری.

زن عرب مسلمان مقامی شایسته در کتب طبقات و زندگینامه‌ها دارد، و هیچ کتاب از زندگینامه‌های عمومی عاری از شرح حال آنان نمی‌باشد. در کتاب «معجم الادباء» یاقوت حموی زندگینامه‌های زنان، گرچه اندک، وجود دارد. در «وفیات الاعیان» نیز شرح حال زنانی چون سیده سکینه، رابعة العدویه، ام المؤمنین و دیگران یافت می‌شود. و در کتاب

«الوافی بالوفیات» زندگی زنانی چون سیده نفیسه^۱ (رض) و فضل جاریه و در «صفة الصفوة» تألیف ابن جوزی مورخ، زندگینامه‌های بسیاری از زنان عابد و پرهیزکار و در «الدرر الکامنه» اثر ابن حجر شرح حال زنان معروف قرن هشتم آورده شده است. و در دیگر کتب زندگینامه‌ها و طبقات نام زنان عرب مسلمان را می‌یابیم که سهم خود را در کنار مردان و به همان نسبت بدست آورده‌اند.

در اینجا باید برای سپاس از ابن سعد (متوفی در ۲۳۰ ق) مورخ معروف سیره و مغازی و صاحب کتاب «طبقات ابن سعد» بخاطر توجهی که به زنان داشته، یاد کنیم. وی با اضافه کردن زندگینامه‌های صحابه (زن) به کتاب خود درباره آنان بسیار منصفانه رفتار کرد و با این اقدام ارزنده، مورخان و زندگینامه‌نویسان پس از خود را متوجه ساخت تا جانب عدالت و انصاف را در مورد زنان مسلمان عرب رعایت کنند.

تفصیل و اختصار در زندگینامه‌ها

زندگینامه‌ها ممکن است مفصل یا مختصر باشند. تفصیل یا اختصار شرح حالها بستگی به عوامل بسیاری دارد که برخی زندگینامه‌ها به نویسنده زندگینامه یا سیره و در برخی دیگر به صاحبان ترجمه ارتباط پیدا می‌کند. بدیهی است مجموعه اطلاعات و حقایقی که درباره صاحب ترجمه بدست می‌آید در طویل ساختن زندگینامه مؤثر است و زمینه را برای نویسنده آماده می‌سازد تا درباره شخصیتی مفصلاً صحبت کند و بدین مناسبت زندگینامه طولانی و مفصل می‌شود.

برخی از شخصیت‌های مهم اسلامی زندگینامه‌نویسان را قادر ساختند تا به نسبت اهمیتی که داشتند و میزان اطلاعاتی که درباره‌شان وجود داشت شرح حالشان را مفصل بنویسند. چنانچه زندگی ابوعلاء معری، یاقوت حموی مورخ را قادر ساخت تا زندگینامه او را در صدوده صفحه بنویسد. زندگی اسامه بن منقذ، شاهزاده جنگاور و مجاهد عرب، نیز برای یاقوت موضوع باروری بود و شصت صفحه از کتاب «معجم الادبا» را به خود اختصاص داد. در حالی که همین مورخ شرح حال برخی از مردان را فقط در چهار سطر نوشت. یاقوت با تألیف شرح حال صاحب بن عباد در صدوپنجاه صفحه کار خود را به اوج رسانده بود. آنچه که به تفصیل این شرح حال کمک کرد، زندگی پرمآجر، ستیزها و منازعاتی بود که صاحب بن عباد در زندگی خود برانگیخت و تناقضاتی بود که در شخصیت او وجود داشت و نویسنده بزرگی چون ابوحیان توحیدی را وادار ساخت تا در انتقاد از غرور او که یکی از بزرگترین ادیبان عرب بشمار می‌رود، کینه‌جویی را بیش از انصاف بکاربرد.

از طرف دیگر زندگینامه‌نویس ممکن است زندگینامه را بخاطر رعایت حال صاحب ترجمه — اگر در قید حیات و معاصر نویسنده باشد — یا بخاطر نفوذی که دارد و یا برای تقرب جستن به او مفصل بنویسد. گاه حتی دوستی و تعصب نویسنده نسبت به صاحب

۱. نفیسه (۱۴۵-۲۰۸ ق) بنت الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب. بانویی دانشمند و پرهیزکار، عالم در حدیث و تفسیر و حافظ قرآن.

ترجمه با تفصیل زندگینامه ارتباط پیدا می‌کند.

گرچه نمی‌توانیم نویسنده بزرگی چون لسان‌الدین بن خطیب مورخ اندلسی را در تألیف زندگینامه سلطان محمد یوسف بن اسماعیل - پادشاه غرناطه و امیر مسلمانان در زمان ابن الخطیب در اندلس در قرن هشتم هجری - به‌تعصب و جانبداری متهم کنیم، ولی بی‌تردید بخاطر دوستی با شاه و سلطان بود که شصت صفحه از کتاب «الاحاطه» را به‌او اختصاص داد. خطیب با غرق ساختن سلطان محمد در صفات مبالغه‌آمیز دوستی خود را نسبت به‌او بیشتر نشان داد چنانچه درباره او گفته: «آوازه‌اش بسان خورشید نیمروز بود. آفاق را زیر نفوذ خود قرار داد و با نسبت خود به سعد بن عباد به آسمانها رسید. و به‌چه افتخاری نائل گردید، نزد هر کس که آن را شنید یا دید.»

در واقع لسان‌الدین بن خطیب دست‌پرورده پادشاهان بنی‌الاحمر در غرناطه و وزیر سلطان محمد بود و حتی پیش از آن مقام وزارت پدر او را داشت و در این صورت تعجب آور نیست اگر در موقع تألیف تاریخ یا زندگینامه آنان در وصف و ستایش از ایشان مبالغه کرده باشد. گرچه لسان‌الدین در شرح زندگینامه‌های دیگر پیشینیان و معاصران خود نیز مبالغه می‌کرد و این مسأله در زندگینامه‌های کتاب «الاحاطه» کاملاً بی‌چشم می‌خورد.

سخاوی مورخ در کتاب «الاعلان بالتوبیخ، لمن ذم التاریخ» به‌مورخان و نویسندگان توصیه می‌کند که در شرح زندگینامه‌ها باید مطالب را بدون کم و کاست یا اضافه بیان کرده و برای زندگینامه یا سیرت‌نویس این شرایط را قائل بود که: «علاقه و احساس نباید بر او غالب شود و به‌مبالغه در ستایش کسی که دوست دارد پردازد و در مورد دیگران کوتاهی کند. باید بحدی دادگر و عادل باشد که بتواند علاقه خویش را نادیده و راه انصاف را پیش بگیرد. چون احساس و علاقه را نادیده گرفتن نیروی فوق‌العاده‌ای لازم دارد.

انصاف و کینه‌ورزی در زندگینامه‌ها

بی‌تردید، گفته سخاوی درباره رعایت انصاف و دخالت ندادن علاقه شخصی، صحیح است و لازم است که مؤلفان سیره و زندگینامه‌ها همواره آن را در مدنظر داشته باشند. زیرا که کینه‌جویی و جانبداری مورخ، حقیقت را از بین می‌برد. با این حال، برای زندگینامه‌نویس با انصاف و پرهیزکار، دوری از تمام عوامل جانبداری و احساس و علاقه دشوار است و این مسؤولیتی است بردوش انسان در برابر آنچه بدست می‌آورد یا از خود باقی می‌گذارد. و شاید سخاوی خود را ملزم به رعایت انصافی که در کتاب معروف خود «الضوء اللامع، فی اعیان القرن التاسع» به آن اشاره کرده، نکرده است. زیرا، هم‌عصر بودن و بعضی از عوارض آن از قبیل رقابت و حسادت میان افراد، او را وادار ساخته بود تا نسبت به بسیاری از دانشمندان معاصر خود هنگام تألیف زندگینامه‌های آنان، کینه‌ورزد و درباره آنان منصفانه قضاوت نکند و حتی هنگام بدگویی از آنان قادر به کنترل احساسات شخصی خود نباشد. و این، از مورخی چون او که خود برای دیگر مورخان برنامه و دستورالعمل

باقی گذاشته، بسیار بعید است. سخاوی به علت اختلافی که میان او و مورخ بزرگ معاصرش سیوطی پیش آمده بود (و رقابتی که گاه میان اصحاب یک حرفه پیش می‌آید)، عقیده خود را در مورد رعایت انصاف و بیطرفی و نادیده گرفتن احساسات شخصی، از یاد برد و هنگام نگارش شرح حال او در جلد چهارم کتاب «الضوء اللمع»، اختیار قلم از دست داد و وی را متهم به دروغ‌گویی نسبت به شیوخ، سرقت ادبی، ضعف کفایت در تدریس و داشتن عیوب بسیار دیگر کرد. و حتی به بعضی از خصوصیات شخصی او نیز پرداخته و گفته: «... و هنوز او را هوسباز می‌شناسم، و بسیار متکبر و مغرور، حتی نسبت به مادرش؛ بطوری که همواره از او شکایت می‌کرد.»

اگر سخاوی مورخ و زندگینامه‌نویس نسبت به معاصران خویش کینه نمی‌ورزید، نمونه‌ای می‌شد برای سایر زندگینامه‌نویسان به همان صورتی که در کتاب خود «الاعلان بالتویخ» پیشنهاد کرده بود. ولی در مورد سخاوی از تأثیر یک عامل روحی نیز نباید غافل بمانم زیرا که سخاوی نسبت به مورخان معاصر خویش کینه بسیار داشت و شاید می‌خواست یگانه مورخ عصر خود باشد و به همین دلیل سعی کرد به تمام مورخان معاصر خود توهین کند و یا از ارزش ایشان بکاهد. و شاهد این امر کنایه‌های او به مورخ معاصر خود مقریزی است. سخاوی وی را متهم کرده بود که کتاب معروف خود درباره مسائل (جغرافیایی و عمرانی) مصر و قاهره را از نسخه خطی مورخ احمد بن عبدالله اوحدی اقتباس کرده است و در این مورد گفته: «برای آن کتاب زحمت کشیده بود و در آن از خود مایه گذاشت و قسمتهایی از آن را پاک‌نویس کرده بود، و سپس مقریزی پرهیزکار آن را رونویس کرد و بعد از افزودن اضافاتی چند آن را به خود نسبت داد.» و در جایی دیگر نیز به او کنایه زده و گفته: و در آن —منظور در موضوع تاریخ— صاحب مصنفاتی چند شد، از جمله کتاب خط قاهره، و این کتاب ارزنده و مفیدی است چون او پیش‌نویس اوحدی را همان‌طور که در زندگینامه او گفتیم، بدست آورده بود و به آن اضافاتی نه‌چندان مفید افزود. سخاوی کینه‌ورزی را به جایی رساند که مقریزی را در نقل اخبار به دروغ‌گویی نیز متهم کرد.

با وجود این، ابن حجر مورخ —استاد سخاوی مورخ— درباره چگونگی تألیف کتاب «خطط» مقریزی با شاگرد خود هم‌عقیده نیست زیرا که ابن حجر به رعایت انصاف و بیطرفی و دوری از انگیزه‌ها و اغراض شخصی معروف است. و به همین دلیل هنگام نوشتن زندگینامه مقریزی در کتاب خود به این مسأله اشاره‌ای نکرده و حتی درباره او چنین گفته: «او دارای نظم‌ی برتر، نثری روان‌تر، و مصنفاتی خیره‌کننده است مخصوصاً در تاریخ قاهره. زیرا که او با تألیف این کتاب تصویر و خاطره اماکن آن را زنده نگه داشت، نقاط دور افتاده‌اش را به مردم شناساند، به آثار آن تازگی بخشید و شرح حال بزرگان را ضبط کرد.»

در عین حال در گفته سخاوی در مورد سرقت کتاب اوحدی [احمد بن عبدالله، ۷۶۱ — ۸۱۱ ق] بوسیله مقریزی تناقض وجود دارد، زیرا گاه نقل این داستان را به استاد خود ابن حجر نسبت می‌دهد و گاه چنین وانمود می‌کند که گفته خود او است. و عقیده من در مورد مقریزی همان عقیده ابن حجر است. از این مسأله فقط کینه سخاوی آشکار می‌شود که

در مورد زندگینامه‌های دیگر مورخان معاصر او چون ابن تغری بردی و بقاعی نیز ظاهر گشته است و حتی ابن خلدون از سرزنش و توهین او در امان نمانده است. کینه‌ورزی در میان مورخان و زندگینامه‌نویسان عملی زشت و نکوهیده است. زیرا خواننده‌ای را که در جست‌وجوی حقیقت است گیج و سردرگم می‌سازد. گاه زندگینامه‌نویسان عقاید متناقضی در مورد یک شخص ابراز کرده‌اند. از جمله این اشخاص عبدالرحمن بن علی التفهنی قاهری از دانشمندان مصر در سده نهم هجری است. مورخان در مورد او عقاید مختلفی داشته‌اند که به بیطرفی آنها، عوامل روحی و یا علاقه و مصلحت شخصیشان بستگی پیدا می‌کند. ابن حجر مورخ درباره او چنین می‌گوید: «اجتماعی، بسیار متعصب در مورد دوستان خویش و با مردم و مسائل دنیا آشنا بود.» و در جایی دیگر چنین گفته: «خوش اخلاق، با تحمل و قدرت بسیار بود، اگر غضب کند قابل تحمل نیست، و اگر بر سر مهر آید بی‌نظیر است.» و بار دیگر در کتاب خود «رفع الامر عن قضاة مصر» که درباره قضات مصر نوشته شده می‌گوید: او در قضاوت روش پسندیده‌ای داشت و در معاشرت با مردم بسیار خوش خلق بود و محافظه کاری، بخشش، شهامت و شوردانش- اندوزی داشت.

ولی باید دید العینی بدالدین (متوفی در ۸۰۰ هجری) مورخ معاصر او درباره اش چه می‌گوید: «پدر او کشاورزی عامی و کم درآمد در شهر تفهنه بود. پسرش پس از رسیدن به سن بلوغ از خانه فرار کرده و به شهر قاهره گریخت و در آنجا برای یک خرکچی کار می‌کرد... به دلیل برتریهایی که در میان مردم بدست آورد او را برای قضاوت انتخاب کردند. ولی با عده‌ای از اسرا تماس حاصل کرده پولدار شد، سپس ناسپاسی و طغیان آغاز کرد. از طریق رشوه دادن سعی کرد مسند قضاوت حنفیان را بدست آورد. او اهداف فاسدی داشت و برای رسیدن به آنها چیزهایی می‌بخشید. ولی هیچ گاه کتابی را به طور کامل نخوانده و یا تألیف و گردآوری نکرده ولی فحاشی و بیهوده‌گویی بسیار کرده است.»

و اگر در پی یافتن علت کینه العینی مورخ نسبت به تفهنی به تاریخ رجوع کنیم، درسی یابیم که میان این دو در حرفه و در بدست آوردن مقام استادی رقابتی وجود داشت. تفهنی نزد امرای مصر موقعیت خوبی داشت و مخصوصاً پس از ازدواج با دختر شهاب محلی بزرگترین تاجر مصر، مقام و موقعیت او نزد مردم بالا رفت. ولی وقتی مقام استادی مؤدیه را بدست آورد، عینی همت خود را بر آن گماشت تا او را از میان برداشت. او و العینی می‌توانستند به نسبت نفوذی که نزد صاحبان قدرت داشتند مقام قضاوت و استادی را به عهده بگیرند. در نتیجه، رقابت در کسب مقام باعث گردید که العینی چنین عقیده‌ای درباره رقیب خود داشته باشد.

تحقیق در زندگینامه‌ها

تحقیق و مقابله روایات و حقیقت‌طلبی از شرایط زندگینامه‌نویسان و مورخان و مؤلفان

سیره‌ها می‌باشد، زیرا تاریخ زندگی افراد و گروه‌ها نوعی از تاریخ عمومی به حساب می‌آید. در این مورد یاقوت حموی، نویسنده «معجم الادباء»، نمونه شگفت‌انگیزی است. وی دربارهٔ مسائل پژوهش کرده و بعد در مورد آنها اظهار عقیده می‌کند. در هیچ مسأله‌ای اگر یقین حاصل نکرده باشد اظهار نظر نمی‌کند و در چنین مواردی کلماتی چون گمان می‌کنم، فکر می‌کنم و دیگر عبارات حاکی از تردید و گمان بکار می‌برد. و اگر در مورد مسأله‌ای مطمئن باشد عباراتی چون آنچه که می‌دانم، می‌شناسم نظایر آن که حاکی از قطع و اطمینان است بکار می‌گیرد. وی در شرح زندگینامه هروی چنین گفته: (...المؤدب مؤلف کتاب «غریب القرآن والحديث» تا آنجا که ما می‌دانیم در جمع میان این دو [غریب قرآن و غریب حدیث] نخستین کتاب است...) و در زندگینامه ابراهیم حصری قیروانی چنین می‌گوید: «آنچه که من می‌دانم کتاب «زهر الادب» یکی از کتب او می‌باشد.»

برای توضیح در مورد چگونگی امر تحقیق نزد یاقوت روسی آنچه را که در زندگینامه ابراهیم بن سمشاد متوکلی نوشته، نقل می‌کنیم. در مورد این شخص دورایت وجود دارد. یکی اینکه: او از مصاحبت فرزندان متوکل خلیفه عباسی خوشنود نبود. پس آنها را ترك کرد و به یعقوب بن لیث صفار—که در قرن سوم هجری بر علیه دولت عباسی قیام کرد—ملحق شد. و روایت دیگری می‌گوید: خلیفه عباسی المعتمد پسر متوکل او را به عنوان رسول از طرف خود و الموفق^۱ نزد یعقوب لیث فرستاد. در اینجا ما در برابر دو روایت قرار می‌گیریم که برطبق یکی از آنها صاحب ترجمه از روی ناخشنودی خلیفه را ترك کرده و به گفته دیگری او خلیفه را به عنوان رسول ترك می‌کند. در چنین مواردی یاقوت مورخ محقق سکوت نکرده و تنها به ذکر دوروایت، آن چنانکه بسیاری از مورخان و زندگینامه‌نویسان می‌کنند، اکتفا نمی‌کند. و دربارهٔ آن اظهار نظر می‌کند که: از این دوروایت، روایت اول که او خودش به یعقوب ملحق شده، صحیح تر است. و دلیل آن شعری است که از پیش یعقوب برای معتمد نوشته:

أنا ابن الأكرام من نسل جم وحائز ارث ملوك العجم
فقل لبنی هاشم أجمعين هلموا الى الخلع قبل الندم!
[من فرزند جوانمردان و از نسل جم هستم، و میراثهای پادشاهان عجم را بدست آورده‌ام، پس به تمام بنی هاشم بگو، پیش از ندامت اقدام به برکناری کنید.]

*

گاه برخی از مسائل مدتهای مدید یک حقیقت تاریخی جلوه می‌کنند تا اینکه کسی پیدا شود و آن را تصحیح و بوسیله شاهی تاریخی یا دلیلی محکم حقیقت امر را آشکار کند. نمونه‌ای می‌آوریم: سهیل بن ذکوان مدعی نقل روایاتی از عائشه بود و اینکه او با عائشه در شهر واسط^۲ ملاقات کرده است. در حالی که عائشه در سال ۸ هجری در گذشته و حجاج مدتها بعد شهر واسط را بنا کرده بود. پس چطور ممکن است او را در

۱. طلحة بن جعفر المتوکل معروف به الموفق بالله. امیر عباسی که ولیمهد خلافت برادرش المعتمد علی الله بوده است.
۲. واسط، شهری در عراق میان بصره و کوفه که حجاج بن یوسف ثقفی در حدود سال ۸۳. ق. آن را بنا کرد.

شهری که هنگام وفات عائشه اصلاً وجود خارجی نداشت ملاقات کرده باشد؟ سخاوی این ادعا را تصحیح کرد و احتمالاً عقیده‌اش را از عده‌ای از مرشدان خود، مخصوصاً ابن حجر مورخ و محدث و حافظ بدست آورده است. ممکن است سیر و زندگینامه نویسان در مورد مسأله معینی متفق‌الرأی باشند و برخی از ایشان آن را از عده‌ای دیگر نقل می‌کنند تا اینکه دلایل و مدارکی بدست آید و آن عقیده را تصحیح کند. چنانکه تمام نویسندگانی که زندگی شلی^۱ (۱۸۲۲) شاعر انگلیسی را نوشتند - از آن جمله آندره سوروا، آخرین کسی که زندگینامه او را نوشته - معتقد بودند که همسر اول او هاریت وستبروک^۲ از لحاظ اخلاق مشکوک بود. تا اینکه در اوایل دهه سوم قرن بیستم نامه‌هایی که از شلی خطاب به زن خود هاریت بدست آمده، بیگناهی او را ثابت کرد.

توجه به تاریخ تولد و وفات

کتابهای بسیاری که درباره تاریخ وفات و ضبط و تحقیق آن نوشته شده نمایانگر آن است که مورخان و زندگینامه نویسان مسلمان به تاریخ وفات بیش از تاریخ تولد اهمیت می‌دادند. و توجه این خلکان مورخ به مسأله وفات و عنوان کتاب ارزنده‌اش «وفیات الاعیان» دلیل کافی برای ادعاست.

این خلکان با انتخاب این عنوان هدف اصلی کتاب خود را آشکار ساخت و آن حفظ تاریخ وفات بود تا به مرور زمان مفقود نشود. این خلکان حتی المقدور سعی کرد تاریخ تولد صاحبان ترجمه را ذکر کنند البته مشروط بر اینکه به آنها دسترسی پیدا کنند. چون ضبط تاریخ تولد دشوارتر و مشکلتر از تاریخ وفات می‌باشد، زیرا هنگام تولد یک شخص، کسی از آینده و مقام او چیزی نمی‌داند لذا توجه به حفظ آن نمی‌کند. ولی هنگام مرگ او شهرت، مقام و علم و ادب او دلیلی خواهد بود برای جلب توجه دیگران، و مورخان به ثبت تاریخ وفات او می‌پردازند.

این خلکان تاریخ تولد بسیاری از بزرگان که زندگینامه‌شان را نوشته برایمان حفظ کرده است. وی تاریخ تولد را گاه با ذکر روز، هفته، ماه و سال ثبت کرده و اگر تاریخ دقیق تولد را نمی‌دانسته آن را با ذکر حادثه‌ای یا دوره خلافت خلیفه‌ای مشخص نموده است. همچنانکه در زندگینامه ابی بکر بن عبدالرحمن بن مخزوم قرشی، یکی از هفت فقیه معروف مدینه می‌نویسد که تولد او در زمان خلافت عمر بن خطاب اتفاق افتاد.

بی‌توجهی مورخان و زندگینامه نویسان به تاریخ وفات نظر مورخ بزرگ شمس الدین ذهبی (۷۴۸ق) را جلب کرده که در مقدمه کتاب خود «تاریخ الاسلام و طبقات المشاهیر و الاعلام» چنین گفته: پیشینیان آنطور که باید به ضبط تاریخ وفات توجه نداشتند بلکه به از برکردن آن اکتفا کردند و بدین ترتیب تاریخ وفات بسیاری از بزرگان صحابه و تابعین تا زمان ابی عبدالله شافعی از بین رفته است. و اساسی آنان را تقریباً برحسب

۱. پرسی بیشه‌شلی (۱۷۹۲-۱۸۲۲) Percy Bysshe Shelley شاعر انگلیسی.

2. Harriet Westbrook

طبقاتشان نوشتیم. سپس متأخران به ضبط وفات دانشمندان دیگر توجه کردند و حتی تاریخ وفات اشخاصی را که برای ما ناشناخته هستند ضبط کردند. و بدین ترتیب تاریخ وفات بسیاری از اشخاص گمنام حفظ شد در حالی که از تاریخ وفات پیشوایانی معروف اطلاعی در دست نیست.

به رغم تحقیق مورخان درباره تاریخ وفات بزرگان، در برخی از آنها آمیختگی، آشفتگی و تعدد روایات رخ داده است که برای تحقیق در مورد آنها نیاز به جست‌وجو و تعمق، مقابله نسخه‌های اصلی کتب و روایات مختلف است. مثلاً درباره وفات ابن قاص طبری فقیه شافعی عده‌ای گفته‌اند که وی در سال ۳۳۰ هجری درگذشته و برخی گفته‌اند که وفات وی در سال ۳۳۶ هجری اتفاق افتاده است. روایات درباره تاریخ وفات ثعلبی مفسر معروف نیز متفاوت است. برخی سال ۴۲۷ هجری و برخی سال ۴۳۷ هجری را ذکر کرده‌اند. درباره تاریخ وفات ابن راوندی دانشمند معروف علم کلام نیز گفته می‌شود که در سال ۲۴۰ هجری و یا سال ۲۵۰ هجری اتفاق افتاده. و تاریخ وفات احمد بن فارس پیشوای لغوی بزرگ را سال ۳۷۰ هجری یا ۳۹۰ هجری هم نوشته‌اند. درباره ابوالعاهیه شاعر معروف گفته می‌شود که او در سال ۲۱۱ هجری یا ۲۱۳ هجری درگذشته است. تاریخ وفات بشار بن برد نیز سالهای ۱۶۷ هجری و ۱۶۸ هجری و وفات ابن رشیق قیروانی مؤلف کتاب «العمدة، فی صناعة الشعر و نقده» سالهای ۴۵۶ هجری یا ۴۶۳ هجری ذکر شده است.

مورخ یا زندگینامه‌نویس در برابر این اختلافات در تاریخ تولد صاحبان ترجمه نمی‌تواند ساکت باشد بلکه باید به قدر جهد و دانش خود در مورد آنها تحقیق کند. زندگینامه‌نویس ناچار است عقیده خود را در این مورد اظهار کند گرچه ممکن است عقیده او مستند نبوده و تنها متکی بر اعتماد او به راوی باشد. چنانچه ابن خلکان در مورد تاریخ وفات ابن رشیق به روایت راوی‌ای که گفته بود او در سال ۴۶۳ هجری درگذشته ارجحیت داد و معتقد بود که این تاریخ از تاریخ دوم که به خط عده‌ای از فضلا نیز بوده صحیح‌تر است.

اما برای زندگینامه‌نویس محقق تشخیص از طریق دلایل و شواهد عینی شایسته‌تر است. مثلاً عده‌ای تاریخ وفات مجمع بن یعقوب بن مجمع بن زید بن جاریه انصاری را سال ۱۶۰ هجری ذکر کردند. ذهبی مورخ این تاریخ را به عنوان تاریخ وفات او نپذیرفت زیرا که قتیبه مطالبی را از مجمع نقل قول کرده و سفر او نزد مجمع در سال ۱۷۰ هجری رخ داده است. در این صورت باید وفات مجمع بعد از این تاریخ اتفاق افتاده باشد. ولی برای تکمیل تحقیق باید گامی دیگر نیز پیش رفت و درباره سفر قتیبه و اینکه آیا این سفر در سال ۱۷۰ هجری اتفاق افتاده اطمینان حاصل کرد.

منابع زندگینامه‌ها

نویسندگان سیره‌ها و زندگینامه‌ها با مراجعه به منابع و مراجع گوناگون اطلاعاتی

در مورد زندگی صاحب ترجمه کسب می‌کنند. ممکن است این اطلاعات بر مبنای تماس مستقیم با صاحبان ترجمه حاصل شود. از این نمونه زندگینامه صلاح‌الدین ایوبی تحت عنوان «النوادر السلطانية، و المحاسن الیوسفیه» تألیف مورخ بهاء‌الدین بن شداد (متوفی در ۳۲۴ق)، زندگینامه سلطان محمود غزنوی در کتاب «الیمینی» تألیف مورخ ابونصر عتبی و زندگینامه سلطان محمد بن یوسف شاه غرناطه نوشته وزیر سلطان محمد و پدر او، لسان‌الدین بن خطیب را می‌توان نام برد.

گاه زندگینامه‌نویس، چنانچه در تألیف بسیاری از کتب زندگینامه‌ها در گذشته نیز معمول بود، اطلاعات خود را از طریق شنیدن و نقل قول کردن از این و آن بدست می‌آورد. همانگونه که ابن‌خلکان به نقل از زبان پیشوایان معاصر خود می‌پرداخت. و پیش از او ابوعبدالله خشنی (متوفی در ۳۶۱ق) نیز به همین ترتیب عمل می‌کرد چنانکه در کتاب معروف خود «قصة قرطبه» در مورد اطلاعاتی که درباره صاحبان ترجمه در اختیارمان گذاشته می‌گوید: شنیدم برخی از علما روایت می‌کنند. و در جایی دیگر گفته: برخی از برادران من درباره او برایم حکایت کردند. ابن‌سعید مغربی نیز هنگامی که از دیگران، از جمله پدر خود، مطلبی را می‌شنید می‌گفت، «پدرم به من اطلاع داد...». و یا «پدرم گفت» و عباراتی از این قبیل بکار می‌برد.

اما ذکر اطلاعات همراه با اسناد از دیرباز روش نویسندگان طبقات و سیر و زندگینامه‌ها بوده است. نمونه این روش را در کتاب «طبقات» ابن‌سعد (۲۳۰ق) می‌یابیم. او از نخستین کسانی بود که درباره سیر و مغازی و علم رجال^۱ تألیف و به روش محدثین در نقل عمل کرد. روش استناد به منابع و مؤاخذ در کتابهای دیگر چون «الاعانی» تألیف ابوالفرج اصبهانی (متوفی در ۳۵۶ق)، «تاریخ بغداد» اثر خطیب بغدادی (متوفی در ۴۳۳ق)، «المنتظم» تألیف ابن جوزی، «تاریخ الاسلام، و مشاهیر الاعلام» اثر ذهبی و تعداد بیشماری کتب دیگر بکار رفته است.

ولی ابن‌خلکان در کتاب «وفیات‌الاعیان» از این روش پیروی نکرده، زیرا که وی در کارهای خود تحت‌تأثیر روش محدثان قرار نگرفته بود. در حالی که این روش کاملاً بر کارهای طبری غلبه داشت و کتاب او مملو از نامهای سلسله سند است بقدری که خواننده در میان آنها سردرگم می‌شود.

منابعی که در علوم و آثار و معارف بشری تألیف شده و به‌طور اعم به آنها استناد می‌شود، از جمله کتبی هستند که می‌توانند به کار نویسندگان زندگینامه‌ها بیایند چه نویسندۀ طبقات محدثان و راویان نیازمند کسب اطلاع از تمام کتبی است که قبل از او در این زمینه نوشته شده تا هیچ مطلبی از آنچه پیشینیان نوشته‌اند از دست ندهد. بدیهی است که در اوایل ظهور اسلام، مؤلفان به چیزی غیر از روایات استناد نمی‌کردند چون در آن زمان علم تدوین نیافته بود بلکه سینه به سینه حفظ و نقل می‌شد. به‌رور زمان بر اثر افزایش مصنفات در موضوعی خاص، نیاز به یاری جستن از کتب

۱. یا علم رجال الاحادیث: علم به احوال اشخاصی که در سلسله سند حدیث قرار دارند، یعنی تعیین ارزش راوی و محدث از لحاظ صدق و کذب ... دایرةالمعارف فلامی.

مراجع و منابع وسعت یافت و نویسندگان سیر و زندگینامه‌ها همچون مؤلفان دیگر مجبور به معرفی منابع مورد استفاده در مقدمه یا در قسمتهای دیگر کتاب خود شدند و اغلب منابع را در مقدمه کتاب خود ذکر می‌کردند. ولی ابن خلکان در مقدمه کتاب «وفیات الاعیان» اسامی منابع مورد استفاده خود را ذکر نکرده و تنها اکتفا کرده به گفتن اینکه: «کتابی که به این فن وابسته هستند مطالعه نمودم، و آنچه را که در کتابی نیافتم از زبان پیشوایان شنیدم».

اما یاقوت حموی (۶۲۶ق) به ذکر منابع و مآخذ در مقدمه کتاب «معجم الادباء» بسیار اهمیت داده و حتی مجموعه‌ای از کتب طبقات و زندگینامه‌هایی را نیز که به دستش رسیده ذکر کرده است. وی در مورد هر کتابی که از آن استفاده و به آن مراجعه کرده است می‌گوید: فواید آن را به کتاب خود منتقل کرده‌ام. یاقوت تنها به ذکر منابع اکتفا نکرده بلکه در برابرشان رفتار یک ناقد ارزیاب را داشته که از مقام و ارزش آنها پرده برداشته است. وی درباره کتاب «شجرة الذهب، فی اخبار اهل الادب» اثر علی بن فضال مجاشعی می‌گوید: «قسمتی از آن را خواندم، و آن را دارای زندگینامه‌های بسیار یافتم، ولی کم فایده بود چون به روایات توجه نمی‌کند و به تاریخ تولد و وفات اهمیت نمی‌دهد.» و درباره کتاب «طبقات النحویین و اللغویین» تألیف زبیدی (۳۷۹ق) می‌نویسد: «سپس ابوبکر محمد بن حسن اشبیلی زبیدی کتابی در این باب جمع‌آوری کرد و در تألیف آن کوتاهی نکرد بطوری که سودمندترین کتاب در این باب می‌باشد و تعداد زندگینامه‌های آن بیش از سایر کتب و عبارات آن از همه بالاتر است، و فواید آن را نیز به کتابمان نقل کردیم...».

ابن حجر عسقلانی مورخ مصری قرن نهم نیز اسامی کتبی که از آنها در تألیف کتاب «الدرر الكامنه فی اعیان المائه الثامنه» استفاده کرده، ذکر می‌کند که از آن جمله اند کتابهای «اعیان الناصر» اثر صفدی، «سجانی العصر» از ابی حیان، «ذهبیة العصر» از ابن فضل الله عمری، «الخطط» اثر مقریزی، «الاحاطه» اثر وزیر اندلسی لسان الدین ابن خطیب، «تاریخ ابن خلدون» و غیره... بعضی از این کتب تا کنون به صورت نسخ خطی باقی مانده‌اند. دیگر از کسانی که منابع کارش را در مقدمه آورده شمس الدین ذهبی مورخ است که می‌گوید برای کار خود کتب بسیاری را مطالعه کرده و از آن میان قریب به چهل اثر از امهات کتب تاریخ و سیره و طبقات را ذکر می‌کند که غالب آنها هنوز خطی است یا اثری از آنها نیست.

زمانی که نجم الدین غزی (متوفی در ۱۰۶۱ق) تصمیم به تألیف زندگینامه‌های مردان سده دهم هجری گرفت، کتب موجود در این باب را بسیار اندک یافت که رفع نیاز و احتیاج او را نمی‌کردند و اغلب آنها تاریخ مردان را فقط تا نیمه قرن دهم در برداشتند. لذا وی به نسخ خطی شیوخ یا علمای مورد اعتماد و آنچه که شنیده بود استناد کرد تا اینکه مواد و مطالب کتاب خود «الکواکب السائره باعیان المائه العاشره» را کامل نمود.

القفطی مورخ و زندگینامه‌نویس (متوفی در ۶۴۶ق) به جای ذکر منابع و مراجع در مقدمه کتاب، به ذکر آنها در متن کتاب پرداخته است. وی در خلال شرح زندگینامه

یک دانشمند، زبان‌شناس یا ادیبی می‌نویسد «الزبیدی گفت» و سپس گفتاری از کتاب «طبقات النحویین» زبیدی را نقل می‌کند. و یا اینکه مثلاً می‌گوید «محمد بن اسحق ندیم در کتاب خود گفته است» که منظورش کتاب «الفهرست» ابن ندیم است و به همین منوال منابع را در لایه‌ای متن معرفی می‌کند.

اما در زمان حاضر معمول براین است که نویسندگان سیر و زندگینامه‌ها اسامی منابع و مآخذ را در آغاز یا پایان کتاب به صورت بخشی جداگانه می‌آورند و هنگامی که در متن کتاب ذکر حادثه‌ای پیش می‌آید که مستلزم اشاره به مآخذ آن است در پانویس کتاب مجدداً مرجع مربوط را ذکر می‌کنند تا آن حادثه یا اتفاق در کنار و نزدیک مرجع آن قرار گیرد.

برخی از آثار و کتبی که به‌جا مانده‌اند نویسنده را در نگارش زندگینامه یاری داده و روشن‌گر جنبه‌های مختلف شخصیت صاحب ترجمه هستند و گاه برای تصحیح افکار و نظریاتی که دربارهٔ شخصی مورد نظر وجود دارد بکار می‌روند. در این مورد نامه‌های شخصی، نقش مهمی ایفا می‌کنند مانند نامه‌های دوشیزه می‌زیاده که در سال ۱۹۵۱ در بیروت منتشر شد و روشن‌گر برخی از جنبه‌های عاطفی زندگی این ادیب بزرگ جهان عرب می‌باشند. همچنین باید از نامه‌های مصطفی صادق رافعی به دوست خود شیخ محمود ابی‌ریه و نامه‌های شیخ ابراهیم یازجی [۱۸۴۷-۱۹۰۶] که یوسف توما-بستانی [۱۸۹۳-۱۹۵۳] آن را منتشر کرده است، یاد کرد.

ترتیب اعلام در زندگینامه‌ها

اگر نگاهی به کتب زندگینامه‌ها و طبقات در ادبیات عرب بیفکنیم، در می‌یابیم که در ترتیب اعلام روش واحدی ندارند و هر مؤلفی برای تکمیل هدف خود روشی را انتخاب می‌کند که استفاده از کتاب او را تسهیل نماید و منظور او را به‌بهترین وجه برساند.

در بین اغلب نویسندگان ترتیب اعلام برحسب حروف الفبایی معمول بوده است. چنانکه ابن خلکان در کتاب «الوفیات»، یاقوت حموی در «معجم الادباء»، ابن حجر عسقلانی در «الدور الکامنه» و «الاصابه»، سخاوی در «الضوء اللامع»، نجم‌الدین غزی در «الکواکب السائره» و «قفطی» در «انباه الرواة» همین کار را کرده‌اند.

ولی مؤلفانی که ترتیب اعلام برحسب حروف الفبایی را برگزیدند نیز از روش واحدی پیروی نکرده‌اند. برخی از ایشان ترتیب الفبایی را به‌طور اعم و در جمیع اعلام بکار بردند. در بین این گروه از ابن خلکان مؤلف «الوفیات» و یاقوت رومی نویسنده «معجم الادباء» باید نام برد. برخی دیگر به احترام نام پیامبر (ص) کتاب خود را با ذکر اسامی کسانی که محمد نام داشتند آغاز کرده و سپس ترتیب الفبایی را در مورد اعلام دیگر رعایت نموده‌اند. عده‌ای نیز کتاب را با ذکر اسامی کسانی که محمد نام داشتند آغاز و سپس با اسامی احمد و ابراهیم ادامه دادند و پس از آن اسامی دیگر را طبق حروف

الفبایی تنظیم کردند. در میان مؤلفانی که با نام محمد شروع کردند می‌توانیم از خطیب بغدادی مؤلف «تاریخ بغداد»، سیوطی مؤلف «بغیة الوعاة فی طبقات النحاة»، نووی مؤلف «تهذیب الاسماء و اللغات»، الغزی مؤلف «الکواکب السائرة» و صلاح‌الدین صفدی مؤلف «الوافی بالوفیات» نام ببریم. تاکنون فقط سه جلد از کتاب اخیر به‌اهتمام مستشرق س. دیدرینگ^۱ به‌طبع رسیده است.

روش ترتیب اعلام برحسب حروف الفبا، دشواریهایی برای کسانی که به‌منابع عربی زیاد سروکار دارند، بوجود آورده زیرا که در اغلب زندگینامه‌ها، اعلام نه‌برحسب شهرت و کنیه آنها بلکه برحسب نام کوچکشان مرتب شده است. در این نوع کتب کسانی که در پی یافتن شرح حال شخصیتی هستند باید نام کوچک او را بدانند و دانستن شهرت، کنیه یا لقب او سودی نخواهد داشت زیرا زندگینامه‌نویسان آنها را در نظر نگرفته‌اند.

در این صورت آیا به‌فکر مراجعه‌کنندگان این کتب می‌رسد که مثلاً باید شرح حال شاعر الشاب‌الظریف [محمد بن سلیمان ۶۶۱-۶۸۸ ق] را در بین اسامی محمد جست‌وجو کنند زیرا که نامش محمد بن سلیمان است؟ و شرح حال سیوطی را در حرف عین بجویند، زیرا که اسم او عبدالرحمن بن ابی‌بکر و شرح حال مقریزی مورخ معروف را در حرف همزه چون ناسخ احمد بن علی و شرح حال ابونعیم اصفهانی مؤلف «حلیة الاولیاء» را در میان نامهای احمد و شرح حال امام شافعی را در حرف میم چون ناسخ محمد بن ادریس و شرح حال القاضي فاضل امام ترسل مصر در قرن هشتم را در حرف عین زیرا که نامش عبدالرحیم است و الی آخر...

و برآستی که این مسأله در یافتن زندگینامه‌ها باعث اتلاف نیرو و وقت بسیار می‌شود مگر اینکه آشنایی کامل با اسامی شخصیتها، مراجعه زیاد به کتب زندگینامه‌ها و مراجع دیگر یا مراجعه به کتاب «الاعلام» تألیف خیرالدین زرکلی [۱۸۹۳-۱۹۶۶] - از ادیبان و شعرای معاصر - خواننده را در حل این مشکل یاری دهد. زرکلی در کتاب خود از شهرت یا لقب صاحب ترجمه به‌اسم کوچک او که شرح حال در زیر آن آورده شده، ارجاع می‌دهد. مثلاً در مورد شرح حال حصری، می‌بینیم که از حصری به‌اسم کوچک او ارجاع داده و می‌نویسد نگاه کنید به: «ابراهیم بن علی» و یا در مورد شرح حال ثعالبی لغوی، در حرف ث به‌ثعالبی می‌رسیم که به‌اسم کوچک او ارجاع داده و می‌گوید نگاه کنید به: «عبدالملک بن محمد».

بدین ترتیب فرهنگ «الاعلام» خیرالدین زرکلی مشکل استفاده از کتب زندگینامه‌ها و تاریخ رجال را هموار ساخته است.

عده‌ای از زندگینامه‌نویسان روش ترتیب برحسب حروف الفبا را رها کرده و روش ترتیب برحسب سنوات وفات را برگزیده‌اند. از جمله این زندگینامه‌نویسان ابن رجب [عبدالرحمن بن احمد، ۷۳۶-۷۹۵ ق] را باید نام برد که ذیلی بر کتاب «طبقات حنابلة» نوشته که حاوی زندگینامه‌های متوفیان سده پنجم از سال ۴۶۰ تا سال ۵۰۰ هجری می‌باشد. وی سال ۴۶۰ هجری را آغاز کار خود انتخاب کرد زیرا ابن ابی‌یعلی فراء

(۴۵۱-۵۲۶ق) کتاب خود «طبقات الحنابله» را در این سال بیابان رسانده بود. و به این مناسبت کتاب این رجب ذیلی بر کتاب ابن ابی یعلی محسوب می شود. البته ترتیب الفبایی در کتاب ابن رجب حفظ نشده زیرا او نامها را بر حسب سنوات وفات مرتب نموده است. وی گاه ترتیب الفبایی را در ذکر متوفیان هر سال بکار برده ولی در رعایت آن پابند روش مشخص و واحدی نبوده همچنانکه در ترتیب سنوات نیز گاه تسلسل را رعایت نکرده است. مثلاً وقتی شرح حال متوفیان سال ۴۸۸ هجری را نوشته و به درگذشتگان سال بعد می پردازد مجدداً به متوفیان سال ۴۸۸ هجری باز می گردد. شاید در این مورد ناسخ کتاب مقصر باشد که تمام درگذشتگان سال ۴۸۸ هجری را کنار هم قرار نداده است.

یکی از بهترین نمونه های کتب زندگینامه ها که به ترتیب سنوات وفات تنظیم یافته اند، کتاب «شذرات الذهب، فی اخبار من ذهب» اثر ابن العماد حنبلی [عبدالحسن بن احمد، ۱۰۳۲-۱۰۸۹ق] می باشد. مؤلف در این کتاب در پایان هر سال از اولین سال هجری تا سال هزار هجری، جمیع اعلام هر علم و فنی را که در آن سال درگذشته اند، ذکر می کند. این کتاب هر کسی را که در تاریخ اسلام مقامی داشته از خلیفه، امیر، وزیر، رهبر، حاکم و قاضی گرفته تا راوی، فقیه، ادیب، شاعر و غیره در برمی گیرد. گاه مؤلف تاریخ تولد درگذشتگان را ذکر کرده و سپس زندگینامه شان را به صورت مختصر و کوتاه شرح می دهد و گرچه در این کتاب مجالی برای تفصیل نیست ولی نویسنده از احوال صاحبان ترجمه و آثار، اشعار، وقایع زندگی و کتب مهمشان نیز برایمان سخن می گوید.

ضبط اعلام و تحقیق در انساب

نام بسیاری از اعلام از لحاظ املاء و یا حروف به هم شباهت دارند. مثلاً در حروف جیم، حاء و خاء یا دال و ذال و یا سین و شین اگر نقطه های آنها درست گذاشته نشوند و یا فراموش شوند، خواننده به اشتباه می افتد و نخواهد دانست که بالفرض «سراجم» درست است یا «سراجم» و یا سهر است یا شهر، و نصیر است یا نصیر. و حتی برخی از اعلام به اسامی غلط نامیده و معروف شده اند. آیا راهی برای تحقیق در این باره وجود دارد؟ ممکن است دو نام از لحاظ حروف کاملاً شبیه ولی از نظر اعراب با هم فرق داشته باشند. مثلاً اسامی «عمار» با ضم عین «و عمار» با کسر عین، عتیق با فتح عین و عتیق با ضم عین در صیغه تصغیر، عقیل به فتح عین و عقیل به ضم عین و صدها اسامی دیگر از این قبیل وجود دارند که وجود ضوابطی برای ثبت آنها لازم است. راه حل این مسأله چیست؟ و یا تلفظ صحیح نام بسیاری از اعلام ممکن نیست مگر اینکه حرکات حروف آنها گذاشته شوند. مثلاً اسامی قاضی «ابن سماتی» وزیر مصری در عهد ایوبی، «ابن حمویه» دمشقی، از سردان قرن هفتم هجری، «ابن راهویه» و «راهویه» از پیشوایان حفاظ در قرن سوم هجری، ادیب زبان شناس. «ابن سید بطیوسی» شارح کتاب «ادب الکتاب» (متوفی در ۵۲۱ق) و بسیاری از اسامی دیگر که ضبط حرکات آنها در کتب سیر و زندگینامه ها و

تاریخ لازم است تا به صورت صحیح تلفظ شوند.

مؤلفان مسلمان در برابر این مشکلات که منجر به اشتباهات فاحش و آمیختگی در اسامی اعلام می‌شوند بی‌کار نماندند و سعی خود را بر آن گماشتند که در مورد اعلام تحقیق نموده و فرق مابین آنها را در کتبی جداگانه که برای سراجعه و تحقیق و ضبط تألیف شده، توضیح دهند.

از نخستین مؤلفانی که در این باب تألیفاتی داشته‌اند الحسن بن بشر آمدی (متوفی در ۳۷۰ ق) است. کتاب ارزنده او «المؤتلف والمختلف» ضابطه‌ای است برای تعیین نام شعرا و کتبه‌ها و القاب ایشان که در ضمن اطلاعاتی در مورد شعرا و بعضی از اشعارشان را نیز دربردارد. در این کتاب اسامی شعرائی یافت می‌شود چون «الحصین» با صاد و «الحضین» با ضاد، و شعرائی با نام حباب مانند حباب بن عیار سراینده این ابیات:

یا نصرتک لو ابصرت مشهدنا أيقنت أن اليتا ينتهي الكرم

نمشى الى الموت ششياً فيه خطرفة فى باحة الموت حتى تنجلي الظلم

و یا شعرائی با نام خباب چون خباب بن عدی شاعر جنگجو و سراینده این بیت:

وأرمى بنفسى فى فروج كثيرة و ليس لأمرحمة الله صارف

در حقیقت کتاب آمدی فرهنگ نفیسی است در زمینه زندگینامه‌های شعرا تا قرن چهارم هجری که به ضبط اسامی آنها و ذکر ناسهای مشابه نیز می‌پردازد مثلاً از جمله شعرائی که اسری القیس نام داشتند، اسری القیس بن حجر کندی است که او را با معلقه او که چنین آغاز می‌شود «قفا نبکی من ذکری حبيب و منزل» می‌شناسیم. و دیگری اسری القیس بن عابس بن المنذر است که تا زمان ظهور اسلام حیات داشت و نزد پیامبر (ص) رفت و مسلمان شد و در دوره خلافت ابوبکر نیز مرتد نگردید و به این امر افتخار می‌کرد چنانکه گفته:

فلست مبدلاً بالله رباً ولا متبدلاً بالسلم دیناً

سومین شاعری که به این نام خوانده می‌شود اسری القیس بن بکر می‌باشد که به الذائد معروف است. آمدی در مجموع نه تن از شعرائی که اسری القیس نام داشتند بر شمرده و زندگینامه‌شان را به اختصار نوشته و نام قبایلشان را همراه با برخی از اشعارشان ثبت کرده است.

کتاب «المؤتلف والمختلف» تألیف حافظ عبدالغنی بن سعید [۳۳۲-۴۰۹ ق]، شاعر مصری و حافظ حدیث یکی از کتب سودمند در ضبط اعلام و تحقیق در مشابه و مختلف آنها بشمار می‌آید. آشنایی کامل با انساب، او را یاری داد تا زندگینامه‌ها را به طور دقیق ضبط کند. اغلب علمای حدیث و طبقات و اسناد که پس از او آمدند به این کتاب استناد کردند. عبدالغنی بن سعید کتاب خود را مختص به ناسهای ناقلان حدیث و راویان آن نمود همانگونه که آمدی کتاب خود را به اسامی شعرا اختصاص داده بود. و این گامی ضروری بود که در راه ضبط نام محدثان و توضیح مشابه و مختلف آنها برداشته شد زیرا بعد از آنکه تعداد راویان رو به افزایش نهاد، به دلیل اسامی گوناگون ایشان امکان اینکه اشتباه و ابهامی در آنها رخ دهد بسیار بود.

کتاب ابن سعید پس از کتاب «المؤتلف و المختلف» دارقطنی [علی بن عمر، ۳۰۶-

۳۸۵ق] ادامه کار علمای حدیث در ضبط اسامی محدثان و تحقیق در آنها بود تا امکان هر نوع اشتباه و ابهام در این اساسی رفع شود.

و براسستی کاری که عبدالغنی بن سعید انجام داد در قدرت کس دیگری جز او نبود زیرا که او آشنایی کامل به انساب و طبقات داشت. شاید آوردن نمونه‌ای از کار او در اینجا بتواند ارزش زحمات او را منعکس کند. او درباره اسامی که از نظر شکل شبیه هستند مانند عیشون، عیسون، عبسون، می‌نویسد: «اما عیشون مانند عبدالله بن عیشون حرانی، و محمد بن عیشون، و اما عیسون مانند عبدالحمید بن احمد بن عیسی معروف به عیسون، و محمد بن عیسون انماطی، و اما عبسون مانند محمد بن احمد بن عبسون بغدادی است.» و یا درباره ناسهای مشابهی چون عباس، عیاش، عیاس و عناس می‌گوید: «اما عباس، بسیاری کسانی که این نام را دارند و اما عیاش که فقط عده‌ای هستند که عیاش بن اُبی ربیع را از میان آنها نام می‌بریم، و اما عیاس با یاء و سین مانند ابوالعیاس که اخباری از سعید بن مسیب نقل می‌کند. و اما عناس با نون و سین مانند عناس بن خلیفه.»

به دلیل تشابه حروفی چون حاء و خاء از یک طرف، نقطه‌گذاری حروفی مانند فاء با یک نقطه و قاف با دو نقطه و بی توجهی در آن از طرف دیگر و نیز به علت املاء بعضی اسامی چون سفیان و معاویه که گاه بدون الف به صورت سفین و معاویه نوشته می‌شدند، اشتباه در اعلام عربی پدید آمد. ممکن است خواننده معاویه را مغویه بخواند و چه بسا که راویان حدیث نیز در تشخیص آن اشتباه کرده باشند. معاویه یا معاویه نام معروفی است که خلیفه اول امویان یکی از کسانی بود که این نام را داشت و شخص دیگری موسوم به عبدالعزی بود که نام او قبل از گرویدن به دین اسلام اُبو مغویه بود. هنگامی که وی نزد پیامبر (ص) رفت، پیامبر از او پرسید نام تو چیست؟ پاسخ داد: عبدالعزی. پرسید: ابوکمی؟ جواب داد: اُبو مغویه. رسول خدا (ص) فرمود: نه! تو عبدالرحمن اُبو راشد هستی. و بدین ترتیب پیامبر (ص) معاویه را از بت پرستی به پرستش خدای یگانه و از اغوا به رشاد هدایت کرد.

سالها پس از وفات عبدالغنی بن سعید، خطیب بغدادی صاحب کتاب «تاریخ بغداد»، که قبلاً چندین بار به آن اشاره کردیم، به تألیف کتابی تحت عنوان «تلخیص المتشابه فی الرسم، و حمایة ما اشکل منه عن نوادر التصحیف والوهم» اقدام نمود. این کتاب قطور بنابر گفته مالکی شامل شانزده جلد می‌شود و به اعتقاد ابن صلاح بهترین کتاب این نویسنده است. این کتاب به صورت نسخه خطی است و بروکلمان مستشرق به سه نسخه آن اشاره کرده است. به گفته جرجی زیدان نسخه ناقصی از این کتاب در دارالکتب مصریه در ۷۰۰ صفحه موجود است. موضوع کتاب به طور کلی با کتاب ابن سعید از لحاظ متمایز ساختن ناسهای مشابه در املاء و مختلف در تهجی و تلفظ، یکسان است.

در همان قرن — یعنی قرن پنجم — کتابهای «الاکحال، فی رفع الارتیاب، عن المؤلف والمختلف فی الاسماء والکنی والالقب» اثر ابن ماکولا (متوفی در ۴۸۶ق) و کتاب «تقیید المهمل و تمییز المشکل» اثر ابن علی جیلانی اندلسی (متوفی در ۴۹۸ق) از پیشوایان حدیث در اندلس، به رشته تحریر در آمدند. عنوان این دو کتاب بوضوح بر موضوع آنها دلالت می‌کند و از آنچه ما در پی آن هستیم یعنی توضیح درباره تفاوت میان اشکال

مختلف اسامی و تلفظ آنها خارج نیستند.

در تشخیص اسامی صاحبان ترجمه مشکل دیگری نیز پدید آمد زیرا که گاه دو یا چند تن در یک نام، کنیه یا لقب مشترك بودند و می‌بایست زندگینامه‌های آنها از هم تفکیک و از آمیختگی آنها و امکان هرگونه اشتباهی جلوگیری کرد. زیرا ممکن است کسانی باشند که الحسن بن عبدالله العسکری (ابوهلال عسکری متوفی در ۳۵۹ ق) صاحب کتاب «الصناعتین»، «دیوان المعانی» و کتب دیگر را با الحسن بن عبدالله العسکری (ابو احمد عسکری متوفی در ۳۸۲ ق) استاد ابوهلال اشتباه بگیرند. هردو دارای نام، نام پدر، نسب و عصری یکسان بودند و باید این دوتن را با توجه به کنیه‌هایشان از هم تشخیص داد که مؤلف کتاب «الصناعتین» ابوهلال و دیگری استاد او ابو احمد و صاحب کتاب «التصحیف و التحریف» می‌باشد.

در این مثال دیدیم که دوتن در اسم و نسب مشترك بودند ولی در کنیه تفاوت داشتند ولی در مثالی که اکنون می‌آوریم هردو شخص مورد نظر در نام و نام پدر مشترك و در نسب با هم اختلاف دارند، یکی از این دوتن احمد بن نصر محدث همدانی (متوفی در ۳۱۷ ق) و دیگری احمد بن نصر محدث داودی (متوفی در ۴۰۲ ق) است که باید در تشخیص این دوتن از یکدیگر کاملاً دقت کرد.

تشابه بین اسامی صاحبان ترجمه نزد کسانی که رعایت دقت و تحقیق را نمی‌کنند امکان اشتباه و آمیختگی در زندگینامه‌ها پیش می‌آورد. مثال برای این مورد خاص نسب حصری قیروانی است که در ادبیات عرب دوتن مشهور به این نام هستند. یکی از این دو ابوالحسن حصری، ادیب، فقیه و عالم به قراءات بود و در سال ۴۸۸ هجری درگذشت. او صاحب این قصیده است که بسیاری از شعرای قدیم و جدید از جمله احمد شوقی شاعر با آن مخالف‌اند.

یا لیل الصب متی غده أقیام الساعة موعده؟

رقد السمار وأرقه اسف للیسن یـرـدد

و دیگری ابواسحق حصری قیروانی صاحب کتاب معروف «زهر الادب» است که معاصر ابوالحسن حصری بود و در سال ۵۰۳ ق درگذشت. و بخاطر این مشکل، نیاز به تألیف کتبی دربارهٔ نامها، القاب و کنیه‌های مشابه پدید آمد تا برای تشخیص و معرفی هریک از آنها توصیفی مفصل یا مختصر بر حسب مقام و اهمیت شخص مورد نظر بدست دهد. و شاید تألیف «کتاب المؤلف والمختلف» آمدی، که قبلاً به آن اشاره نمودیم، نخستین گام در این راه بود زیرا نه تنها به تصحیح نامهایی که در آن تصحیف و تحریف رخ داده، از قبیل البعث و النعیت و یا بجیر شاعر و بحیر شاعر، و مانند بشر و بسر، می‌پردازد بلکه شرح حال اعلامی را که نام مشابه دارند بدون تصحیف به رشتهٔ تحریر درمی‌آورد که از آن جمله‌اند شرح حالهای ابوالغول طهوی و ابوالغول نهشلی، بشامه بن غدیر و حسن بن غدیر و مانند شاعرانی چون کثیر عاشق عزة و کثیر عاشق لیلی که درباره‌اش می‌گوید:

تصدت لنا لیلی ضراً راً تعمداً لنزداد شوقاً بعد طول ضمان

فهاضت فؤاداً کان یرجى اندماله علی عنت قد کان منذ زسان

شمس الدین ذهبی سورخ (۷۴۸ ق) نیز به تألیف «المشبه فی الاسماء والانساب» در

شرح حال بسیاری از مردان و زنانی که نامها، انساب و کنیه‌های مشابه داشتند پرداخت. و چون در تاریخ اسلام اغلب اعلام به نام شهرها، قبایل یا حرفه‌ها از قبیل صنعت، فلاحیت یا تجارت منسوب بودند، یکی از زندگینامه‌نویسان مسلمان اقدام به برگردانیدن این انساب به اصل آنها نمود. اولین کسی که به این مسأله توجه پیدا کرد عبدالکریم سمعانی (متوفی در ۶۲۰ هـ ق) مورخ و محدثی که صاحب کتاب «الانساب» است. وی در این کتاب القاب و انساب را به ترتیب الفبایی مرتب نمود مانند آمدی، اصطخری، اوزاعی، باقلانی، بطلیوسی، توحیدی، جرمی، حلیمی، حمیدی، خوارزمی و خولانی و به همین الی آخر... و اگر دو یا چند نفر در شهری اشتراک داشتند اسامی همه آنها را ذکر می‌کند و با ذکر شرح حال و تاریخ تولد و وفاتشان آنان را از یکدیگر متمایز می‌کند. تعداد زندگینامه‌ها در این کتاب بیش از چهار هزار زندگینامه می‌باشد که در میان آنها زندگینامه‌های بسیاری از راویان و محدثان یافت می‌شود. این کتاب در مجموعه یادگاری گیب به طریق عکسی به چاپ رسیده است. که استفاده از کتاب را به رغم احتیاج شدید مورخان و ادیبان مشکل گردانیده است.

عزالدین بن اثیر مورخ (متوفی در ۶۳۰ ق) این کتاب را تهذیب و تحت عنوان «اللباب فی تهذیب الانساب» منتشر نمود که فرهنگ ارزنده‌ای است در زمینه اعلام مسلمانان تا قرن ششم هجری. ابن اثیر در مقدمه، به آنچه هنگام تهذیب کتاب انجام داده اشاره کرده و شایستگی و لیاقت سمعانی را در «تحمل بار سنگین آن و پیوستن تکه‌های پراکنده، و زحمات گردآوری و تصنیف آن» ستوده است و به زحماتی که خود در تهذیب کتاب متحمل شده نیز اشاره می‌کند: «و من در آن زحمت انتخاب، حسن ترتیب و جستجوی حقیقت را تحمل نمودم.»

این مبحث را بدون اشاره به زحمات ابن خلکان مورخ در کتاب «وفیات الاعیان» پایان نمی‌دهیم. وی سعی خود را در ثبت و ضبط نامها بوسیله حرکات و حروف و ضبط حروف مشابه مانند سین و شین، عین و غین و غیره مبذول داشت و با این کار خود راه را بر ورود ابهام و تصحیف در اعلامی که زندگینامه‌هایشان را نوشته مسدود کرد. ابن خلکان ضبط دقیق و صحیح اسامی را تنها در مورد اعلام مردان بکار نبرده بلکه در مورد نام شهرها و اماکن نیز همچنان عمل می‌کرد. مثلاً در ترجمه حال ابوسفیان بستی ادیب، فقیه و محدث می‌گوید: «والبستی با»ب» مضموم و یک نقطه، و سین ساکن بدون نقطه و پس از آن «ت». این نام منسوب به بستی است که شهری در کابل میان هرات و غزنه، دارای درختان و رودخانه‌های فراوان است.» و این دقت را در مورد هشتصد تن از علمایی که زندگینامه‌هایشان را در کتاب ارزنده خود آورده، بکار برده است.

تلیخیص و ذیل نویسی زندگینامه‌ها

در مجموعه زندگینامه‌های اسلامی کتب بسیاری می‌یابیم که کتب قدیمیتری را

۱. این کتاب اخیراً چاپ شده است. و به کوشش حسام‌الدین القدسی چاپ آن به پایان رسیده است.

تلخیص، تهذیب یا تذییل می‌کنند تا نقایص آنها را از لحاظ پوشش زمانی و غیره جبران نمایند. اگر شروع به شمارش آنها کنیم گفتار ما به‌درازا می‌گردد و مجبور به ذکر طوماری بلند از اسامی کتب و مؤلفان آنها می‌شویم که در کتاب مختصری مانند این کتاب امکان ندارد و فقط از هر نوع آن چند کتاب به‌عنوان نمونه معرفی می‌کنیم.

مثلاً کتابی مانند «وفیات الاعیان» اثر ابن خلکان را می‌یابیم که عده‌ای از نویسندگان از جمله موسی پسر خود نویسنده، و ابن حبیب حلبی [ابو محمد الحسین بن عمر بن حبیب، ۷۱۰-۷۷۹ ق] آن را تلخیص نمودند. و نویسنده‌ای چون ابن منظور افریقی [محمد بن مکرم، ۶۳۰-۷۱۱ ق] مؤلف کتاب «لسان العرب» را می‌یابیم که کتاب ابن عساکر درباره تاریخ دمشق و زندگینامه‌های بزرگان آن را تلخیص کرد. و ذهبی سورخ (متوفی در ۷۴۸ ق) کتاب «انباه الرواة، علی انباه النحاة» تألیف قفطی (متوفی در ۶۴۶ ق) و جمال الدین بن شاهین کتاب «رفع الاصر، عن قضاة مصر» اثر ابن حجر العسقلانی را تلخیص نمودند. کتاب اخیر تحت عنوان «النجوم الزاهرة بتلخیص اخبار قضاة مصر والقاهرة» به‌صورت نسخه خطی در برلین موجود است. و آن را با کتاب «النجوم الزاهرة» اثر ابن تغری بردی (۸۷۴ ق) نباید اشتباه کرد.

گاه مؤلف شخصاً اقدام به تلخیص کتاب خود می‌نماید همچنانکه ابن تغری بردی خود «النجوم الزاهرة» را تحت عنوان «الکواکب الباهرة، من النجوم الزاهرة» تلخیص نمود. از محل نسخه خطی این کتاب اطلاعی در دست نیست. ابن تغری بردی همچنین کتاب خود «المنهل الصافی والمستوفی بعد الوافی» را که در زمینه زندگینامه‌هاست در کتاب دیگری تحت عنوان «الدلیل الشافی، علی المنهل الصافی» مختصر نموده. از دیگر نویسندگانی که اقدام به تلخیص تألیفات خود نمودند، برهان الدین بقاعی [ابراهیم بن عمر، ۸۰۹-۸۸۵ ق] را باید نام برد. وی کتاب «عنوان الزمان، فی تراجم الشیوخ والاقربان» را که در آن زندگینامه‌های شیوخ، شاگردان و معاصران خویش را گردآوری نموده در کتابی تحت عنوان «عنوان العنوان» به‌اختصار درآورد.

شاید انگیزه تلخیص کتب زندگینامه‌ها و سیره‌ها این بوده که استفاده از آنها را تسهیل و معمول نمایند، زیرا که بسیاری از مردم از مطولات گریزانند و به‌مختصرات روی می‌آورند. و شاید انگیزه‌های دیگری جز اختصار هم وجود داشته باشد مانند تهذیب یا حذف اسناد و آنچه ذکر آن در شرح حال لازم بنظر نمی‌رسد. همچنان که سورخ بزرگ عزالدین بن الاثیر (متوفی در ۶۳۰ ق) کتاب «الانساب» سمعانی [ابوسعید عبدالکریم بن محمد، ۵۰۶-۵۶۲ ق] را تهذیب نمود و آن را «اللباب، فی تهذیب الانساب» نامید.

در میان کتب زندگینامه‌ها و ادبیات که با حذف اسناد تهذیب شده، کتاب «الآغانی» اثر ابوالفرج اصفهانی (متوفی در ۳۵۶ ق) را باید نام برد. این کتاب بوسیله ابن واصل از مردان قرن هفتم هجری تهذیب و بسیاری از اسناد و نامهای مکرر آن حذف شده است. ابن مکرم یا ابن منظور (متوفی در ۷۱۱ ق) نیز این کتاب را در کتابی تحت عنوان «مختار الاغانی» تهذیب کرده است. و اخیراً نیز یکی از معاصرین به‌نام شیخ محمد خضری آن را تهذیب و اسناد و نامهای تکراری آن را حذف نمود و تنها به ذکر وقایع زندگی شعرا و اشعارشان اکتفا کرد.

ذکر سند گرچه در کتب حدیث لازم است و اگرچه سورخانی چون طبری (۳۶۰ ق) در کتاب تاریخ خود این روش را به پیروی از محدثان که خود یکی از آنها بشمار می‌رفت، بکار برده‌اند، ولی بکار بردن آن در کتب ادبیات و حتی در زندگینامه‌های ادبا، شعرا و طبقات آنان ضرورتی ندارد. مثلاً چه احتیاجی است به اسنادی که در ترجمه حال الاعشی، شاعر دوران جاهلیت آورده شده که می‌گوید: الحسن بن علی به سن خبر داد، گفت، این مهرویه به ما گفت به نقل از ابن ابی سعد، گفت الهیثم بن عدی ذکر کرد که از حماد راویه^۱ سؤال شد درباره شاعرترین فرد عرب، گفت، کسی که می‌گوید:

نازعتهم قصب الريحان متکناً و قهوة^۲ مزه را و وقتها خضل؟؟

آیا چنین قضاوت ادبی مختصری نیاز به ذکر این همه سلسله اسناد در این روایت دارد؟ و یا در شرح حال عبیدالله بن عبدالله بن مسعود چه ضرورتی به ذکر اسناد در این خبر ادبی بوده که می‌نویسد: «به سن خبر داد محمد بن خلف و کعب، گفت، عبدالله بن احمد بن حنبل در ضمن صحبت به ما گفت، پدرم به سن گفت به نقل از یونس بن محمد، از حماد بن زید، از معمر، از الزهري، که عبیدالله بن عبدالله با ابن عباس ملازم بود و او را بسیار گرامی می‌داشت؟» آیا الفاظی که در اسناد بکار رفته بیشتر از الفاظ خود خبر نیست؟ و بالفرض الفاظ اسناد بیش از الفاظ خبر هم نباشد و یا کمتر باشد، آیا طویل شدن سلسله اسناد موجب ملال و خستگی خواننده نمی‌شوند. نمونه آن در روایت ابوالفرج اصفهانی درباره آمدن شعرا کثیر، الاحوص و نصیب نزد خلیفه زاهد عمر بن عبدالعزیز، پیش آمده و این خبر را همانگونه که مؤلف کتاب «الآغانی» آن را روایت کرده است بازگو می‌کنیم تا قضیه را روشنتر سازیم: محمد بن خلف و کعب، به نقل از عبدالله بن دینار مولای بنی نصر بن معاویه، از محمد بن عبدالرحمن تیمی، از محمد بن عبدالرحمن بن سهیل، از حماد راویه. و همچنین محمد بن حسین کندی خطیب قادسیه مرا گفت به نقل از الریاشی، از شبان بن مالک، از عبدالله بن اسماعیل جحدری از حماد راویه ذکر چنین سند طولی برای یک حادثه با دو روایت و از دو طریق موجب ملال و انزجار خواننده می‌شود.

معاصر بودن و اثر آن در زندگینامه نویسی

شاید معاصر بودن زندگینامه نویسان با صاحبان ترجمه یکی از علل قضاوت صحیح در مورد صاحبان ترجمه باشد، زیرا که نویسنده به بسیاری جنبه‌های زندگی و سیرت شخص احاطه و آگاهی پیدا می‌کنند و این استیازی است که بعد زمان آن را ممکن نمی‌سازد. گرچه دوری از عصر صاحب ترجمه این اسکان را برای نویسنده مورخ فراهم می‌کند که تصویر زندگی او را واضح و بدون آسیب‌ها به معاصر بودن، که مشخصات تصویر را تغییر می‌دهد، ببیند همانطور که یک تابلو رنگ روغن را از دور بهتر می‌توان دید تا اینکه

۱. حماد راویه، (۷۵-۱۵۵ ه.ق). از راویان مشهور و از ادبای عرب، متولد در کوفه. پدرش از اسرای دیلمی بود. حماد به اشعار جاهلی و اسلامی و همچنین به ایام العرب احاطه تمام داشت، و درباره شعر و شاعری آراء و احکام او معتبر شمرده می‌شد. دائرة المعارف فادسی.

از نزدیک به آن خیره شد و بدقت نگاه کرد.

در واقع معاصر بودن با صاحب ترجمه نویسنده را در گردآوری اطلاعات لازم بیشتر یاری دهد. مثلاً سیره قهرمان مسلمان صلاح‌الدین ایوبی را یکی از معاصران او مانند ابن‌شداد (متوفی در ۶۳۶ ق) بهتر و صادقانه‌تر و واقعی‌تر ارائه می‌دهد تا مورخی که بعد از او آمده باشد. ولی آیا این ترس وجود ندارد که معاصر بودن و نزدیکی به صاحب ترجمه علتی شود برای سازش بدون در نظر گرفتن حقیقت، و تملق و چاپلوسی بدون در نظر گرفتن اهمیت تاریخ؟

بدون شک سیره‌ای که لسان‌الدین بن خطیب وزیر درباره سلطان محمد پادشاه غرناطه نوشته، قطعاً شگفت‌انگیزی در ادب زندگینامه‌نویسی محسوب می‌شود ولی این مسأله واقعیت را از یادمان نمی‌برد که ابن خطیب زندگینامه سلطانی را نوشته که خود وزیر او بوده است. ما ابن خطیب را متهم به دخالت دادن علاقه شخصی یا کتمان حقیقت نمی‌کنیم ولی محال است باور کنیم که او به خود اجازه داده باشد که نقصی یا ضعف سلطان را بر ملا کند. مثال گویایی داریم از مدارای مورخان با معاصرین خویش از روی تمایل یا ترس. مورخ بزرگ ابوالحسن مسعودی (۳۴۶ ق) صاحب کتاب «سراج الذهب» و معاصر خلیفه عباسی القاهر - که در ۳۲۰ هجری به خلافت رسید - بود. وی تمام سعی خود را مبذول داشته، و حتی واقعیتهای تاریخی را پنهان کرده و از خلیفه قاهر چنین سخن گفته: «او با شهامت دشمنان خود را بشدت سرکوب می‌کرد، و برخی از افراد حکومت از جمله مونس خادم، بلیق و علی بن بلیق را از بین برد و مردم از او می‌ترسیدند.» ولی مورخ درباره آنچه خلیفه با ناسادری خود کرد سکوت کامل اختیار کرد. بلکه، مسعودی برای جلب رضایت قاهر یا از ترس او سکوت کرد و به این دلیل مسأله شکنجه دادن ناسادریش روشن نشد مگر بعد از گذشت زمان و در امان بودن مورخان از حمله و خشم خلیفه. در قرن هشتم مورخی چون ابن کثیر (متوفی در ۷۷۴ ق) آن واقعه هولناک را چنین حکایت می‌کند: «مادر مقتدر را فرا خواند، و او به بیماری استسقا مبتلا بوده، و درد او به خاطر مرگ پسرش - منظور مقتدر است - شدت یافته بود زیرا بعد از باخبر شدن از قتل پسرش و اینکه چگونه در سلاعام عریان افتاده بوده است، چند روزی بدون غذا و بی‌حال و رمقی مانده بود. سپس زنها او را نصیحت کردند تا کمی نان و نمک خورد. در این حال بود که القاهر او را فراخواند و درباره اموالش پرس‌وجو کرد. وی آنچه که زنان از تزئینات و طلا و لباس دارند برای قاهر ذکر کرد و درباره جواهرات و ثروت خود اعترافی نکرد و به خلیفه گفت: اگر چیزی از آن داشتم به پسر خود نمی‌دادم. پس خلیفه دستور داد که او را بزنند و از پا آویزان کنند. در نتیجه این شکنجه او درد شدیدی را متحمل شد و وادارش ساختند تا به فروش اسلک خود اعتراف کند تا سربازان آن را به جای مقرری خویش دریافت کنند و از او خواست تا اوقاف خود را بفروشد ولی از این کار امتناع و آن را بشدت رد کرد.»

یکی از معایب معاصر بودن نویسنده با صاحب ترجمه این است که گاه محافظه‌کاری نویسنده را وادار می‌سازد تا سیاست توجیه و تحسین را هر چند دروغ باشد پیش‌گیرد و برای کتمان اشتباهات صاحب ترجمه عذرهای نابجا بیاورد که حقیقت نداشته باشند. از

جمله این مورخان سبط بن جوزی^۱ (متوفی در ۶۵۴ ق) است که برای اعمال و رفتار مظفرالدین بن زین الدین، یکی از اسرای اربل در عهد صلاح الدین ایوبی، دلایلی آورده که صحت ندارند. ابن مظفرالدین چندین بار اقدام به مصادره اسوار و قتل رجال و منشیان دیوان خود کرد و مورخ سبط ابن جوزی کاروی را چنین توجیه می‌کند: «... و شاید او از آنها خیانت‌هایی دیده بود و تصمیم گرفت که اسوار آنها را گرفته و در راه خیر و احسان، صرف کند.»

عکس این مسأله نیز صادق است و ممکن است معاصر بودن موجب بدگفتن از صاحبان ترجمه و رسوا کردن آنان گردد. در این مورد نیز مسأله در اسان ماندن از نفوذ و خشم پادشاهان و اسرا، و بوجود آمدن رقابت میان همردیفان و همقطاران پیش می‌آید. همچون رقابتی که میان سخاوی و معاصر او سیوطی پیش آمد، که قبلاً به آن اشاره کردیم، و نظیر آن بین سخاوی و بقاعی، یکی از مورخان معاصر او نیز اتفاق افتاد. سخاوی در جلد اول کتاب خود «الضوء اللامع» در ابتدای زندگینامه بقاعی درباره اش می‌نویسد: «به بیت المقدس و سپس به قاهره وارد شد تا کار فتوی برای ساکنان آنجا را بعهدہ گیرد، و او در شدت بدبختی، بی‌چیزی و تنگدستی بود.» و سپس درباره اش می‌گوید: «... و ماجراهای او بسیار، احوال او معروف، و ادعاهای او بیشمار است. غرور و خودشیفتگی، او را به هلاکت رساند و عشق به جاه و شهرت؛ تاحدی که گمان می‌کرد در مورد کتاب خدا و سنت پیاسر او، قیم معاصرین خود است...» و ادامه می‌دهد: «... علاوه بر این به مردم نیز دشنام می‌گوید، و رفتاری آسیب‌زننده با گناه، دروغ، جهالت، بدزبانی، کارهای متناقض و افعال ناپسند و کینه توزیهای بیش از حد با مردم دارد.»

آیا هنگام سرور مسائل مربوط به زندگینامه ها و سیره ها، می‌توانیم آنچه را که به علت معاصر بودن و رقابت بین ابوحیان توحیدی و صاحب بن عباد، از سردان قرن چهارم هجری، پیش آمد، فراموش کنیم؟ ماجرا از این قرار بود که ابوحیان نزد صاحب بن عباد به ری رفت و با او دوستی برقرار کرد. سپس مصاحبت او را مورد نکوهش قرار داد، همچنانکه دوستی ابوالفضل بن عمید، ادیب و وزیر معروف را نیز ارج نهاد. به این مناسبت گفته‌های ابوحیان درباره صاحب بن عباد مورد تردید است.

و تصویری که ابوحیان از این وزیر ادیب ارائه داده باعث حیرت می‌گردد، زیرا که ثعالبی، مؤلف کتاب «یتیمه الدهر» و نویسنده معاصر صاحب تصویر دیگر کاملاً مغایر با آنچه ابوحیان توصیف کرده، بدست می‌دهد. ابوحیان در توصیف خود از صاحب می‌گوید: «همه از او گریزانند برای جسارت و بدزبانی، قدرت و خشم، شدت تنبیه، ناچیزی پاداش، کینه‌ورزی، کمی بخشش، غضب، زودرنجی و حسدش. حسد او تنها بر اهل فضل شامل است و کینه اش بر اهل کفایت. نویسندگان و صوفیان از جمله او می‌ترسند و نیازمندان به او، از ناراضایتیش. با خودبینی و ستم، گردنفرای و غرور، عده ای را کشته،

۱. او ابن جوزی مورخ و صاحب کتاب المنتظم و صفه الصفوه که در سال ۹۵۷ وفات یافته، نیست، بلکه نوۀ دختری وی می‌باشد، که نامش یوسف بن قزأوغلی است و کتاب «مرآة الزمان فی قادیخ الاعیان مشهورست. این کتاب برای اولین بار در دنیا در هندوستان به سال ۱۹۵۱ چاپ شد.

گروهی را به هلاکت رسانده و قومی را تبعید کرده است. با این حال طفلی می‌تواند او را گول بزند و نادانی می‌تواند او را فریب دهد. اما ثعلابی درباره صاحب چنین می‌گوید: «عبارتی به ذهن من نمی‌رسد که آن را شایسته بیان والایی مقام او در علم و ادب بدانم. بزرگی شأن او در بخشایش و یگانگی او به منتهای خوبیها، و داشتن انواع اختراعات است، زیرا که بهترین گفتار من از وصف کوچکترین فضایل و محسنات و مساعی او قاصر است. ولیکن می‌گویم: او بزرگ مشرق است و تاریخ سجد، برگزیده زمان و سرچشمه عدالت و احسان، و کسی است که می‌توان با جمیع الفاظ در مدح او سخن گفت و اگر او نبود بازاری برای فضل در زمان ما بوجود نمی‌آمد، و تمام روزهای خود را صرف علم، بزرگان، ادبا و شعرا می‌کرد. درگاه او جایگاه اقامت ایشان و انجمن فضلا و کعبه آمال آنها، و دارایی او صرف آنها می‌شد و احسان خود را وقف آنان گردانیده بود، و تمام مساعی او در بزرگداشت شأن آنان و تکرار بخشش، و فاضلی را به جایی رساندن و سخن خوبی گفتن یا شنیدن...»

زندگینامه نویس هنگام قرار گرفتن در مقابل دو تصویر متضاد از یک شخص به قلم دونویسنده باید کاملاً محتاط باشد، زیرا که نمی‌داند نویسندگان آنها چه انگیزه و چه سابقه و چه منشی داشته‌اند و حالات روحی آنان در موقع نوشتن زندگینامه‌ای که پس از آنان با گذشت زمان باقی می‌ماند، چه بوده است...؟

۹۸۴۴
۷۹، ۱۱، ۱